

رسائل ملا طغرا -

از ملا طغرا -

3527



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE12967

*بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۹۶۷



فرد و دست پر طغیان با دست ایت ازین بوستان معنی پرورنی
نم در نو سم از دی بهشت تحریر بطر احیش پروا خه * از جوی
قلم انشا در زمین رضوان پسند کاغذ مجای سنبل و نسیم
خط و خال حور غلمان نهال سنا خه * رباعی * ای در طلب تو ثناء
بر دوش سحاب * بارانی قطره در رهت ساک آب *
بر یاد تو موج خیز حبس نفس اند * در بقعه بجز خرقه پوشان حباب *
چرخ زنده ۱۲

۸۹۱۱
۲۹-۳-۹۰

CHECKED 1990/3/29

شای بهار پیرانی که ایکه نیت سبزه را بد انهای شب بشم غلطان
سجه کران تهلیل خویش نموده * و حد نیدمان آرا می که پنجه

به غنچه را از وضوی غم باران به بختن پیمان سجده خود گشوده *
 بهواری نسیم هدایتش برک زنده وی بر شاخسار پر مرده *
 خوشان رسیده * و به آبیاری ابر بشارتش گل نغمه تر از خار
 خشک منقار مرغان دمیده * بر آگاهی حق مرای طپور پنبه شگوفه
 از گوش شاخ درختان در کشاکش * و بر سبزی شوریدگی
 منبسط طره خور می بردوشن رزان دایم میشوش * چشم تر گس
 سحر خیزه بجویائی وصال او رنگ بست سرمه بیادری * و طفل
 غنچه بر کمر بزد بستیگی خیال او مرفه از لبس بر خور دای *
 به بسوی * گلستان سینه رنگین ز داغش * چمن افتاده
 زاده سر داغش * ز بس در بوته شوقش زده جوش * شده خون
 در درک جلیل سیه پوش * غمش چون باغش آینه است *
 لب کل را باغش کرد قست * ز عشق او که از همه تابان است *
 رخ زین طاسم رنگ کای است * ز بس خونما که خوردش از بار *
 غم از نقطه دار و چشم لاله * شقایق چون ز داغش سوخت بود *
 رسید از همیش سوسن به دودی * پیادش عند لیان نغمه پرواز *
 بود و بر شاخ شان مضراب کنار * نوازی کرد که گشت آغوش

* *

آب لعل اوی کلاب گیرد * و اگر شمیم خمیش بجایب بین
قطره * خون عقیق رنگ ز مرد پذیرد * و در و این کسار اطرافش
سرمه یا بین از بسکه بر یکدیگر بافته * نخل سبز در هیچ طرف
جای خواب نیافته * مردم دیده بعکس پذیری کلانش کارخانه دارد
شفق سازی * و طفل نگاه بمشاهده لاله زارش هر کیم شغل
آتش بازی * در طی مسافت گشت زعفران زارش تدو آفتاب
رنگه پرواز باخته * و در سیر سیه بهار ریجانش از اغ شب
به آشیان اقامت پرداخته * بنفشه خط کله خطی اگر بر روی در
نمی ماند * خود را تابه بنفشه زارش مهر مانند * و سنبیل مذلت
خوبان اگر پای خود بسته نمی دید * مر بستانش میکشد *
بودا کران شهر سهر نیات تا از کارگاه بهار سازی خمیش
مستاع خور می در بار نگاه نه نهند نهال نشوند * و در یافتگان
قابلیت نشود نما اگر نه نه سکه کاشن ریشه امیدند و تدیر خویش
پنهانند * کل خورشید اگر بنظر بهارش و آمدی * از کسوف خزان
بر آمدی * و بلبل صبح اگر بشاخ گلشن نشستنی * لب از
فغان نه بسی * با طقه را از شمار کلهای الوانش رنگی نه *

و با صره را از اندازده اطراف کلسایش طرفی نه *
سبز هاش با شش جهت عهد به بجهتی بسته *
در چهار حد مربع نشسته * طفل غنچه تا سخا کباری مهر بر آورده *
کچه اش بصد مهر از رنگ گل کرده * نه گس می پرست انگشت
نمای دبیت از قدح نکشیدن * بنفشه سپاه مست ثابت
قدم بر غلطیدن * از موج رنگ گل ز برق آشیان بابل
طوفانی * و از بخت سبز هاش و شعله او از در و در پشته
خوانی * بمقتضای اعتدال هوا تهور افروخته لاله پاکشت داغ
صلح نموده * با مقتضای پاکیزگی فضا طفل بیست و پایی شبنم
بشش مشق سوسن کف کشوده * آفتاب هرگاه فرش زرین پر تو
در سبزه زارش گسترانیده زمر دین بر چیده * و سحاب بهر وقت
نهال آتشین برق در گلزارش کاشته * خجل گل افشانی بر افراشته *
ابر بهار در راه هوا داری این گلشن شب در روز بهم چشمی و نیم در
قطره اذن * و نیاز فربه نشا طهر از زمین بر آردن در انداز کلاه
بر آسمان انداختن * از طرب انگیزی باد موج رود بتار قانون در و خوانی *
و از سبب که وحی آب رقص حباب با صول خفیف در مقام

سه روانی * ما، بعیش دستگاه آن روشنی ندارد * که عکس
 رنگی را از پایه یرکی بر نیارد * پیچ آتشین آفتاب تاب محاذات
 - جنبش رسیده * از تاثیر ممدوی کرم لرزیدن کر ویده *
 به ستاری فیض هوا نشکوف پنبه مینا در بالشت * و به نشاط
 آوری جلوه با و مرغ بیضه قولا دور مردوخاندن * و به تحسین
 ملامت نسیمش مرد درختان پیوسته در جنبش * و با ناز
 صید شمیمش کند موج آب دودست پیچش * صبا بکاسه گوش
 صبا در پیایش نغمه تر آب شار * شمال بزخمه کار موج در نوازش
 سباز جویبار * سر چشمه هوا و اوار طوفان تر و ماغی * باغی
 درختان دستار طغیان شکفتگی * بید مجنون را اعدال
 مزاج میسر * و تاک فرسوده را خون گرمی شیشه و ساغر *
 و ساق چار آسمان خلخال * سحر تمشیق بلند پروازی طایر خیال *
 شفا خسار صنوبر رقص پرواز * ساز برک ز سائی ادا و انداز *
 پیچیدگی طره شمشاد * محموده دار بریشانی باد * قامت مرد
 افراتخه * انداز بال و پر افشانی قاخته * شفق کده گوش گل *
 گشتگاه رنگ نغمه بلبل * شبیه افشانی او راق نسیم *

ماهیخ گیسس عقید پر دین * باجوم نگهت نسترن * نشان تشخیر
 خطا و عین * پشت کل جعفری رد کش بوسه * کیا گری * موج رنگ
 شقایق بیابست برق لایق * مسوی * کل و سبیل و دین
 گلشن نباشد * بهار اینجا بهستی آشنا شد * شفیق سبز خوش رنگ لاله
 زارش * فلک یک پشته * صبر از بهارش * به تشهر یفش بهار از
 بنگه کوشید * زمر و بر طلالی شعله پوشید * می گلگون و دانه و ریش
 سبز * خوش طوطی پر بر ارد شیشه سبز * سواد کز ده گذار پیش آید *
 دهندهش در نظر گلگون نماید * ز آتش بازی گهای رنگین *
 بر افروزد و جوشع انگشت گاجین * عجب کز آتش رخسانه گلشن *
 نگردد و دانه لاله در دیش * گل رعنا ز بس سحرگرم ساز است *
 زبان نغنج بر روی دراز است * کده هوشش ز روی پایش بینی *
 بیافش روز تاشب هم نشینی * بر غم جوهری بهر سوادین باغ *
 گرفته لاله برگشت نیلنی داغ * در گل سبکی دار آب و تاب
 است * نه از غش طلالی آفتاب است * بشاخ ذوق مرغان
 نغمه پر داز * همه دمساز هم چون نرفته بهار * ز بس از گل بوز
 بابل * هر دو از سایه اش به پیچید در خاک * بهی ضبط

سحر و سحر و سحر و سحر * زنده باد سحر و سحر *
 بر قفس انگیزی مرد و کران نک * زنده قمری ز بال خویش
 دستک * زنده و آمو و کی افشاند از بال * بر پرواز
 بیابانی میریزد قل * زنده اند مرغ این گلشن و میدان *
 نگر و دستباز * اس سیر از و میدان * کشید و کوه از
 قبضه خاک * بخوش سبزه و گل مر بر اقلک *
 بجای قل کوهش دستباز * که رنگ از همه رفعت پریده *
 موج لاله از بس خورده پهلوی * پهلوی الهی * قصد باد یکی نو *
 و طبعان گل و سبیل بگل گشت * نه کوهش می شود
 هتومنی دست * ز بس گل آسمان گل سحر و بر گلی *
 مانده در عزم گوئی دیگر گل * سالهاست که طوطی
 شاطفه بزرگ بعضی از او که این چاشنی کده با خویش موعود
 شیرین زبانست * اکنون که بدست یاری حدیث
 گلشنی و لعل پیش پیای سخن در آمده * از سر و عده
 نمی گذرد * و گوشت شوق را جلالت پذیری تهیست
 می رسد * چشمی را بر رسته لذت بنام نیست که باید از

همیوه های الوانش کند نگاه کشود لاله * و دستش را
پایه ذوق رسائی است که در شاخسار درختان نوهرش
جلوه نموده * زرد آلود آفتاب از مادر شعاعی با نخل باغش
همه روز در تلاش پیوندد * و گیاه هلال برشته ضیاء باغ
شجره آسمان سر اغش همیشه پای بند * زال چرخ خوشه
پر دهن را افشاخ او نای تا کش بغور کی چیده * و پیر
کر دون کردگان کو اکبر را اثرهای یک درختش بدامن
کشیده * با گشتبال تعریف است این مجموع شیرینی لب
ذوات در انداز زبان مکیدن خامه * و با شستمال توجیه است
این منبع چاشنی دمان مقراض لذت پذیر اصلاح مودن
نامه * نئی بود ما بهم نشینی خاکش از بس بلذیت پیوسته *
که نیشگر مصری به شازش نقد هستی در کرده بسته * مرغ
نگاه از آشیان دیده بر شاخ پیچ نری نه نشیند * کرد
بر خاسن از مرغوش خلاوت رسته بر پای خود نه بیند *
تندرختش چون از دستگاه ریشم برکت همیوه بر دای
پایه * شاخسار حمله اش از حصه دل شک رخ نافه *

اماگر پسته خر وین بیاد ام تر و تازه او دل نمی داد *
 نسیم باغ کزین چون مغز در پویشش می افتاد * ریواس
 چون به نهال خود غائی سری نداشته است برگ تن پروری
 خویش را از دست کنداشته * هر جا که تعریف ناست پانی
 در لباس بزبان آید * توصیفش که باره پنبه قماش را
 بگفتار می نماید * نهال زرد آلو اگر بیدان باغ نمی ناخت *
 چون کان زهر در کوئی طلا که می انداخت * چایکه سیبش
 و دوکان خود فردوسی چید * سبب ذوقن خوبان روی خیداد
 نمی بیند * شکرت که سبزی او زیت شاخدار است *
 قنار است در شیرینی نخته کار است * الوچه که پیشتر از
 میوه های شیرینی زبیده * با وجود ترش رویی خوش
 در هم نکشیده * نسیم بشاخ میوه کاری اشجارش در
 آویخته * جهت بهی خمیر صندل و آب نبات بهم آمیخته *
 اگر درخت موم درین دعه گاه نرپای نهاد * نهال
 بوستان ارام در راه صوه او سر می داد * و بخت
 نهرش بهجوم چاشنی شان غسل را پس نشاند *

دوش فضاگوی نور سس محضر و لیشیشی بهر بوسه
خوبان رسانیده * بشهره چشانی سایه قدسی لب جوئی مننون
فردوسی * بنور افشانی جاود انکودر کوچه شاخ شرمسار رویشی *
از غلامی صاجی فخری بهرات بر مسند افتخار * اند
حسرت ابی خلیلی مرویاتش مرده دی کز قمار * شاه
آلوی درخشان رشک فرمای لعل بدخشان * شیرین
کارنی عنایت * یالین ذالبران در شکر آب *
* مسنوی * کس ده پروانه تاد در صحن باغ است * یکسر
قنوس نارسش صد چراغ است * چنان به با تجرد بشد
هم آغوش * که دارد درخشاں را با دیر دوش * کنی تحریک
وصف ناشیانی * نماید صفحه کاغذ نیانی * چو زرد آلو بخوبی
نامور شد * بدل سختی در درمی نرسد * که و ابرو
تافیر و تاج است * ز ملک شهید جوان خراج است *
چنان شد بوی شفا آلود وانی * که یابد خسته ادهم
شفا * پود پاخشم تا انکودر اعهده * رسد پروانه
آش را غم من شهید * چو طفل از کتبه پستان

انجیر * که دارد ریزه های قند در شیر * بود از بک
 با سیبش تراکت * بیاد لب لبویش راه نسبت *
 و این پوچکواز گفتن جوز * شود مغز سخن را حلقه چون
 لوز * زبان اردو جو بر لب حرف بادام * کشاید گن
 بروغن مالی کام * چو ساقی پیش مستان نشانی
 چینه * بجائی سپردن حق می نشیند * کسی جز باد رنگ از
 سبز پوشان * نه کشته هم نمک با جرحه نو شان * جوز د
 بر ظرف قیمت خرزده دست * حلاوت آنچه بودش
 در کره بست * نموده جمع یکجا هندوانه * ز بهر مرغ لذت
 آب دانه * فضای کوه و صحرا میوه آمیز * هوا تار و ز
 محشر چابک نشینی * اگر فرا د شیرین کار بودی *
 درین کسار صنعتها نمودی * بتأثیر فصل و هوا هر کل
 موسیقی بر کلین طراوت است * و در هر میوه هوشگامی
 شاخ لطافت * الاکل مردود میوه حسن که بیای غبانی
 بزرگ و کوچک این مقام همیشه بهار است * و پستار
 نازکی و برگ چمنی پیوسته بر بار * بهر نشینی ماه

بنا گوش مطربان بجا بل دایر نعل در آتش * و بگمده افکندی
 شعله آواز معنیان پروانه از بغل بایضه در کشاکش *
 طنبوری به بند انگشت طنبور در کاسه شماری شراب
 سرود * قانونی بجوی تار قانون در آبیاری باغ نغمه
 و آود * موسیقاری بر پنجه سوار و بالایش
 رنگ گل ترانه تازه * کمانچی شتاب کیشوی کمانچه و دیو
 آرایش مرغوله بلند آوازه * چنگی بدون مضراب
 در دشته تار سازه طرب کوک کرده * نانی بد مهادی قلم
 نانی بر نگار نقش دست بطراحی هوا بر آودده * از موج
 تیرنی رطلوبت سرود کاسه خفک در باب بشادابی
 مهاب * از آتش افروزی صوت گلو سوز استخوان سیه
 عود بسوزنگی وود * سیاحتی نکه زد که زبان مضراب صد
 زمر شور انگیز بر گوش از باب خردنگش * وزمانی بر نیاید
 که لب جام هزار نکته رنگ اعیان در کار ابل هوش
 بکشد * بر آبی کنده از حسن خوبان میسای می سحر خیز *
 و در وصف شکیبایی شکر ملال و دوران فوج پیاله پلوریز *

صافان لاله رخسار بساغر می عهد یگرنگی نشسته * و محبوبان
 گلخانه اربابند از زور قص بر خاستن نشسته * کاهی که بسامع
 دست بر آرد نذر دود و دهر بی باستان میزند و * و جایگاه بر قص
 قدم بردارند بهوش در هرگز نشن مجبور * بحر اصول
 بطوفان افتاده شیرینی حرکات * و مقام اهلنگ اند
 جادو آمده و لاشعینی نغمات * و لرزانی حسن صوت ناهید
 و انابت قدم مقام عشاق کرده * و رسای آواز شن
 خورشید را بدایره شکستگی رنگ در آورده * شیر
 بشانه از شیشه آفتاب جمال در شبستان زلف بی تاب *
 چشم آینه از هجوم فروغ تنال مرده ریخته اضطراب *
 غمره و در فضای آتش رخسار بتاب کشتی نیر مرگان
 و کار * عشوه بهوای گرمی عذار بخانه کمان ابرو گر قنار *
 گیسوی شب رنگ فتنه انگیز سبیلان روز و سحر *
 زلف مرغو که بر دواز فریاد رس اهل نیار * چشم سرمه
 که پرست ترکان سینه مست * لب شیرین به بسم چشمه
 شور در ترنم * مسنوی * هر دو حسن این جا هم عادت *

صحن و گل بر دو جنب یک دو کانه * ترختم ریز هر سو خوش
 خوامی * بیای نغمه در سیر مقامی * نمرایا نغمه پرداز
 نوازش * شرزاق و دگر میهنای سازش * از ترکان
 جهان نغمه پرداز * چیده نیش مطهرابی رگ ساز *
 خنده چون نغمه بان را نایه از گشت * چو برگ گل نماید پوست
 چو بوی * ز آب نغمه چون دشت نم کشیده * هوا از
 آتش رخسار دیده * بطرب فی جهان دل بسته دارد *
 که یکدم بی لب او پرنیازد * معنی چون زنده در زلف خود
 چنگ * شود و مرغوز زلفش با سنگ * کشد چون چشم
 مطرب ساز دیدن * توان صوت از گناه او شنیدن *
 دشوار انگیزی نقش ترا * ره کباب فلک از آشیانه *
 مرا حی بر مردان است افسر * زبان را پرده ساز
 است چادر * نگر ایان و موت سخت انگیز از وف *
 کمر قه کلاه * طرب و برکت * ز دیوار و در این گلشن
 و رون * دامیده ساز برگ نغمه شوق * نسیم و نغمه از ایک
 هر چه و طوار است * هوا را پر از بحر اصوات است *

ز هر جانب زده مرغ تر آهنگ * تشنه از ترخم بر هوا
 رنگ * نباشد و در اکرم هم جو بابل * غزل خوانی کنم
 تو در عشق آن گل * بیاساقی که عید تو بهار است * گلستان
 جلوه گاه آن نگار است * ز لطف آبیاری گلبن عصار *
 گل صد نفر بر یک شاخ ناز است * لب مطرب ز لای کبر و
 یار جوی * که خوشنود در شک آسار است * بسازی
 عشق منی فنر پرواز * که تارش از رنگ ابر بهار است *
 هر دو در عشق رنگ کنگی ریخت * نوازی تازه تر جز
 در وی کار است * نفس با صد نوا در پرده دل * ز بهر
 نوکشی و انتظار است * مکش طغرای می بی مطرب
 عشق * که برگ ذوق را سادش عصار است *
 داستان چهارم در ستایش
 دل که در کشمیر جنت نظیر
 نهریست تخریر یافت نظر ثر طاعت
 کوی چیت بآب خود گلستان دگر * گل بیز بخار است اج
 بهاران دگر * عید است که امواج گلشن نوح بر * گشتی

می ساخت هر طوفان و گر * زهی و ریاض گلستان رشک
 که خوش گل آتشین هنگام گلستان خیل را کرم ساخته *
 و از طغیان سبز دل نشین بر سبزی کشتی و
 ملاح پروانه * از قرار گرفتن آتش نقش ایستادن
 چنانچه باید نشست * غواصان آتش در آب
 نگه داشته بختی نفس * شناوران هر سو دست و بازو
 آشنای فریاد رس * رفتن تا میانش ز فتنه کسی تا کجا
 رود * رسیدن بکنارش نه سیده کشتی بکجا رسد *
 ازین غنچه که به صالت ابر با و سلامی فرسانده * لب
 و ریاض موج در زیر دندان تاسف مانده * از رطوبت
 هوایش ابر نیسان سرشار بحر ردماهی * و از خرمی
 قضایش نو بهار خضر مهر چش شکفتگی * گلهای رنگین
 صرخ و زرد بر چین دکان لعل و گهر با تر دست بساط
 کسردن * بر کهای سیر نیم سپهر شکست
 کار ز مرد و فیروزه گفت بهم داده عهد یستن * موج که
 تصایع گلهای در آید * بر نگ قوس قزح بر آید * صبا

که بسزاه دیده بکشاید * ساغر ز مرویس نماید *
 سطح آبش تاپیر و رون کنول کف کشاده *
 بد نشان را از لعل آتش در نهاد افتاده *
 نشو و نما در غوطه کاری آب و تاب * نسیم و صبا در شناوری
 رنگ و بوی گلاب * خور می و شادابی بیخبر بهمار
 بنم آینه * دمیدن و شکفتن بی اطلاع نامیه بیکه که در
 آویخته * آب برنگ گل و گل برنگ آب وادنگست و
 رطوبت داده * از زمین تا آسمان طوفان بر و تازگی * و از
 مشرق تا مغرب چهار موجد رنگینی و شکفتگی * آری گلشن
 عالم را آب کم ازین شاید * و گل گردون را لجه محیط
 ازین کمتر بظهور نیاید * مسنوی * گلاب که رود او
 اصل آبش * نمی آید هرگز در حبابش * بهم
 کشتی طوفانی گل * تا طم خیز موج بانگ بلبل * رخ
 کشتی نشینان شعله تر * در آب حسن شان کشتی
 ستاور * ز عکس لاله رخساران سرکش * فدا ده ماهیان
 و در دایم آتش * بهست ناخدا یان کف کشاده *

گلستانی بدست باو داد * درین دزیا چنان جوش می رود
 است * که هر موجش ز آب نغمه رود است * ز صوت
 مطربان پیوسته گرداب * نماید رقص در وحشت گهر آب *
 تشنه هر طرف از شاخ آهنگ * گل نغمه بگامای کنل
 رنگ * ز هر زورق صدای نغمه تر * زده موج طرب
 پرگوش اختر * رک طنبور در شک موج آب است *
 بدستش گاه هم چشم حباب است * شفق شد بادبان
 از بر تومی * لب کشی هم آواز دنی * ز رنگ
 آینه ز عکس پیاله * شده نیلوفر افلاک لاله * چراغان
 ز جهان نقش بر آبش * که فانوس خیالی شد جبابش *
 ز طوبت راز بس می در ایاغ است * چراغ شعبه
 دایم تر دماغ است * بجهنده که من هر تر ز پانم *
 ازین آب و هوا روشن بپانم * از آنجا که اقبضای
 خاک این فردوس آئین است مهر ز میمنه نیست گم
 سبزه گی و خود می آن صدها را پای بست نه ان باغ
 از هر طرف باغ های دلنشین بهم چشمی بست

بر آرد و در خصوص باغ فیض بخش در بخش فیض طاق است *
 و بر فعت انگشت های ساکنان آفاق * از رطوبت سایه
 در خنایش ماهی زمین در انداز شنای دری *
 و از رغبت زر گلهای المانیس قارون فلک بر
 سار کیمیاگری * شمشاد بانه از دهر و از مرغان نگاه کهنه طره
 بدست انداز باد داده * و سرو بشمار و صید لهای
 آگاه جین از دام گیسو گشاده * بخوان سالاری
 اشک ابر طیفهای خنده بر خوان شکفتگی گل فروزه *
 و به نقره کاری طراح کارش نیم افشان غبار بر اوراق مجسمه
 سبیل نموده * نسیمی بجانب ریحانش نهد * که سر
 مشق نازیکی بسوی خط خویان نبرد * بنای پروری جعفری
 خاک را آب و تاب طلای احمد * و به عکس پذیری از خوان
 زمین را بساط رنگین لعل تر * از شر افشانی آتش گل
 پنبه نترن در معرض سوختن * و از موشک دوانی
 چراغ الماس خسته سوسن سر کرم افروختن * صبح چون
 از بیاض سرخش دم زند * مجسمه سواد شب را

بر هم زند * در پای چنارش رسائی خیالت زده دوست گویای *
 و در سیر آبشارش روانی تر سنده لغزیده پای * از
 نهایت صفای آبش وقت توج عکس از گم شدن
 محفوظ * و از غایت شیرینی زلالش طفل نگاه در غوطه
 خوردن محظوظ * مرغولاریزی آبشار با اتحاد مقام در اصول
 روانی * نواخت هم از مرمره جری جویبار در پوست
 باندی چسپانی * کوک نغمه زیر و بم موسیقار فواره
 مرشار تر صدائی * رقاصان حباب انگشت نای موج
 بخوش آدائی * مسیوی * نگاه از سیر این باغ طرب خیز *
 چو تار ساز کرد نغمه انگیز * هر سو عین لیبان کرده مرشار *
 ز آب نغمه تر جوی منقار * دل قمری زانندان شعله ساز
 اخت * ز هوز صوت طوقش در کد از است * نذر و از بسکه
 شد بانغمه یکرنگ * بنقش بال خود آسخت آهنگ *
 ز هر صد نغمه سازی دل نشین اخت * که در هر نغمه صورت
 شایعین است * صوبه بر سکه دل پر رقص بسته * ندیده
 یک نفس خود را نشسته * چنار از وجوب بالادست شاد است *

گندگرمی آتش نهاد است * ز بس قهری بهر
سویش کشیده * لباس سرد و سرد دیده * گل ذوق -
است در آغوش خارش * طرب لیر است دایم
آتشارش * کف فواره تا خوش کشاده * فلک را
غوطه در آب داده * زمین از مستی آبش خراب است *
و تاب تندیش ماهی کباب است * هوایش بگ
صفحات است بابل * تواند دید دود آتش گل *
و در این گلزار قصری زرنگار است * که صحنش را
در عکس آن بهار است * صحنه زمین را از طرح بنای
آن نقشش نه شده که کارنامه مانی به تعلیمش بر تخیزد *
و سطح فرش را از پر نوفضای آن روشنی نه پیوسته که
آفتاب بد رویزه اش آبر و نریزد * هر خشتی صد کس را
دست پوشیده تا بیای کارش رسیده * گنج کشاکش بیجا
ویده تا خود را به پناه دیوارش کشیده * بنایان افلاک
چون ناست کل ماکداری هلال با چکا زی آن برده اند *
پنج از کل خورشید عاریت کرده اند * گنج صبح از کوره

مشرق هر چند بجهت برآمده ، خورشید را در این گار خام کار
 بشهرده * قوس فرج ناکمان ابروی طاقش را دیده بهر از
 و نیک برآمده * و آفتاب هرگاه پیش رو اقلش رسیده
 به عالمی دیگر و برآمده * هفت اقلیم در تمام شدن یکپایه
 آتش دست بهم داده اتفاق * شش جهت در یک
 جهت بود آن قضایش از مشهوران آفاق * بدو قوس
 یعنی لب بامش نشان عرش پایه عریانی چسبیده *
 و بشوق مردم نشینی چشم عرش آتش پیر کردون
 لباسش سیاه پوشیده * نسیم فردوشش نفسش
 سوخته تماش در یافت کام * دم صبح بدیاض شمرش رنگ
 بانه شبگیر زیارت سوادشام * از رطوبت هوای مدینه یرش
 و ناخ آتش گرفته شمع از رهگذر پوست بی پروا * و آن
 بهار گلشن تصویرش شاخ شبگیر و ج نسیم کران
 یار تازکی نشو و نما * مسنوی * برکت آمیزیش نقشش
 تو دوست * ز موی آب و آتش با هم بست * چو لغای
 داشت از رنگ رخ گل * صدف دادش بگفت مقدار

بابل * چمن سازی چو کردی پای بستش * بر طوطی قلم
 و ادنی بدستش * کشیدی گریه شمع سرکش * دل
 پروانه بودی رنگ آتش * شدی تا صدف سوسن
 سواغ لاله * سرشنی نیل خود را در پیاله * گفت بناد قر
 است از فیض شاداب * که شیشه لا جوردشن را
 ز پصد آب * فشانده خور می ناله از مشت * که مانش
 دوازده گارش با نگشت * چو گلکش میر بهلکادی بر آورد *
 طراکونی زر خورشید کیل زرد * قلم هر جا بطرح باغ برده *
 نهانش را بیا لیدن سپرده * ز پرواز خم کیسوی نمشاد *
 نموده رنگ حریت بر رخ باد * چو در مارک بنانی کف کشوده *
 نگاه چشم یو کس را نموده * ز بس آب بزاکت خورد
 لاله * شده باریک چون موئی پیاله * چهار از فیض گلشن
 یافت الحال * که آتش بر فرو زده بعد همد سال * ز دیوار و
 در این قصه پیداست * که هر نفس در سسی هست
 اینجاست * همین بس کفش این فردوس آیین * که باشد
 جلوه نگاه خسرو دین * شه کیسی سنان جمشید مانی *

صراف از یه ده تاج کیانی * خدا خواهد از ازل شاه جهانیش *
 مسخر شد زمین و آسمانش * در تعریف بادشاه شهنشاهی که در
 میان مکرش مشت خالی جبات گوهرین در کرده بسته *
 و جهان پناهی که در بهار محبتش شاخ عریان موج برگ و پر
 رنگین پیوسته * از گرمی بازار عطایش آتش فشرده
 یافت و در شعله کشیدن * و از خور می گزند
 سنجایش سبز خشک زمر و دریش و و ایندن *
 بحر عطایش تاب کفنه روی گف کشاده * در بازار صد
 پشت وستی بر زمین نهاده * آتش فروزی مطبخ
 جایش سنگ آتشین آفتاب با چاقان مهال پهلوان
 خورده * و بسند سوزی رونق بارگاهش و من صبح
 بافر و خن انگشت افلاک بی برده * در پایه میزان
 عدالتش کوه عدل نوشیر و ان از پاسنگ کم * در
 سایه حمایتش بیخ آفتاب درخشان رنجه دم * بمقتضای
 رعیت هر روی به نسیم و صباکم است که یکی بی مشورت
 و حقان دمت بخرمن نکند و دیگری بی مصلحت باغبان

با بگش نه همد اگر با و بگوشتش و سایده که آتش
 نجونی دوده * آب را از فرموده تا خاک بکانه سرش
 کرده * بخوشه چینی مزرع نطقش کبل زبان خرمن سوختگان
 سگبریز شود * و بهم نشینی شاهد حلقش حسن سنو ک
 دست صفیان و دوشناس نمود * در چار سوی بر تو
 صمیرش بد بیض بدست قر وشی انگشت نما * و در بازار
 دای نمیرش پینه خورد شد شهو بدست اندازی
 هیا * پاییه صبح از نظیر افاده میا بزم شست *
 و دود شب یاد داده آتش کباب عشرت * شامی
 بگذرد که بدوق دم کشی را که عرایاض مطرب
 قنک دقت بر آتش شمع نکر دانه * و صبحی بناید که
 بشوق همدوشی بار مافنگاش بر کردون عرق انجم
 از جهه سنی نیندشاند * فضای اماکن سلطنت عظمی از
 راک و رنگ هر و دیر دازان کونا کون * و هوای
 مواضع خلافت کبر از تال و در رنگ اصول طر از ان
 بر قلمون * و بر بد سازان صوت و نقش هر افیان را

جریه نغمات خود می شمارند * نشیبه خوانان کار عملی مجاز بیان
 را کرده فقرات خویش می بنهند * چون ساز هندی
 از شعبه تری صوت مقام دل نشین بحر اصول پذیرفته *
 لب رود جمله این ابیات بلند آوازه را در وصفش بربان
 موج گفته * مثنوی * بود چشم تر دریا از این ساز * بنام
 داده تن صحرای این ساز * چون مدل پائنده در بزم نغمه *
 پیاید دلف سر موج از این ساز * ز کوپک و صفی خود تال
 خوش صوت * کشد وایم بزرگها از این ساز * بحر یک
 مغنی میدهد دست * در باب خود را با دوازده ساز *
 بخوانم چون مردود و صف بنهر * که حسن صوت شد پیدا
 از این ساز * چرا ساز دشریک خویش نی را * طرب
 کلی می کند تنها از این ساز * فراز و گریه موسیقار پیچ *
 و لیکن می شود بی با از این ساز * ز تار خویش قانون
 میر کشد دم * که یابد صید خود آوا از این ساز * کمانچ
 می شود در بزم هندی * چو جر خویش بیما از این ساز *
 پسند را که خوانان کی بود چنگ * که وقت نغمه در هوا

ازین ساز * نخواهد یک قلم طیور در بر نشان
 یابد. اگر طغرا ازین ساز * بزرگ و کوچک و زیاده
 صاحب قران از سخت هلاکون آسایس موسیقی می داند *
 و عرب و عجم هر کار خود یو جهان از طالع نوا شناس
 تصنیف می خوانند * مطرب حسن اقبالش اگر کتب
 نوازش نیکشود * جلایل مابد ایله چرخ پیوستی * و
 معنی بزم اجلاش اگر در نواصن مقام سازش نبود *
 نواز آرات کو اک بر جنگ افلاک نه بستی * رفعت
 را اگر مرتبه قدرش رومی داد * در مقابل بستی نمی افتاد *
 و همچنین اگر پیاسگ و قارش می بود * تلفظش بسبک زبانان هر
 کران می نمود * در طاب نمودن منشور نامه هست * دریا از موج
 انگشت چشم گرفته خدمت * صبحی که پیر خیزد شب همه
 روز * و شامی که بقر نشیند روز همه شب * در روز زمش
 اگر دیر بجای اسلحه دلیران پروازد * و شبگیر
 پیوسته را بنجا یکجا کند * و در شب بزمش اگر زود
 گفت بهوائی آتش بازان نهد * مهتابی ماه را با آب

ز خانه * شمع که در محفل وصف پیمایش بر دستش
 پیوندد * کسان بر رشته نورش احرام نه بندد *
 در عرصه شش طرح مردانگیش بهرام چون اگر است
 اندازد * ادنی یارده اسب مات سازد * فرزند فلک اگر کوه
 از پیشش میدید * در بساط سجاد بر رخ هر کس
 می دوید * نامه شبخا عشقش بن بلفظ لریز نهد * تا بسجود
 گریز خوانند * و خامه حراستش بشکست رقص پاشد *
 تا کند سوادان در خانه * در بهارستان دورانش
 بدخشان لاله زار است بی صفا * و بر مرخوان احسانش
 همان ابدار است بی منت و پا * کیوان از ککشان
 دست دراز کرده رکاب گرفتن * آسمان از صبح دامن بمیان
 زده جلود ویدن * موج قلزم بطاق ابروی تیغ آید از
 پیوسته پیاله گرداب بر لب * چشم انجم بدون گل
 سر فلک مدار سواد خوان صفا * شب * نیر قضا بخانه
 زخمی گمان بر دواز گرفته دمانی * خطا است و بسیار
 هر وری سنان ثابت قدم بر است ادانی * نتیجه علم

گیوان رفعت کلید دست فتح و نصرت * و چتر
 شهرنشای خورشید قدر * انگشت نمای هوا داری بدر * شمشیر
 فتح و حجاب خوش ظرافت ترا از تیغ آفتاب * سنوی *
 لولایش با سر انگشت خامه * رداری کشته و ده فتح نام *
 نذار دفل مستش از کسی پاک * زندگونی زمین
 بر قرن افلاک * زیم او فلک از غرب تا شرق * بدست
 ابر داده چرخ برین * چنان عکسش بدریا و دسیاهی *
 که راه آب را گم کرده ماهی * بفرمان بردن شاه قوی دل
 * کمر بسته است دایم از جابل * زدست پستش
 قیل فلک سا * برین خط کشد دایم زمین را * گرفته شمع
 دین الایغ در مشت * چراغی کرده روشن از
 هر انگشت * سپر مشکین صلی باشد بدستش *
 که می دارد زبوی فتح مستش * سمنه عزم چون بر صید
 که تاخت * درون رانیه گاو آسمان باخت * خنجر و
 دایم حیا دانش از خاک * باعظم کبوترهای افلاک *
 کی اینچاسم و طایر در حساب است * کهین صیدش نذر و

آفتاب است * در تعریف و توصیف بادشاه عالم پناه هند
 شاه جهان بادشاه خامه خارخار آن دارد که چمن پیرای و صفت
 صوری بهار سیرش گلچین تر و ماغی کرد * اگر صفحہ
 دستاری نموده ابی بر روی کار شکستگی آرد و قفس
 است که مداد نیز بدو کاری روان شود تا انگشت غای
 انبساطش توان خواند * زهی روشن سوادی که از بیاض
 عارضش حسن مطلع آفتاب را مطالبه نماید * و در صفحہ
 بهارش از روی پیش بینی نظم مشاهده را بمقطع
 رساند * شعشعشش چون به نسخیر جهان گفت کشاده *
 پنجه مهر درخشان اول دست بایعیت داد * الحق حسن
 جهانگیر سایه حق است بسپند سوزی گلستان جمایش بلبل
 گرم بر آتش گل دویدن * بگر درونی استان جلاش پروانه
 وز اندازد کیسوی شمع بریدن * شبیه کش عارضش از کوهر
 و یاقوت سفید آب و لعلی چلی در صد ریخته * موی
 قلم بنار کیسوی خورشید در آویخته * یوسف مصر لقایش
 گرم بازاری ندارد که ماه نابان کلامه بخار پیدای نیارد

تا بآبادی پا قوت لبش سبز خط و مید * و دو آتش
 حضرت در نهاد ریحان پیچیده * صنوبر بادای جلوه اش
 اگر دل نمی باخت * چه اندازد ذخیره نمی ساخت * هر کرا
 و غده است و رای * گو که یک نگاهش از و غده بر ای *
 مهره در شان بر افروخته و غائی هفت اقلیم *
 جنبه نمایان درست نموده که نهادن دیهیم * باده گفتار ما
 شراب ظهور هم پیمانه * شمع رخسار با چراغ طور شریک و هم
 خانه * ابروی دل پذیر * روکش ماه منیر * چشم حقیقت
 بین * مهر چشمه نور یقین * غنچه دهن مجموعه رنگ سخن *
 مهر و قامت انداز قیامت * مسوی * نه گل فی لالی عرو چمان
 است * بهار گلشن آخر زمان است * دل شب تیره از
 سو وای بویش * چراغ مهر مرکز دان رویش * چنان
 شمع رخسار با آب و تاب است * که فانوسش چراغ
 آفتاب است * لبش خمیازه فرمای دل تاک * نگاهش
 باده میسای افلاک * بنرم کر نگاهش می بجام است *
 گویا شب ماه را گویند خام است * خط سبزش که مهر جوش

بهار است * چو ریحان روشن لاله زار است *
 نهال قاشق برشت شمشاد * بجوانش مقید
 مرو آزاد * قدش از مرد به رویش به از گل *
 هفت دادند دل قمری و بلبل * نمودن از سن ابر
 بلبل بدیدن * ز من گفتن ز قمری هشت بدیدن * چون ذکر
 چمپلی از فضایلش افاده مفصلی است اهل فضل را
 ماطه بدو تحسین مستفیدان درین باب عز می ندارد
 کریم در از نفسی تا بمع پر و از د کویای نمود کار خود
 سازد توفیق رفیق باد * تا طول گفتار بر اختصار تفصیل توان
 داد * و انشمنه اینکه پیای سعی در هر وادی به نهایت
 استادی رسیدند * در بدایت ملازمت بدست
 انصاف خلقه شاگردی بکوش کشیدند * از پر تو چراغ
 فکرش شبستان کتاب رنگ دست روشنی * و از
 تنی شعله ادر آتش آتش طوطی هنگامه کرم ساز فروتنی *
 آفتاب در خنده تو صبح قبل از صبح بیان در اوج
 طلوع نمودن * ماه نهفته ابرامش بعد از سکوت

و در هر مورد بگردن * بطالع اشارات ابرویش
حلیل فیهان بر سینه شفا دانی * و به مذاکره قانون
نگاهش زو لیده بیانان نظر یافته قواعد خوانی * از تصور
عطفش از باب منطق را در هر باب تصدیق حاصل نشده
مگر از وی حجت معرفش نباشند * و از تخیل بیانش اهل
هر پیه را در هر فن معانی جمع نکشته * که از زبان فصیح در
بلاغت و صنفس نگوشتند * با هر حرف کردن زرد کوهر
چون بصیغه مبالغه زبان کشاده * هر فیان را بصند نحو محو
کلام خویش نموده * از شکستگی حاشیه خاطرش ذقت
در تنگنای متن بکشاده روی نشسته که شرح توان کرد *
و بمقابل حکمت مدینش علم دینی مصحح * و به تطبیق ضوابط
جبر فیش قواعد شرعی منقح * مبتدای به انشایش
از خبر * با ثبات مدعا خویش خبر * در نفی غیر حق دلیالش
بر حق و در کلام خاص مقصودش مطلق * فضیلت پیر معرفت
آرا اثریعت پرور طریقت کثر مجاز شناس
حقیقت دان کثرت احساس و حدت ایشان

* مسموی * بود و غمش علم و ردین پشاهی * بود شانش
 نشان بادشاهی * دل او معرفت را افریده * شهرشاهی
 باین عرفان که دیده * ز آگاهی کند در صفحه باغ * بیان
 معنی سطر پر زاغ * چو کرد و دقتش بر مصحف گل *
 بر او ایداد در شان بابل * کند طفل نگاهش وقت
 تقریر * بسم الله سر و انداز تفسیر * نیم نطقش
 از یک خرد لاله * نماید رنگب معنی صدر حاله * پریشان
 که بود او در آن سبیل * نکرده خاطرش جمع از تفاقی *
 هوادش در بیاض فردن سرین * روان داده در شب
 نشر رنگین * جبابی را چو خواند نکته وصل * و همد تو ضیح
 باب موج صد فصل * بشرح متن جال پید مجنون * کند
 رنگ بکلم را دیگرگون * کشاید لب چو در تعلیم بابل *
 شود دانای علم و قدر کل * بیاموزد باین روانی * زبان
 شمع راهروانه خوانی * خام طبعان را به ریافت گرمی سخن
 هر دیش پنجه کوئی روزی باو * تعریف شعر فهمی * صرافان
 پندار سوی عبادت کسری نقد الفاظش را تا بسکه

تحسینش نرساتند * دوکان بیان نگشایند * و جوهریان بازار
 مضمون شناسی لالی معنی تابرشه تمیزش نکشد * نام
 ارزش نبرند * با گنج گاوی سرانگشت و نقش قفل و سواس
 سخن دست ادیز طبع سحر بیابان * و بر سائی دریافت
 قطره تشبیه بیستی فکر نقش ضمیر بلند خیالان * و در پاد
 شتر سنجیس وزن مصرع زلف معین * و در محفل
 هوشگافیش معنی بیت ابر و مبین * طبع شوخش در بیاض
 بگردن خوبان گره فنها بجا کرده * و فکر و قیض از مصحف
 روی بنان غلطها صریح بر آورده * پیش از مابل مضمون
 سطر پیچیده کاکل بی برده * و قبل از تفکر مفهوم نکته
 سر بسته خال بر خورده * آدا شناسی داند که
 اشاره ابروی هلال یار کیت * و مطلب از چشمک
 زدن آفتاب چیست * مطلع خورشید را که بر او افاق
 لب باب میطابقه قابل تحسین * داند * بیاض صبح را که
 در شب افلاک دست بدست میگرداند لایق مسموده
 بخواند * سخنوارانی که در علم سخن معلوم اول را ثانی

خود نشمرند کم و قتی است که بشعایات بیش
 از پیش مر فراز نکر دند * میفرمایند گوهر لفظی که
 آتش به نسیم بیان موج بریاورد شاداب نه توان شرد *
 و یا قوت معنی که عکس رقم را طالس نه نماید نام
 رنگش توان برود * در صیدگاه مضمون غریب تا توطن
 وقوع نیابد کند فکر بی خطا کرد * و در کارگاه دیبای خیال
 تابا و یک شدن دست ندهد تراکت کار صورت نه بند *
 اگر نفس تلاش در کوره پخته کوئی نسوخته طلای سخن و در بوت
 خامی است * و اگر چهره وقت بر دو مهره کاری میفرودخته
 قصه کلام در پایه ناتمامی است * خوشا هو شندی که بنور
 تحقیق چراغ فکر بر فروزد * و بدریافت تدقیقش طرز
 گفتگو آموزد * در تعریف روشنی بیانش مصراع نه
 مشعاع بر زبان شمع ریخته * و در توصیف شکفتگی
 گلانش نکته ترش بزم باب گل در آویخته * جلالت
 میوه پیش رس قل گفتار * نمک مرده جلوه نهال نگرار *
 تنگی دستگاه لفظ محمل * همراه و محبت معنی مفضل *

مرو تازی فصاحت * بهار چمن با باغست * مسوی * نار قانون
 گفتنش رک گل * دماکش عاز لبح اش بلبیل * لب او عاز
 برگ رنگ سخن * میدهند صد نوای چنگ سخن * عشق ورزد
 سخن بقریرش * صفحه و ال شود از تحریرش * خامه اش
 چون شود راقم پرداز * خطبه تحسین بر آورد آواز * باز
 گفتش گل فشانده شاخ قلم * بد و آتش شده امت لاله عالم *
 لیفه اش تار زلفت سنبیل تر * که کشیده سپهر بهار به بر *
 کرد داخل نیاز الوده * بهر ادش چراغ گل دوده * بشکفت
 خطش درستی طرز * در قمش در سیاه مثنوی طرز *
 ورق اردو بهر ادکل تر * بلبیل از بال خود کثرت مرده طرز *
 نظم سرایان خوش آهنگ که از فنم سبز رنگ * گل
 تر به چشمتی بسوی غنای لیان فرستاده اند * و نشمر
 پردازان بلند آوازه که از فقره تازه برگ سبزه هم کاری
 بجانب طوطیان روانه نموده اند * در گلشن تعریفش
 استباز مرز بیگانگی اینکار اند * در چمن تو صیفش بیگانه
 تر خم آشنائی کفزار * راقم حق مرا طغر که زبانش در نظم

بسر و اعتراف کوتاه فکری و راز است * و بیانش
 در شهر بر آه اقرار است خیالی بلند پرواز * چگونه دشت
 باین قانون زده و آیره پا از مقام شناسان بیرون نهند *
 چون زمره این معنی توطیه ساز دعاست * اولی آنست
 که بجهت توارسانی اجابت به نذر آن پرداخته ملایک را
 بدکاش آئین مسمون سازد * تاب هوا داری نسیم تقدیر
 نترن روز در شکفتن * و سوسن شب در جلوه نمودن
 است * سرین صبح و دلش در دیدن * و زیجان سام
 عشرتش در رسیدن باد * غزل * نافه بر صحن گلشن پر تو
 حسن بهار * عرصه گیتی ز عکس عارضش گلزار باد * مهر بر آرد
 چون بدقح خصم در بوستان رزم * گاستان فصیح نذر گوشه
 و ستار باد * در بهارستان بزمش کز خزان بی گانه
 است * شاغر مهر شار چمبشیدی چو گل پر بار باد * ساقی صاف
 اعتقاد دهر از میسای جرج * که بسروش بطام عشرت
 کم دهد بسیار باد * مطربان محفلش را بی تلاش ابرو
 است * جوش گلهای هند او در شاخسار بار باد *

دسال انامیه طفر استادی کلامی است از پرده غیب * یعنی
 این انشا اقلاک پیامی است بشاه لاریب * رباعی *
 در رد محبت هر جا خصل چاک است * عهد مهره داغ بر طرف
 نیز نگ است * از نقش دلی زیاده توان برون * نقشی
 که توان بر دبان نقش یک است * السجده اند که نقش
 مرادیم و ریونست سخت تخر دشتیه * و مهره طالع در
 کلبان پنجاب از شش در رد و ارسه * جیهام در یک
 یار یکی نه پده کل نسیم خرقه کل راهبر می آرد * و کلاه هم بوی کسکی
 نشینده صبا عمرق چین مشتاقان را نه در میکنند *
 پیش از کر ما بابل تر صد آب پاشی خشنه اشیان کرده *
 و قبل از مهر ما قمری خاکستر لقا با تش فروزی فغان
 بر بر آورده * کلاغ این بوسان نان خود بر سفره اخلاص
 گذاشته * و سقای مرغان آنخور مقدار بر کف نیان
 داشته * از گاسه لاله کشکول فقر حاشه ام * و از موج
 سپهره کند و هت انداخته * طفل غنچه بجهت چراغم دوغش
 کل می آرد * و ز کس شهبلا به چشم خود از سن در پیش

ندارد * چنانچه درشته سوز خود بر من سپرده * و صورتی بر
 زخم دل خویش بر من شمرده * از مربع چار چمن فیضها
 ویده ام * و از مهابت سه بر که اثرها و اکشیده ام * خامه ام
 چون قلم بر کس مستغنی از قلم دان است * و در ارقم
 چون جزو نسیمین پیکانه جزو دان * نوشته ام چون خط
 ریچان بی ساخته است * گفته ام چون نکته مستقیم ناپرواخته *
 در شمشیر گل جعفری حجت بی تعلقی می طلسم * و در مطول
 سینه از مسئله اختصار میجویم * کاهی قانون آزادگی سرود
 را مطالع میکنم * و زمانی شرح تجرید پیدا مقابله می نمایم *
 و از تربیت اوراق یا سمین بخمال قواعد من و ادم *
 و از شکسته رنگی زین بقدر تفکر شفا افتاده * در کنار جوی
 کیفیت حاشیه قدیم می یابم * و از اشارات موج رموز
 حکمت العین می یابم * چشم بر اسوا دیاض نسترن
 است * و گوشتم را شکفتگی زبان سوسن * نکته
 منع شده بنفشه ام * و در ابطه شناسی اجرای سبیل *
 شمار چرمه غنیمت ام * منصف گل * غزل * چون

صبر و تدبیر هر دو * تحسین فغانم از لب جو * در باغ نشسته ام
 مرع * بابل زده پیش من و دوزانو * قمری کند بغیر
 ۱۰۴۴م * لب ز مرمره ریز حرف کو کو * بی زمره ام تدرد
 و زود * از نقش دو بال خویش پهلوی * کو کست بمن
 کبوتر مست * چون ساز کنم مرود یا هو * از آید دلهم
 خورد آب * جوی لب طوطی سخن کو * هدیه شود
 ز شانه خورسند * بی زلف ترانه ام هر دو * از باغ دلهم
 و بود طادس * پشماره و اغهای خود رو * طغرای
 رسته بریر فقرم * رنگین ز من امت نامه اد * الحاضل
 نگارهای تجرد صنعت و سازاند * در طاق نغمه طغرای
 وحدت در چپ و راست هم آواز * عشاق از راه
 بی نوائی بنوا میرسند * و سالکان بساز بی برکی سیر
 مقامات می کنند * تر دامن را چون حسی مقام
 شک لبی در پیش است * و مخالفان را چون زنگه
 آوازه شکسته دلی در پیش خویش * و دویش
 بگدایی نیازی بر شه ناز دارد * و کوچک فقر بر رک

و یار مغلوب شمارد * آنچه قوال ازل بقانون شریعت
 ز پرده کنت * از نغمه سرایان بزم طریقت
 نه هفت * پرده شناسی ز مرده شیخ عراقی فهمیدن
 است * و نغمه سنجی بر خم عطار نشاپوری رسیدن *
 همایون سالکی که مقام بنیانی داند * خاک حجاز را سرمه
 آصفهان خواند * ترانه گوشه نشین در یک گاه وحدت است
 * کاری بدو گاه و سه گاه دارد * تا چارگاه و پنجگاه چه رسد *
 در پنجگاه نازشش جهت آوازه بخش هفت پرده را
 بیابک بلند پرستش میکنم * از شعبه خیزی استغراق
 مقامی که بخاطر نمی رسد چارگاه عشری است چه جای
 سه گاه مؤالید بادوگاه شاتین * ناله ام ناله شیر است *
 لیکن چون شیر طبعم ببوسد بیک نمی کشد * و فنا نم
 فنان بابل است * اما چون بابل بنوا سری ندارد *
 گویند مقامات طریقت را بمقامات موسیقی چه کار است
 * تنه ای تفکک بریز در تیریز نیست * و آوازه نقاره
 نور و زرد شور و زنه * پیغزال از مقام شوق معزول

نخواهم شد * بی عشیران عسری از ذوقم کرم نخواهد کشت *
 در وی خواهمش از گرد آینه گرد آینه ام * خود را از رغبت
 در وی رانیده ام * سلک را مصغر سلام می خوانم * و ماهود
 را انفی آفتاب میدانم * بیات پیش من طایفه است از
 ترکان * و نهانند شیرست نزدیک همدان * فرقی میان
 اصل و فرع ندانم * و تفاوتی میان اوج و خفیف گمان ندارم
 * چه بخیر و چه صیاحه گوشت و چه خارا * بسته نگار هر چند
 از سر پرده ساز می بایند * چون نگار بسته نقشش با تار
 و تم نمی نشیند * دایره فلک اگر باو از در آید * از
 مستی عشق نمی شنوم * و ذال چرخ اگر پخته بازی کند
 از بی پروائی نمی بینم * بقانون رسم ز ابای ریش
 ووشاخی گذاشتم * و بوصول خرقة پوشان دل بزرگوار ضرب
 داشته * مسنوی * از ریش بود و شاف بر کردن من * و ز
 خرقة کفاز بزند آن تن من * تایار بود دلیر در کشتن من *
 سومایه زندگی شود مردن من * بانگ انا الحق صیوتی
 است خارج از آهنگ دین * و پیکانه از ساز همکین * صوافی

هر چند باصول ثقیل و جد نماید * بنظر مریخ عقیقت در آید *
 از نوازش و مساز حقیقی چون فی انبان می نالم * و در
 بالیدن از دست خود غائی می نالم * چون فی دویم موسیقار
 از هم نفس خود بزرگ نرم * و چون طاجل دایره از هم
 آواز خویش کان تر * که دی سرم چون طنبور مغیر داد
 سر و شوق است * و در ده دلم چون رباب نقاشی
 بر آه ذوق * در مقام تجرد اگر ده خانه داشتم هم چون
 بی یکدم گذاشته * موی سرم چون گیسوی چراغ پیا میرسد
 * باز تعلق شانه نمی پذیرد * و در چشم تر صد اتر از
 خود است * و از غنچون دلم بر شیون تر از بر لب *
 استخوانها هم در فغان بکجهت افتاده * و با مژ سقار
 داد هم چشمی داده * اگر نواخت تم غیر پوست می بود
 * سالزده قلندر می نمود * سفینه ام چون قانون وقف
 غنچه مرایان است * و کاش گولم چون غیچک نذر بی نوایان *
 بنظر یقین نمر نامر آسپین پر شکسته ام * و بر کنار
 خوان در وح افراشته * مطرب عشق از دو طرف

دست بگر و انم انداخته * چون بلبلان از بلبلان خودم
 بهره مند ساخته * مانند پرده ساز به پیش آوردن امراد
 بی پرده ام * چون مادر بجهت دلمان زخمه توفیق خواجه * چون
 مضرب استخوانم رنگ و بی ندیده * چون ناروان
 روده ام خشک گردیده * بزک و کوپک اشک
 پر کیکری مرگانه دویده * و آواز بیدار باشی از حصار تن
 بگو ششم سیده * طبل قناعم بصدای ضرب القحط علم است *
 و شکست شکر حوض کوش زده عرب و عجم * از نعلنگان
 گلشن رقص جلال می بایم * سحر خیزان چمن نغمه
 هباح می شنوم * سرو با حول فاخته ضرب می رقصید *
 و صد برکت در زمین و در میکانند * سماح لاله در نیم ثقیل
 است * و رقص شکوفه در حقیقت دلیل * عند لبیان
 در دور گل می میرانید * و قمریان در اوج سرو می خوانند *
 ساز غم بهم چشم بر راه ساغر و همت است * و برکت
 عشق هم کوش بر صدای ساقی حقیقت * سوی * امشب
 به چمن ساغر می می باید * آن تاده کل خسته بی می باید *

دار دولت ایشاد قانون هر و * فواره بنر خوش
 می می باید * هر تنگ نظری را پاد * توحید بخشاید * هر که
 جو صله را از زیر تحقیق نشو اند * گم بیان هستی را به پنج
 سخن نیستی باید دید * و رخسار تعالی را با سخن رای تجرد باید
 خراشید * کشیدن بار تعالی از سبک و جان نمی آید *
 و بقید وضع و همی بودن از ادکان را نمی شاید * کلاه
 چارتر که عنصری بر هر کافی است * و پوست چای
 خورش دیده بشری در روانی * پاپوش آبله کفشی است
 که پنبه دوزخی طلبد * و سیه کلیم حایه فریش است که
 رفوگونی خواهند * در قید خرگاه بودن از خری است *
 و در بند کاهیه افتادن از کادی * و هوای پرستی خاک
 بر هر کردن است * و سیر عالم آب چادر آتش
 هباختن * حسن بیان بادی است رنگین * و زلف خوبان
 هوای است مشکین * نه دل بر نبات آن می توان داد *
 و به دام بقای این میتوان افتاد * فقیر عارف ماسوا را
 معدوم خواهند * و غیر از کسی را موجود نداند *

در دیوار بند تعلیق چرخ تاشا * و در زیر زمین بخت فطرتی
 چه حظ * شکر که فریب از آرد عیش و نیا خورده ام *
 و بمشق زور و زور بی نیرو * بیت * زال دنیا
نقش لای و طبع من مشکل بپسند * نی از و هرگز نی آید
نه از من شود هرگز * نقش زور و پیش من چون سکه نماند
دست * که چه داد و قسم در خردگاه بی زاری * با توکل
دست و رنگ گاه وادم روند شب * نابست
بر جوان کسی چشم چو کعبه نگری * دل بفرست نعمت
تن پروری نمی دهم * و نواله مرد در دهن گاه دانا
نمی نهم * بمقتضای قلندری در بندها سیاب تجرب دادم
نیم * تابه قید تعلیق چه رسد * مرد سی قلم بوست
صنعت کاغذ مرد ولا بافتک کر ویده * والا از نهان بهر
دست می داد * ریشه محبت را بار صمیم سکون
بریده ام * و خوشه گشت راحت براس لام توکل
در ویده * طالب بی مطلب * و از حق باطل می طلبم * با آنکه
هو گند بر سنگ این است در این دعوی قسم چند یا دستی کنم *

پراهِ نور دئی ماکوسی زبان * دایم را ز باغی کارگاه و هن *
 و بیاریکی تمار و پود نفس * و خوش قماشنی بر نیان سخن *
 و غم روانی فغان عشق * و گوش بر صدای مقام شناسان *
 و بگپائی طفل اشک * و چشم بر آه کمریه طایبان *
 و شکین مرغابی داغ * و خوش درینای سسیت و بناطم کشتی *
 دل * و لنگر غم های دیرینه * بسو قون کارنی خار غار شوق *
 و بی قوی رشته نگاه * و بسیه بختی نظر دوز مردانک *
 و حسرت پیمائی چوب کز آه * و بی تاب جوئی تاب حسن *
 * و نیاز طلبی ناز جانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلفت *
 و آمدن شد بی اختیار شاه * بر بی خطائی خدایک غمره * و چین
 گمشائی کند کید سوس * و سپر اندازی ترک چشم * و افرادگی
 تیغ ابرو * و بسر داری یک تمار کا کلان * و ثابت قدمی
 سیاه مرنگان * بر آتش نخوردکی یا قوت لب * و ناستفگی
 مر و اید و ندان * بدل چسپی دو دمان خال * و خون کرمی
 آتش آرخبار * و بشوهِ ریزی صبر و قنوت * و بشوهِ
 انگیزی خیمت رفیقار * که ظنم ای حق صراحت حق بجز حق

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ج * از خدا غیر خدا
 نیست مرادم بخدا * طریقی را بعد از آن خوش آمد گوید از م *
 و شکر بهر چه دل بیان ناخوش است بزبان نیارم *
 مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
 بر سبیل انفاق * در آتش معصیت پنجه شده ام *
 خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
 صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
 نه رشوت خلاصی مجیم * در قمار عشق هرگز خود را نباخته *
 چنان برده * و در جهاد نفس هرگز سبست جسته *
 صحت خورده * با آنکه هنوز گمان فقرم چله ندیده *
 ویر و پاشم آواز زه نشنیده * قدر اندازان حقاین
 نشاندار ابرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
 میدانند * تیشم بهستم را دوسته طای طریقت است *
 و بی ستون غیرتم را قلعه قاف حقیقت * مستوی * کشم
 تابه کی در خانه حق * دلم کرد و مقید بهر مطلق * یکی سبزه
 بود در طرف این باغ * که کردیده فلک از رفعتش

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * مع * از خدا بفرمود
 نیست مرادم بخدا * طریقی زاهدان خوش آمد گوذارم *
 و شکر بهر چه ذل بیان ناخوش است بزبان بنیادم *
 مخالفت زبان و دل نقاق است * و خدا را خوش آمدن
 بر سبیل انفرق * در آتش معصیت پخته شده ام *
 غام طمع نجات و دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
 صفت نعمت را دیدار می شد * نه قیامت باغ نعیم *
 نه رشوت خلاصی بحجیم * در قمار عشق هر که خود را نباخته *
 چنان برده * و در جهاد نفس هر که سست جانیده *
 سخت خورده * با آنکه هنوز گمان فقرم چله ندیده *
 ویرد یا غم آوارزه نشنیده * قدر اندازان حقایق
 نشاندار اسرار می خوانند * و صاحب قبضه رموز
 میرانند * تیشه همیست را دست طای طریقت است *
 و بی ستون غیرتم را قله قاف حقیقت * مسنوی * گنیم
 بانه کی در خانه حق * دایم کرد و مقید بهر مطلق * یکی سجد
 بود در طرقت این باغ * که کردیده فلک از رفعتش

واغ * چو گنجی عرس از سنگ پیر * ولی از نود
 قیضش چشم خیره * تیره ایوانش مقابل کوی آفتاب
 در ابر طاق باندگه اشته * و ابروی محرابش بهم چشمی
 هلال راورد از جود اعلی و اشته * منبرش بایه نگرفته
 که بهر طیب بر حلق عرش نخورد * و میدانارش قدی
 نیفر اخته که اقامت مودن بگو شرر ملائک نرسد *
 مردی بوانش آینه است حقیقت نای آفرینش * و هر
 صحره اشس مخزن است فیض همان اهل بینش * خوشش
 از خودن شراب و حرمت چنان محبت گردیده * که بر روی
 چار باش خارابه دشت خوابیده * از رشک پرور
 چراغش مشعل طور سوخته * و از واغ ابروی طاقش
 تبدیل حرم افروخته * بیت * صفایسکه پیوسته
 با سنگ فرش * رسد موج نور از حصیرش بعرش *
 بیل مهر کنیزش در فلک * کشد مهر نماز چشم ملک *
 کلی متفش از آفتاب و مر است * از ان دشت باد خزان
 که نه است * چو فواره خوش آید بچوشت * فلک

لولوی نور آرد ز گوش * بر پهلوی محمد بنی نال آب *
 بود پاک چون چشم آفتاب * از نهایت دلپذیری کوه *
 سبک دل آغوش بر وی کشاده * و از غایت روشن
 ضمیری و شست خضر طینت بر سر خودش جا داده *
 چنانچه بر تپه که لذت گواردانی آب می نماید * و در و شنی
 بدرجه که نیت رقابتی حباب بنظر می آید * از سردی
 آبش ماهی بر آتش بریانی دویده * و خنکی هوایش
 مرغابی بر سیخ کبابی بریده * بطغیان رطوبتش
 بروج خاکی فلک آبی * بحولان موجش ثابت
 آسمان در بی ثباتی * تلخ بیانی که ازین آب خورده بشیرینی
 کلام بی برده * بی جوهر یک بنلاب در آمده * صاحب
 جوش بر آمده * مسنوی * تعالی الله ازین دریای نور *
 که موجش میزنه کلبانک منصور * اگر چه خوش بر این
 نالاب میبکشت * سبوی فلک بر آب میگشت *
 بر جانب روان گردیده آبش * همراهی دیده عالم را
 جانبش * ز رفعت بر ترا از چرخ بر این اصنت *

خوش عرش را آتش خور این املت * بطغیان چون
 برانگیزد لاش * خور و دریای قلم خاک مالت *
 مقتضای فیض این قطیع زمیں خیال آسمان گرد نظم
 املت * و فکر م عرش بهیمنی نشر * و عروس انشایم
 بگرد و دی نظم و یگری روده اده * و کوه شواره به جمع
 غیزی گردن نهاده * با آنکه سبک قلب در میزان
 شعر بکند آست * بهوزونی بر خورده ام * که هر آرد
 من آزار نکشم * در مار سنان کشند کی تریاک
 خموشی اگر بقدر یاد مرسد * جان بر دهن نصیب
 اعدا است * کفن سخن رنگین آسمان است *
 و خواندش از بیم دزدان مشکل * استعدادات تازه
 نشر اندام ملاحظه کند گرگان در نظم بکار رفته و می رود * مضامین
 بلند نظم از اندیشه پست خیالان در نشر بسته شده
 و می شود * طایفه زیر چاق مذمت یعنی دزدان زیر دست
 سخن * از گرفت و گیر شمع روز کار عاقل اند *
 نمیداند که روز و معنی یکد و شاخه زبان خاص و عام گرفتار

می شود * در باینده لفظ آبدار رسید چاه و هن غلایق
 می افتد * شراب سخن بر تبه مرده ناک باید * که حریقان
 را با تشنه شک کباب نماید * کیفیت با صهبای
 کلامی است که بی تلاش فکر بساغر فطن در آید * آنچه
 بسعی فکر دست دهد * طبع را شکفتگی بخشد نه دماغ را تازگی
 * رباعی * ما نیم بادب سکوت آ میخیزد * در صید سخن
 زبان نه انگیزد * داریم چو شاه صبر ناردی دهد * چون مصرع
 و لغت مصرع ریخته * بای خام ام حاز نغمه عرفان است *
 و کاغذ نامه بر کب شجره ایمان * دیوان این دیوانه مشابه
 غیبی * دفتر است از احوال حقایق لاری می * اوراقش
 پنهان سمیه رستم کشیده * و در صحنایش موز محبت
 برهم پیچیده * هر بیتش چون بیت اندیشه پوش است
 مطلوب نامه سعیدان * و هر غزلش چون غزال خرم
 وحشی طیب است رام صفا طلبان * گو تا بدینان را
 و پدن قصیده بلند نگاه ساخته * و هوستانان را شنیدن
 قطره بفکر قطع تعلق انداخته * مسوی ناصحانه

دل بست به نگام کثرت * رباعی در خانه مربع نشین
 پندار باش و حدت * از نازکی لفظ هر دو روی درین
 باش گفنی یکر و * و از رنگین معنی چار سوی صفحه بجدول
 باز گو * سنوی * حدیث عند لیسان قیل و قاش *
 صفات هست جنت و صف طاش * نندیدی که بدین
 نور سماعی * نبودی مهر را خط شماعی * و در قها هم قماش
 هر کس سنبیل * طلاء جد و شش از خود ده کل * رقم
 و دو نان خوش ادائی * سخن با وسکاه و لر بانی * غیر لقا
 گشت پاک از تهمت عیب * باب نازکی در چشم
 غیب * محله کشه زمین اندیشه رنج * که با کان و
 نیز به شکجه * بد و است و قلم کوس خسروی خوانده ام *
 و بسپاه رقم میرا قلم فصاحت ناخده * زمیله اران
 سخن میر خط فرمان نهاده اند * و پهای تحت طلوی
 طبع باج و خراج فرستاده * اگر نقده عمر و چار سوی فی
 معده فی صرف نمی نمود * جواب پنج کنج و کات و قاین
 معنی هر بود * شعر آنست که هر صفحه زبان بماند *

نه در ورق دیوانها * آنچه گفته بخاطر کز فتنی است
 نه نوشتنی و کز اشتی * زاده طبع بر نه شوخ نیفتاده * کرد
 نه وارده زبان عهد چنان طلبیده * تا از مشبه خیال
 بر آید بد و بدین در آمده * جادوی اعجاز مانه و سحر قران
 پسند را کجاست که نه پسندد * الله الحمد که طبع مرا بسنایش
 از باب دنیا کم تر بر خرد آمده * و بیشتر می از دلی *
 سخن صدف مقدم تنای بی دلی است * و از جمله
 قضای بی که بجوهر نعت و منقبت مزین است * و غلغل
 محیوفش عند لب شیراز را از خواب عدم بیدار ساخته *
 یکی قصیده سیمی بکشف الرموز است و دیم قصیده
 موسم بترش الحقایق از هر یک دو بیت مستمع اهل
 هوش می رسد * ابیات رباعی * شاهمی که نداند
 جهان نام ستم را * عاقل نبود تا ندید داد کرم را *
 در ملت از باب سخاظم صریح است * محبوس نمودن
 پنهانخانه درم را * ابیات رباعی * ندیده ام نه تو
 بی خنده چنین پیشانی * درین صفت بگل نوشگانه می مانی *

نیاید از تو بجز خنده اگر غلط نمانم * ز ثواب کاکلیت افتاده
 چمن پستانی * و مجموعه نشر این زمزمه پرداز * ز بهنگده
 ایست عذرا لب نواز * ترکس نژادان کلمات خوش
 آینه سرکوشن شاخچه قلم * سرو قامتان فقرات زیابنده
 هم آغوش بنفشد رقم * طوطیهای سبیل قام *
 هر چشم کرمین مرغزار فصاحت پروری * و سیمهای
 گل اندام پایان نشین جو بیار بلاغت کسری * الفاظ
 ریحان خصال تروست تازی بر تازی ریختن * و معانی شقایق
 بهمان رنگ بست شگفتگی بشگفتگی آمیختن * صفحات
 پاسبین خلقت موج خیرشادابی لطافت * بسطود نازبوی
 فطرت دل اویز بویای نراکت * یت *
 ز جوش حسن اجرای رساله * بهم دل بست چون
 دهرانی لاله * بصورت هم جو فرد آفتاب است * بمعنی
 نصابه ام الکتاب است * ز خوبی در قراء نگاه بایل *
 نه خورده دست رد چون مصحف کل * ز تحریر سنجینای
 پر از درد * شده چون رنگ عاشق کاغزش زرد *

• زود در سخن مرغی بگر خون * فاده نقطه اش چون قطره
 خون * بهر فانوس فردش ده چراغ است * ز جلدش بال هند
 پروانه داغ است * بآنکه دو سه مرتبه خواهر خانه سخن
 تاراج حوادث پذیرفته * باز آنقدر هست که صدوق
 که افلاک را کنجایش آن نیست * اگر بوقلمونی
 روزگار تفرقه پردازد خواست نکرود * نکارش عالم عالم
 نظم و نگارنگ چه کار است * و سازش جهان جهان شمر
 کوناگون چه هنر * در کارخانه نقطه تراشی پنجره های
 آبنوسی حروف بجهت ایات بلند غمرات ساخته شده
 و می شود * از دست یاری تیشه فکر واره کاوش و برمه
 دقت ورزنده بیرایش و آلات کلمات بصافی دانه های
 کار بر سر هم ریخته * اگر بخار شروانی به بیند و کان
 انصاف را تحت بند نگذاشته کف نطق به شناسازی در و دگر
 نکشاید * رهنمندان ثوابت و بسیاری سخن آگاه اند که یک سال
 و دو سال اوج گاه سهیل نظم و شعری نسر غبط نشده *
 حکم اند از این علم توان شد * بلکه سی سال در پناه

خود گزاینده نظر وقت بر تمامات باشد خیالی باید داشت *
 نادرچ گفتار بدرجه درست آید که تقویم بیاضهارا
 از رویش توان نوشت * ناسجای معنی در کایسای
 ورق سر بطلسان رقم کشیده * جرئیل خام از سخن
 افرین چنین وحی با و زسانیده * آزاد طبعانی که به فیل
 زر کردن چشم نمی کشایند * و بکر فن جاگیر ربع
 مسکون سفر و نمی آزند * برای بهما مقید این شوند *
 که بنازی تبار وری کلفه ابراهیم را خاوار ابراهیم
 نمایند * و بشکوه مدح کسری اکبر نامه را اصغر نامه
 گردانند * چراغ قلانه کنز النجیون محبت در پیشگاه
 فکر نگه اشته بالفاظ سودای معانی کشیده ای و شورش
 نامها و کلوخوز نکارش نگنند * تا عشق بازان چون فیله داغ
 از دست هم بر بایند * قبل ازین بمقتضای پیوند هوس
 کز نمی و علاقه هوا پرستی * زرق و جره زرنار و برق جامه طلاکار
 * نه نمائی قبای خاصه پر جلای کنار دوپیه * لطافت هسکه پاشی
 و نواکت بالابند و کنی * برکت آمیزی شاهوار الهی * و عطر

انگیزی قلیل و اندکچه روز نمی رسد فراغت * و پست
 سگرمی مکنای عشرت * غمره خوبان کجراتی * و عشوه بیان
 سو منبانی * طاووس خرامی محبوب اگر * و طوطی کلامی و لیسر
 سدره * نازک تنی رعنائی لاهور * و نازکی بدنی زیبای جوینور *
 لاغری میانی شوخ بانکاله * و فریه سرینی بست انبار * شفق
 پیسودن برگ پان * و نه کالکون نمودن رنگ سبزان *
 لعل زنگی شراب کو الیاء * و مشکبوی کباب قنداز *
 قدح رسائی ساقی گلشام * و سرود خوانی مطرب بلبل نام *
 رنگینی صدای قوال بکر * و شیرینی اصولی رقص شکر *
 دلربائی رود و سرود و هندی * و روح فرای ساز و برگ
 رندی * بقانون نواختن نال و مردنک * و بقاعده سرانیدن
 داک و رنگ * موافقت نعمات جیستر نواز * و مناسبت
 تقرات ترانه ساز * بگوشت رسیدن صدای کفیکر *
 و بدیک پیچیدن صنوت جم و زیر * مطابق کاری سفره
 پر نان * و منتقل نمای اطعمه الوان * آرایش
 کاسهای فغفور * و نمایش پیاله های باور * زیر چاقی

لنگری مایع * وزیر کوبی سرپوش مرصع * و نقب زدن
 حصار پولاولو * و پورش کردن قلعه چلاو * و قابو یافتن
 به نژادها * نعمت * و مسخر شدن شهرسان دعوت *
 نیش کش اسباب دست مشتق * و دل خوشی از مهم
 غذا و از سن * پس و پیش ایستادن خدا متکار *
 صواب و راست و دیدن پراق دار * و تخت نشینی
 بانگی زرفشان * و چمر کزین بهل مطلق العنان * نشان
 افراشتن منصب و آری * و آسمان شیافن فیل
 سواری * سلسله جنیان دنیا طلبی شد * و پوشش خانه
 دل و خیالکده سرزولی سپاه فکر کشت * که درین
 میدان سخت آزمائی دست و پا باید زد * شاید گوی بوفل
 نجم چو کان طالع در آید * کتابی که اینا بشن از تضعیف
 بیوت شطرنج زیاده بود تضعیف کرده * بدین
 امید که منصوبه رخ نماید * و از فیل مات فلک زدگی
 بر آید * بشاه عرصه هند کنز را بد * وزیر ناراست
 فرزین نهاد خواست که از دخل کج روی است * خواری

بر سر این پیاد بلساط عورت نازد * از آنجا که امداد بازنده
 حقیقی است راه و خلش بر بندق جواب بسته شد * دیده
 که از حرفت خود خانه خانه در بای سخاوت است * دست
 بخاریدن پس سر پرده و غلابازی پیش آورد * و منصوبه
 چاکر پر ابر هم زد * چون صورت ماجر انکار برای نامیدی
 کشید * این چند بیت بمشامع دو روز و یک آن بساط
 رسید * بیت * غیر از جفا ندیدم از روزگار نامرد *
 آزار مرد و خیر و از کار و بار نامرد * از سبک اهل دنیا
 کبر پاکشم مکن حیب * دانسته میگریزد مرد از قطار
 نامرد * بی حرمت سخن کرد عیب دلیر گویان * باشد
 خدمت مرد و دایم شعار نامرد * بر من سمند دعوی بی سرفه
 پاخت حاسد * کبر دیاده مرد اسف از سوار نامرد *
 فتوای مصلحت بین کنز آیت کلام است * کی مرد می
 دهد تن در زیر بار نامرد * که اقتضای قسمت دانستن
 گشان نیارد * بیشکل که پانصد مرد در ده کنار نامرد *
 مشیر از قفای رو چه کرد و بقصد روزی * غم نیست

سر شود مرد دنیا دار نامرد * طغرا اثر تجوید از و حد
 زمانه * کی مرد میگذارد دل بر قرار نامرد * هیبت
 سخن از کجا بکجا کشید * گفت و گوئی حقیقت چگونه
 به حجاز انجامید * خجالات نو این کهن قلب فطن را جان
 نو خجسته ن ساحر نیست * و سینه ریزان و دوا گیر در
 بکاغذ بن دام کشیدن فسون گری است * شریعت گری را
 اگر ساحر بخواند چه زیان * و اگر افسون گوید باز چه
 نقصان * در امن آباد انصاف بکاوش و دات و سرگردانی
 قلم که فتوای می دهد * و در راحت که مروت پرا کند کی
 مداد و تیره دلی صفحه که تجویز می کند * سخن طراز شیخی
 نیست که بدستگاه راز خانی افتخار توان نمود بر تقدیر یک
 بخت زبون و طالع و اژگون در شبستان تقریر و تار یک
 زار تحریر همراهی کند * گامی بافت و قدمی بکذا ف زده خواهد
 بود * مسکن زبان در پس گوچه دندان با بخت * و نشیمن
 بیان به نهان نهان هم نشست * اکنون دماغ این
 کجا است * که سر آسین * و شبانی شب کند * و صفحه

طعنه و آب خیانت بشوید * خوش آنکه بجز نسکوت رغبت
 نشود * تا بر مهر حرف شرت نشود * دارم از خدا امید
 که این شوخ مقال * در بزم سخن ساز ملاحت نه شود *
 بسم الله الرحمن الرحیم * چون این نسخه زیب نواچ شده *
 محاطیت بناج المنة اچ شده * باین طغرا در اوراق زر *
 رقم نهادش بیالای سر * سرخ روی قلم بنکارش شای شهنشاهی
 است * که ناچار از ان گلشن را بچتر سحاب سر فراز
 گمراهیده * در نیکی رقم بارایش عده جهان پناهی است *
 که تحت نشینان چمن را بکشور خور می دست تصرف
 رسانیده * بموجب فرمانش وحش و طیر از خانه پرورش
 روزینه دایه * بمقتضای احسانش جن و انس از معموده
 تربیت و طینه خوار * در دفتر خانه جبروتش عالم ایجاد
 اندازد فرد و محاسبان * و در اقلیم کده ملکوتش
 ملک حدوث نمونه کار متصدیان * بسوی *
 فضای لاسکافی بارگاهش * بهجوم بی نیاز پناهش *
 زده در بام وحدت کوس شاهی * مطیع او است از همه

تاباهی * زمینداران باغ آفرینش * خضر خان انداز
 شریف بینش * نشانش هست مادرشان این
 باغ * فرمان است فرمان این باغ * چراغ لاله بر
 و آتش دلیل است * پر پروانه بال جریب است *
 بنام ناسپیش پیوسه بلبلی * خطابت میکند بر منبر گل *
 مهر و صفش به قمری وادذوقی * ندارد دگر دشتش پروای
 طوقی * دل بدهد ورق پیمای زار است * از ان طومار
 منقارش دراز است * دهد طاموس را چتر زرافشان *
 که خواهد باج رعنائی ز مرغان * ندارد کوی باغ از پاس بان
 غم * شده تا حکم شب گردی بشنم * بهار سببان
 لطفش بی خزان است * خس آن سبزه بهنم
 آسمان است * بود رایج وراقلم خدائی * بنام آور
 ز فرمان روانی * و درود آفتاب نمود بر خاتم و زرا
 محمد مصطفی که در بارگاه نقه سن تا از حضرت باری پروا یکی
 نه فرستاد * باریافتن مقربان دست بهم نداد * تا محرو
 از عجزش به تحریر و قمر فرمان نه نشست * نسق

دارا الخافت اعمال بظهور نه پیوست * رباعی *

از میر عرب و زیر سلطان ازل * شد مشکل مبرورق *

گر دون حل * کر خامه زایش زرقم سمری یافت *

میدانست برات نور خورشید خلل * و صلوات انجم

لمعات بر اعظم و کلا علی مرتضی که در کشور خلقت تا

از شکر طبایع جبرگیر * مهم سنج اثار صورت نه پذیرد *

تا کلید واد بر سر القفات نیاید * در عشرت خانه فردوس

بپیمو به نکشاید * رباعی * اشاعشری گرو زهاکان برده *

صد خصل بکعبین عرفان برده * چو سسته باین دوشش

زده نقش مراد * در نرد و هقید هر که ایمان برده * اما بعد

در اقم حق مرا طغر اک با عرافند انسن تقریر منصف

ماست * با نصاف تو انسن تحریر معترف * ازین

حقیقه که اسی که به ثبت الفاظ معانی میرسد * بر هدی خود

مخضر میبواند داشت * چه روی عرض بگردن مدح گردون

و گمانی است * که ماطقه قه خیالان از بلند پایکی مناقبتش ده

مقام نفس شمار نیست * و خامه چلد نویسان از جان

ریزی مد ایچس بادوات در انداز سرکوش و شواری *
 یعنی شاه زاده فلک سریر * عطار د دبیر * بدرلقا *
 * دریاعطا * کیوان رایت * دوران حمایت *
 * برق حسام * ابر نیام * مهال کمان * شهاب سنان *
 بهرام غضب * ماهید طرب * شتری مهر * آفتاب
 چهر * سهیل نکین * قطب نکین * قضا قدرت * قدر
 صولت * ایات * دارای عمرش کوبه سلطان مراد
 نجش * حاجت روائ و زینت او رنگ آسمان * در
 گشتی حمایتش از موج باک نیست * گر پرده حجاب
 شود صرف بادمان * از بهر ساز عشرت آدمی هند قضا *
 مایه و ایر فلکی را بخاروان * بر سندان اگر نه فشانه گل
 نشاط * گیر و جبار بلبل تصویر تر جهان * باید بردی
 دعت دود بهر دفع خصم * گزشت عبت نگشته سبکپا
 و مهر گران * کوشش مخالفش بطرب نگاه عافیت * مغر
 قنار شنیده ز بهنای استخوان * نصرت بشوق دیدن
 رخسار تیراد * پییده هم چون بی بدر خانه کمان *

ناکشته حلقه حلقه کندش با مقام * رزم کرده میل سرکشی
 از طبع آهوان * در جویبار بعد لکش اکبر پای آب
 بسک در آید خاک را بر بنجر خانه موج فرسته * و در
 چشمه سار مخالفت اگر سر حباب شکسته شود نسیم را
 در سیاه پناه گرداب کند * از حق شناسی و راحق
 گرفتن آفتاب فلک را بر وز سیاه اندازد * و از داد
 رسی و آینه او کردن هلال بدر را از لباس خود
 هزیان سازد * بر قامت دو لکش لیل و نهار جامه
 و امیست شب اندر روز * و در چنگ شوکتش
 صبح و شام باز و باشد نیست دست آموز * بدعریف
 ملاطفتش لب خشک بنمایش تری آجیوان * و بتوجیه
 ملایمش زبان درشت را تراوش نرمی روغن بهسان
 * در مدرسه را بش آفتاب درخشان سر گرم
 شمیه خوانی * و در مکتب خطایش سیلاب هزار باران
 بر دیباغ القیه وانی * محاسب همیش چون رقم را
 میزان نماید * سبکی کاغذ به پله گرانی در آید * صیت

سلطانش بگوش مهر و ماه و صید * و از راه پیش بینی
 پاین خطاب مخاطب گردیده * رباعی * شایسته چرخ مهریر
 تو بود * سر حلقه ده عقل و زیز تو بود * لایق به ناکه بانی
 یونس فتح * در بحر کمان ماهی تیر تو بود * در عمر صد
 بطریق کشورستان منصوبه پیش برده که توانش
 پس نشاید * پیاده اش هر جانب که شتافت * عوار
 غنیم رخ تافته * شاهای که در اطاعتش مقرر آرد *
 و پای بازی بخرای جیس در آورده * فرزین اخلاص
 به طریقی مددکاری است * اکبر پیل کردون است
 اندازد * بازند * و ز کار امانت سازد * آتش
 هنرش اگر با حکم خورشید نمی ساخت * دیل فقر
 صبح در بوم مشرق نمیکد اخت * بقوای مصالح پیش
 شاهد گل تر دست گردانیدن ورق * و مقتضای تر پیش
 طفلان غنچه مستغنی خواندن معنی * مطرب بزم شکوه عشق
 که کف رغبت گشودی موسیقار نه چرخ بی صدای
 به نودی * در صفت کردن زرد و کو هر بر به دلیر

نیفتاده * که چشم همان ترسد و دل بکان نه لرزد * در
 روز و زنش جواهر قدح خود را دانسد * شاهین تراود *
 دل پر صید این مضمون بسته * رباعی * از دولت
 وزن شاه فرخنده سیر * ز رکشت عزیز و آبرو
 سیاحت کمر * در پناه میزان چو در آید کوئی * خورشید
 نشست و راقی نابکر * از آشنائی نسیم غورش موج آب
 گهر نه نشین * و از زینهای صیت و قارش دست آتش
 پاقت در آستین * بهره طالبش بالانشین تحفه
 لایبکان دمت داده * بنفش مرادش کعبین دو عالم
 بکجهت افتاده * خمیر مایه احسانش اگر بچیک آدم
 آبی در ایام * مان خام طمعان از تنویر داب بچند براید *
 در چمن ز پنتش زمره سبزه یلست خوروی *
 و در گلشن مکنش الماس نسنجی است بی بوی *
 بدست یاری عزتش حقیق انکشترین در مقام آتش بازی
 * و بهواداری غیرتش نگین سوار در انداز یک تازی *
 و از باد آستین اجناسش شمع کافوری بهج صرگون *

از افشاندن دست احتیاجش باغدر میسای فلک
 و از کون * خوان سالار حکمش اگر دست خواهش برادر *
 نقد بد را در دهن مثال کند * روزیکه تیغ فتح از
 نیام کشیده * این رباعی را از آفت غیب شنیده
 * رباعی * بر دور خدنگت بر نصرت غنیر است * در این
 اجل بیش سنات کند است * شب پیر بر لایه کرد
 خلاف * جوی است از جوی نرم و آتش نه است *
 اگر دریای تیغش را بند نمی بست * از بس شاد
 خاک را بر می شکست * در میان بکر مثنی یا صمد
 گو اکب را شاخ و برگ میسر است * و در بهار و جمش
 یلوفر افلاک را نشود غایر بالای یکدیگر * در باغی که نسیم
 انصافش وزیده بادام اغماض عین ندیده * بهم چشمی
 کفش دریا خجالت می کشد * و از موج پشت دست
 بدندان میگذرد * در بزم گاهیش از بسیاری استقامت
 چنگ و نی کم نوازند * تا خمیدن قامت یکی از یار غم
 نشان ندید * ترکیب بندی دیگری از عقده اندوده دل

خرنگند * زرگوب و یار جاهش اگر گفت صنعت
 کناید * در پوست آهوی جرخ طلای خورشید را درین
 نماید * صفحه تعریف شجاعش و عده گاه و لبری خامه *
 و ر قم تو صیف حمایتش مویهای شکن نام * سپهر
 از پهلوی نشینی او گل گل شکفته * و عذر تیرگی آبرو
 روشن بیان حضور چنین گفته * رباعی * ای آنکه ترا خیل
 گواکت سپه هست * خورشیدی و نیلی سیرت
 قرص مر است * گم تیر نماید سیرت نیست عجب *
 مع پهلوی آفتاب دایم سپه است * سپاهش اگر قصه
 شبنون اعدائی دامت * پیر کردون علم صبح را نمی
 افراشت * سیل عطایش از گرداب حلقه در کوش
 دیا کرد * و نشتر سخایش از رک کان خون
 اساک بر آورده * در ایام سلطنتش بد آنرا غیر
 نیکی دست نهد * و گنج آنرا جز راسی میسر نشود *
 از امانیت دوران آفتاب را تیغ خونریزی شفق در
 خلاف * و از اهلیت آسمان بدر آورد دشنه کاری هلال

سینه صاف * هندوی زلف بتان از بیم شاه آویزی تابیب
 وز دی ایمان * و ترک چشم خوبان از ترس نظر بندی
 نازک تعدی جان * نخل مراد مخالفان باتره پای بلخ
 بریده * و خوشه امید معاندان بد اس ناخن مورد دیده *
 بر سر زانوی قدرتش کمان حلقه افلاک جارخم *
 و بضر ب طایفه صولتش اضداد عناصر در آغوش هم *
 و در بگهای که دست به تیر اندازی کشوده * لث سوار
 این رباعی را گوش زدا و نموده * رباعی * چون پنجه بفلاح
 ز دی صوی کمان * از زور تو خم گرفت بازوی کمان *
 تارنگ ظفر بروی میدان آید * چشمی می خواست چون
 تو ابروی کمان * در شاه راه تسخیرش نقش قدم زنجیر
 خانه جاده سرکش * در کارگاه تدبیرش موج آب نابود
 حریر آتش * شمع اکبر بطاعت پروانه اش بن نمی داد *
 از شعله انگشت بر دیده خود نمی نهاد * در چشمه سار
 چشمش نهنگ کمانشان ماهی * و در مرغزار فغش
 کبوتر آسمان چاهی * صدف دست بر نه دریا مر آرد *

مگر خود را ساقی حوصله اش بندارد * دوستان را ساغر
 عشرت نخلخانه فغفور * دشمنان را پیمانه قسوت کاسه
 چشم بود * کنگره عرش آرد پیرایش نخل فطرت *
 برک افلاک نمونه آرایش نهال خلقت * آینه
 سکنه ریس افتاده راه پیش بینی * و نگین سلیمان
 زیر دست خاتم بالانشینی * سایه خورشید جابر حر
 آفتاب داشتن * شیر عالم معروف پنجه بر روی ماه
 زدن * فیل گردون سربتن وز دیده گنج ستیز * ابلق
 ایام پهلو خراشیده خار همیز * سنوی * گوفه
 باج دارای زدارا * فرمان بر و نش موم است خارا *
 دمی کامبدار لعل ملک خلقت * مبارک باد هستی گفت
 رفعت * طرب را روز نور و ز است بزمش * ظفر را
 عید قربان است رزمش * ترجمه را دل او آفریده * خطه
 بخشی چو او دوران ندیده * زیم تیغ او چرخ ستکار * بر آورده
 ز صبح انگشت ز نهار * کف هست چو بر دریا کشاید *
 حبابش حقه گوهر نماید * قضا در کشور حشمت

و کیش * قطار نه فلک زنجیر فیاش * خداور نور و تابست
 و دلش داد * بقدر فطرت خود شوکتش داد * مطرب

بزم سخن را اگر پیرایه صفت جمالش صوفی رود دهد از
 مقام خارج نخواهد بود * پیر گردون در بارگاه خلعت جوانی
 بخوبی آونیده * و زال و نیابه جهت عروس دست
 و اما دی فراونه پسندیده * به تسخیر آفتاب جمالش
 یزدان از ناله در منزل عزایم خوانی * و بتصویر آب و تاب
 شایش دوران از قلم هلال گرم بنور آشنائی *
 قامتش از تجمل رعونت سرور با نظر در نیارد * زیرا که
 بخوبی او چیزی دریازندارد * نسیم خواشش اگر بچشم
 گذرد * بوی گل را سدر راه خود شمرد * ریختن نویسن خطش
 چون بصاف کردن سیاهی برداخته * در دآن را در
 و و اب شقایق انداخته * گل همد برک اگر شکفتگی
 رخسارش را می دید * در خند روی این قدر مانده خود
 نمی چید * و شراب سخنش در خم آینه جوشش خورده *
 و صا ز لجه اش بصدای داد دی بی برده * مرغ نگاهی که

نور هوای رختس بال کشاید * از پراقتشانی صد گاستان
 طرح نماید * در باغ خلقتش پسته لب از تبسم نه بسته
 * در پایه سبکو وحی پاستنگ میزبان شبم گل *
 و در بزم کوچک دلی اندازه سبزه برگ سنبیل * تر و تازگی
 و نسار * چکینه خور می بهار * ابروی اشارت کسر *
 فرد بشارت را سطر * نگاه کیمیا نایر * طلای آفتاب را
 اکثر * تبسم روح افزا * پرورده شیرینی ادا *
 * مشوی * ملاحات خانه زادان دهن است * تراکت
 هوکدست آن زبان است * لبش نادشمنی بافته کرده *
 شکر را نیشکر در بند کرده * گل رخسارش از نازک
 کآبی * زهرک لاله دارد آفتابی * مهر و باهلال ابروش
 صافیت * شب مورا بنور حسن پرداخت * نگاهای شوخ
 آن خورشید رخسار * بود رنگین نده و تنه رخسار * بر کس
 در چمن بر خور و بایش * عصاد رکفت روان شدان
 قناییش * غلامی کرد ماه آفتابش * از ان شد صاحب
 عالم خطابش * بنام شد چون باین شکل و شمایل * مام

اجر ابو و انسان کامل * چنانچه در باب جلال و جمال از
 شهریاران خراج میگیرد * براتب فضل و کمال از
 و انشمه آن باج میتوان گرفت * بحرمت و درستی
 طبعش و میای شرکستگی سخن و در طبله دامن * و بوصف
 تبدی و در اکش و دانی کندهی گفتن و در قبضه تیغ زبان *
 از جرب و نرمی تقریرش نشان شنیدن و در روغن *
 از نر و نازکی تحریرش قحط خشکی و در زمین سخن *
 و راه تلفظش در مطول بر کوچه منقار بابل است *
 و زینت تکلمش و در مختصر از طلای خور و گل *
 سخن را بشکفتگی تعلیم نمی کند * که بمنزل شرح ندانند *
 و حاشیه قدیم را بنازی درس نمیگوید * که برآم جدید
 بخوانند * در حکمت العین با اشارات ابرو و بیان
 قواعد نموده * و در شفا بقانون اهل و در زبان
 بمقاعد کشوده * بدست یاری دایره مجلس علم
 اصول دین میسر * و بهواداری یائین محفانش فیض
 عالم بالا در نظر * از روشنی بیان مجموعه اقوالش

برگری رقم نه کشیده * و از قایمی ایمان جریده اعمالش
 سستی شیراز نه ندیده * شجره تعلیمش از پستی
 دیشتر استعداده باندنی ساختار * و نهال تنهیش
 از خشکی بیخ کمال بخش تری برک و بار * و در چین
 تحقیقش خزان نایب منایب بهار تواند بود * و در
 کلشن تدقیقش برک ریز قایم مقام خورمی تواند نمود *
 نشه خیالش را در پائین دفن انداز بالادوی * شراب
 هفتاش را در کمره شدن جوش کیفیت نوی * مصحف
 کلن ناپیش او نگذرد * بر روی رطل کلبن نگذارند *
 و رساله غنچه تابه تصحیح او نرسد * بسبع مدد رس بلبل
 بر مساند * بیت ابروی شاهدان بی رابطه تحسینش
 بی نمک * و مصرع زلف خوبان بی شانه تصدیقش
 قابل تک * سنوی * معمماگر همه خال بنان است *
 برای حل آن طبعش روان است * می کر کفشکودر
 چام ریزد * از ان جز سستی و صحت نخیزد * بگلشن بیدهد
 در هر نگاه * خراز سر نوشت هر گیاهی * اگر بیدد خطش را

چشم سوسن * سوادش می شود ناخو اند و روشن *
 شکوفه چون کشد شکل مخمبس * به نمایمش کند
 کاری سدس * بطنیل غنچه کر یک حرف کنی *
 دشتن کند گو شسها نخفتی * ز بایانی برات خون بابل *
 بر آورده ز جیب ششم محل * به پیشش لاله دف
 می کشاید * که دفعه توطه های شکب نماید * مشق سخن
 هر چند بر نه ز سیده که انشا را قواع توان خواند *
 از انجا که نهایت نمک با خطش هست آن نیست که اگر
 سطره ی چند بصحیفه تعریف در آید مهندیان نظم
 مشق خود ناخن بر لوح زبان ندارند * و مستهیان نشد
 نمای بر نه اش نه در جودان حافظه نگه دارند * ابابیر علی
 اگر خط گسته اش را می دید از در دست نویسی
 یک قلم دست می کشید * طفل خامه اش در زاکت
 خامه قلم تر کس بر ورده * و محط نام اش با بنفشه
 طمان بر زلف سخن کرده * بیالانشینی بر ک محل
 زیر مشق انگشت * و بر تقدیم گزینی شاخ سبیل

مهر خط هم اجرا * مذاش از دو دمان خال لا است * و کاغذش
 از کاغذ خانه نقره کوبی را است * از می که دو اتمس قلم
 سفید مست با پیرون گذاشته * و تا نامل از دو طرف ملا
 نگردیده یک قدم بر نه داشته * در چار سوی شکستگی در قمش
 متاع و درستی طراز از بس چیده * مومهای اصلاح جایی
 لاوگان و آری ندیده * شیرینی خطش نه بمرتبه انیسیت که
 هر جاشبای زنده * ریزه قد سفید شود * حرفها بالانشین
 کمرسی خوش ادائی * فقطها کمر بسته اند از و لر بانی
 از حسرت مر زلف خوبان الف کشده * و از
 رشک سرچشم شاخ غزالان بر خود پیچیده * چشمها
 بنزاکتی نه کشوده * که انکشت اعتراض توان نهاد *
 و دامن بلطافتی نیفتاده * که دست تصرف توان
 کشاد * بر کشی طره حور خط یک رنگی داده *
 و بدایره نون ابروی هلال یکجهت افتاده * روشنی خط
 بدرجه انیسیت * که اگر بوزق آفتاب در آید * خط شمایعی
 در پیش او تار یک نماید * اگر بر کاغذ سفید نوشته *

از شادابی رقم سبزه کشته * رباعی * آنها که سر کلاه بکش
 و اگر دند * عدد فصل بهار را تماشا کردند * او را قیاس من با خط
 او داشت سری * آرزو که هر نوشت کلاه کردند * دیگر *
 شاخ قلمش سپیده بهاری دارد * فردر قلمش بنفشه زاری دارد *
 طاق دوات بهر کلانست خطش * از خانه همیشه خار خاری
 وارد * خطش به یک هم چون خط روی بیان * در پیشش
 حرفش مرده چون بوی بیان * در شبوه انداز و ادب سطرش *
 انگشت نمائش چوای روی بیان * دیگر * هر جا قلمش پای شد
 خواب رود * خط از پی او بر نکت محبوب رود * پیوسته بر تود
 قلمش نامه شوق * بی سعی کبر تر بر مطلوب رود * مقام
 شناسی اقتضای کند که مطرب زبان را بر صدای تعریف
 بر پیش بنوا سازد * وقاعده دانی فتوی میدهد هر که توانی
 خام را پیاده پیمای توصیف عشرتش سر بر اه گرداند
 شرا بخانه دوات را گوش میدود انگیزی آتش می بده * و
 انجمن صفحی را کوه دل بر سیدی کوی کوچک و بزرگ
 حرف نه * رباعی * جای که بساط بزم او می افتد *

که دون بمیان رنگ و بومی افند * نادان حشر اگر
 دود طفل نگاه * بر ساز و می و جام و سبومی افند *
 هر جانب کاشن کاشن برک شکفتگی بر سرهم ریخته *
 و هر طرف چمن چمن ساز خور می هم آمیخته * شیشه های
 شامی از میکنده فلفله صبحی لب ریز * رطاهای کمران
 یزد و باد و نم صوری سبک خیز * در کارگاه غمخانه بی پای
 خم رفتن مر که در اینغز خود رانی * و در شغل می از پیانه
 گرفتن دست سپور امزه گیرائی * و از نهایت
 امانیت داری مردمن قرا به قایم * و از غایت خون
 گرمی رک کردن صراحی ملاسیم * بصفائی و خرد ز چشم
 قدح سرشار دیدن * بصدای شکست توبه کوش میانه
 بالابلال شیدن * لب ساغر در انداز آمایش شراب *
 زبان تاب زن گرم نمک جشی لذت کباب * نقل
 پاده شادمانی خالی حور است * و ظرف مایه
 کامرانی طبعهای نور * بهجوم کرشمه خوبان راه ز
 * و پاکبخت عشوه بتان نقش رندی نشسته *

بطاشراب بدم افناوه بساط عشرت * تدر وایاغ بقفس
 ورا آندوه پنجه رغبت * بارعی * در بزم کش فرس شده
 انگاس کل * افروخته شمع لاله از آتش مل * استاد
 هزار سر و در جای خواص * ساقی شده طفل غنچه مطرب
 بلبل * دیکر * ساقی همه کس ز امی انگور
 دهب * مطرب همه را چاشنی شور دهد * بر کانه چوین
 که ایان درش * کردست زنی صدای طنبور دهد * ساقیان
 خورشید لقمان سحر خیز بنمایش نقل و می * مطربان
 ناهید صد اشب نشین نوازش چنگ و نی * پیاد
 دامن ساز آتش جلوه رقاس افروخته * و بر نیش
 سوزن مضرب تار پرده بریکه کرد وخته * ارشادابی
 فخر موج و طوبت و راند از باوج رسیدن * و از
 سیرابی زخمه چوب ساز و در مقام سبز گردیدن *
 به لرزانی سر و دهنده اهل عراق در سالک عشاق * و بجویائی
 ترانه خسروی عبده القادری سرشته آفاق * قوالان چون
 بهائی موسیقار پهلوی هم استاد * در دست و بلندی

مهر و دیگد کردن و اخت افتاده * با و از زیر و بهم نشناخت
 را می طلبند * و باند از در میدان غم دست بر هم میزنند *
 به مقام نغمه نزد پیکر از آهنگ بسوزد * و به بحر اصول
 آشنا تر از موج برود * نغمهای بیم رنگ تمام اجزای سازک
 ادائی * صدای راگ و رنگ ساز برگ روح افرائی *
 دست و زوایر اهل ساز * از جلال گوش بر آواز * طنبور
 به پیما یکن نغمه رنگ بست * شب و روز کانسر خود می
 در دست * کمانچه بیک پیر راست ادا * شکار اکن
 هزار طایر صدا * خشکی استخوان مبینه عود * مغر
 دارتری نغمه داود * بر بطار اسرا گلستان عنابی ساخن *
 نشان بر کیننی مهر و پروا غن * با آتش افروزی فغان
 در باب * طایر هوش از باب گوش کباب * قوازه تر صدائی
 نی * کوکب ابشار میدانی می * چراغ را وجه با مطرب
 شستن * کیسو بمضرب اب شانه کردن * بزرگ و کوچک
 هم موسیقار * لشکر شکن غم روزگار * زخمهای رک
 مار قانون * از مقام ترنم شفا برون * بلبلان را نسیب

بزیر و خوانی مستودن * بر فرد خدا افشان غبار
 نمودن * ریخی که نغمه چهار تار * نواخت مرغور ریزی
 جویار * از غنون از جوش بر کاری زخمه * لبرین
 چندین هزار نغمه * تار جگر را در هر مقام * صدای
 موج زوغن بادام * گوش کبر بصره ای طفلان مندل
 * علاج پذیر تر از در و سر بسندل * مال کف تا سقم
 بر هم می ساید * که ساز نشاط ازین بیشتر می یابم
 * مسوی * صدای مطربان با نغمه ساز * درین بزم طرب
 که دیده و سنار * برقص افتاده بر شو شوخ و شنگی
 بکار دلربای تیز چنگی * هر رنگین دهن از صوت فی فی *
 چونین از سرودی قلقل می * اصول شاهان رقص
 پرداز * دو صدول می باید از یک آواز * زد دست
 افشاندن رقص و لکس * در میده از چراغ صبر آتش *
 زیهوشی که از وسافتی است * که گاه قدح را بر دم
 از دست * نذر و نغمه در بر سوید بر داز * کسه اشیان
 از شاخ آواز * ز بسین تا آسمان در راگ و رنگ است *

خوشی را مقام جلوه ننگ است * اصول و اثر و
 و حسن زیارت * شده هر یک هم چون برگ لاله * غوج معنی
 آراسته * و سیدان صفت شایسته * و علم خامه افراشته *
 یعنی تابوی نعره صف رزم شد وقت ترکنازی ناطقه
 است کاش قبل ازین از کتاب این فکر بد ایری گفتار بر معنی
 خود * تابع زبان را در صفه دی بیان تر سیده تر سیده
 بکار نمی برد * مرد آرمایانکه پله شجاعش را دیده اند *
 و ریادی که با هزار سوار سنجیده اند * اگر شب رنگ
 عصمت بر هفت خوان فلک میساخت * دیو نسفید
 صبح را بر وز سیاه شام می انداخت * بر عقل شمشیر
 رنگ و چو و خصم را از چار آینه زدوده * بتقاب خدنگ
 صید جسم عدو را از دام زره روده * تیرش چون
 از ادکان در قید از همه چیر کنش * و تیرش چون
 بگردان در بند از همه چیر بریدن * زبان خنجرش خراز سپیده
 معاندان گویا * گوش سپهرش بصدای شکست مخالفان
 متوا * بنماید رزمش اگر دستم دست می برد * از

بسیار خوردن زخم با ملامی مرو * مروی طبعان و در
 قدر پخت خشک شدن به نیز حاوی تقریر مجبور * و شکسته
 نویسان و در تو طبع صلح برستی نجر بر مشهور *
 نمایان کند شاکر بنا بر عکسوت می افتاد * دام حضرت بکرش
 بهریر میکشاد * در پیش و محس جلقه مرغ را قایمی حریر
 بکلسا * و از سایه گردش سرگردون را همیشگی نقش پا * زه
 گمانش در صف رزم پس نگر دیده * برای پیش دویدن
 همی از ان کشیده * اگر چون آفتاب با دست برهنه ساخته * سلاح
 پوشان را چون سایه بجاک یکی ساخته * بد نسیم هشتادش
 کاهل بهر دهن تفنگ * و بشیم صلابت صدای
 خموشی بر لب خنده * گوهر شادابی فتح پرورش دیده
 ابر * حمایت یافت بهر رخ و دلی ظفر تربیت یافت *
 خورشید رایت لباس جنگ ناز گستر از برگ نترن *
 و دست شین برهنه بر از خنجر سوسن * زمانه زیر دست
 شیر این زبردست * روزگار بهوشیا و پایال پیلان
 برمنت * از سیاهی لشکرش و اوت فلک لب ریز *

از یورسن سپاه سنان قلم عطار د سر نیز * مسنوی * علم داری
کنید بر چیش و کیوان * چو اید صاحب عالم بیدان * ز کوس
فتح غلغل هزار گرد * نفیر و کرنا د ساز گرد *
شود گردش علم در جنگ جوئی * دهد تیغش نشا از سرخ
ردوئی * بر اعدا خود بخود دافتد کندش * مقام ناغش داند
بسمندش * سنان در دست او مار ایست بجان *
که داید مهره از پشت دلیران * نی پرش ز سنان
چنگ واقف * سری دارد آهنگ مخالف * خد نکش
می جود از پشت آهن * به غم از سخت رویهای دشمن *
اگر بقدر بزرگی وحشت و مردمی و مردتش بنا کنست
شود * زبان هرک در خبان و نفس باد بهار ان از درازی
پنجن کوتاهی خواهند کرد * اولی انست که در چمن ابرائی
محبت با خصار پردازد * و کل دغا را بدستیاری این زیب
شمار اجابت سازد * مسنوی * تابو دیر وانه و خورشید
و در شش جهت * شمع اقباش چراغ افروز
خمرگاه باد * در غم میدان هستی از بلندیهای نخت *

دست دوران از رکاب دولتش کوتاه باد * بی تلاش
 سیرگردون در میان خاص و عام * کمترین بند گانش
 رالقب حجهاد * در بهارستان عشرت خانه اش برگ
 خزان * روز خورشید سخن کو چون شب دلخواه باد * و
 بهر جانب که آرد در سراسر استان و هر * صد هزارش بلبلی طغرا
 لقب همراه باد * بسم الله الرحمن اعیم * مشابیه
 و بیعی طغرا نسبت به نعمات عند لیسان گلشن اعجاز رسانیده
 و باویزی گفته نواشته متعلقان در قمریان سخن مستوخ
 که ده بنده * موسم آن شد که مینار اک هندوی مهر کند *
 شاخ و برگ خشک را از آب ترخم تر کند * غنچه بنشیند
 و در آنو در دبستان چمن * هم چون طفلان بر حسن پیه
 را از پر کند * نترن چون شاشتر خوانان همیگرد و
 ز دین * کز روی مصحف کل یک سخن باور کند * میدهد
 ریحان بدستش شسته بارنده حسن * چون قلم را
 مرکب از بهر کتابت مهر کند * لاله جنبش می دهد
 در هر طرف ناقوس را * ترسم آنرا از صدایش گوش

کل را اگر کند * بگر بود ز بنی چنین از ناب حسن آتشکده
 * سو منافی طرح آتش خانه دیگر کند * چون نشیند
 بر لب جوهند وی ز نار دار * سجده باز دیدن ز نار
 نیلوفر کند * شوخ سوسن را بکو دل می ریا بد
 قشقه ات * ذات رحمت است ترسم دست بر
 جدم هر کند * بلبل طغرا القب نو کرد طرز نغمه را * طوطی
 گو نادمش را بر از شکیر کند * هیکامیکه دارای هند
 سبز پروری یعنی جهانگیر بهار هزار صبر و کُنایسمان بر آورده *
 و بمحرای شکست خزان عام و خاص تمکانه چنین را
 از شریعت خور می سرفراز می نمود * و در یکجانب
 مها و تان شمال بیلان آب رفتار سحاب را با نظر
 می کند ز ایندند * و در یکطرف جایک سواران صرصر
 اسببان آتش کردار شفق را می گردانیدند * از اهریان
 صبره تا پنج هزار دیان اشجار بمیرتوزکی باغبان بجایا قرار
 میگردفتند * و از خورد تا بزرگ طوبی ز ادا ان در بار
 بهواداری نسیم کورنش و نسیم میگردند *

اعدا دولت تاج از نسبت نور و شمع
 در پیشه است کفایتی بهر سو بیند و آیند * و آصفیاء سر و از
 منظر فشدن بارگاه سبز آب خود می آورد و جوئی
 طبیعت می دهد * نهایت خان مار و آن بجهت
 مهر کشتی بار چو ثمان دریا جن نمی ساخت * و اعظم خان
 گدازم بنا بر بی حاصلی بمنزلان شقایق نمی پرداخت *
 در خدمت خان چنار از بسیاری جوهر پای مرست بزی
 پریشان عمرش می نهاد * و پردل خان صنوبر از تاب آوری
 از خم پنجه خود می بر تیغ مریخ میکشاد * و از نهایت اژدها
 لعلاتخان شمشاد بر چند شجره بجانب برمی آورد کسی
 نمی دید * از غایت هجوم تهور خان عمر عمر چهره دعوی
 شجاعت نمی کرد و اهدی نمی شنید * مسیح الزمان صبا
 گوش بر ارجان تازه بقالب تر و خشک و میدن *
 حکیم خادق نسیم چشم بر آه حکم عمر و دوباره بر رخ شجر
 و بر کشیدن * حیات خان ابر در خدمت آبداری بسکینه
 و تازه کردید * از هوادار پیش نهال کردگان حضرت

خوشخامیر بید * سید الملوک برق دار شمشیر
 برداری از بس ته تیر بود * چشم معبده نایمانی سراپا
 تیغ می نمود * روشن قلم مرکن چشم بر چار حد و باد
 چمن داشت * و از دوات زارین بر اوراق سیمین
 واقع می نگاشت * بر سبزه انداز خان بید تیغ ز مردین
 غلات عنایت فرمودند * بقدر اورخان سقید از خرگاه
 فیروزه باف اکرام نمودند * کمان داران شاخ گل
 چون از تیر شکر خزان رو تافتند * هر یک صد لعل
 پیکانی غنچه انعام یافتند * سواران صد برک بر یک
 اسب بمنصب صدی ذات نهال عهدن * دیادگان
 بنفشه با فضا ماهیان نگاشت مر سبز کشند * یک ناز ریاحین
 به پابجیان سبزه بدویتی خرمی مر فراز گردید * و
 بهادر قصبایان سه بر که بیار بسی شکفتگی رسید *
 شاه چراغ لاله از خدمت شمع چراغ گل چین مرخ
 زدن بود * و خواهر مشکین ریحان از تحویل خوشبوئی
 شامه صندل می نمود * مامک صبح نترن بر طاق چینی خانه

شاخسار کاسه فتوری می چید * و خوابه بلبل ز بقی
 در صند و قند بونه عرض مرصع آلات می دید * عمالان
 قوای نباتی بجهت تصرف مواضع خور می مرخص بشدند *
 و به ششماران نشو نما به نسق بندی اماکن شکفتگی مامور
 گشتند * بضبط کستری در الهلک چمن فرمان شد *
 که زبان نافرمان را از قفا بر آورند * بناموس پروری
 خجنگاه گلشن حکم رفت که عشق پیمان را بر دار منصوری
 گشتند * اگر چه از شاخ عناب هر طرف هند دار خونی
 می افراشتند * شیرین زبانان نیشکر هم جو طوطی
 بر ادعاشق داشتند * غزل * ز عشق نیشکر
 در بوستان بیداشد طوطی * بمنبع باغبان از بسیر خود
 می داشد طوطی * که دانسته در کیش و قاز و نیشکر
 دوری * ز غفلت گریز دیک کل رعنا شود طوطی * لباس
 محب بزمی پوشد بر یک خضر پیغمبر * هر دگر مقصد ای بابلی
 میباشد و طوطی * بیک چوکی خود در باغ هند قصر ز مرد را *
 و برگ نیشکر چون حایان آرا شود طوطی * بطوطی

نیشکر را چون نباشد کوشه خشمی * که میریزد
 مشک در دوصفت او بر جا شود طوطی * ز عکسش آدم
 آبی تواند بزمندی شد * چو از صحن گلستان بر لب
 دریا شود طوطی * بجائی نیشکر هر لخته تخم اشک
 می بارد * ز تاثیر خزان در باغ چون غنما شود طوطی *
 نخواهد از چه بندی نیشکر را بیدر کبی * که از نکر از آن
 لبریز معنی شود طوطی * پریده ناف او را داده از گنبد
 عجیب نبود * که در کوهواره بیند سخن پیرا شود طوطی *
 نماید کرد قانون حاکم انشا درین بستان * چو گاه
 شمر خوانی و مکش طغرا شود طوطی * در چو کینه
 باغ خرات خان خیزی اگر دعوی دعوت شگفتگی بر خوان
 نمیدان می چید * تنگ ظرفان غنچه را بهمسایکی می
 طالبید * در شکفته راغ جعفر خان جعفری اگر نعمت
 خود می در ظروف طلائع می کشید * که سه چشمان
 ناز را دیدن رنگش می پرید * مسو فی نسیم بعرض
 و نماید * که چمن پناه شرف گل کا غنبری کرده *

و سیاه را دوست نیاد و * و امیر بطایح شجر از شفاع
 شاداب وقوع گردید * که از دفتر خانه گلشنش بر آید و بزند
 و مکره خار و ادنا خش را بهر آید * و مر و ادیه یکم ششم
 و محل خانه خوری عرض کرد * که سربلایان با صحن و سرین
 از بام خواص پورای بونه بکوچه باغ در باز نگاه می کنند *
 از پیشگاه قهر که است انگیز بر لیغ شد * که جلا و گلچین
 مرستان را اند شاخصه تن بخواری جدا کرد *
 تا پرده گیان غنچه عبرت گیرند * و سیدی بر جان
 از خون التماس کرد * که از گمی ایوای نهند خون و
 یک در بسته این بنده یک رنگ شکست بشود *
 امید که زبال گردد و خود را از سحر زمین تخیلات فرمایند *
 که برگ نازگی بلیه کرد و * فرمان اسب جویان موج صد و کشته
 که در مانگا بنزد پهن دست بسوس بیزی بگذارند *
 تا در جنگ زرد و یان شکر خزان سرخ رو تواند
 کشت * ملا بلبل فریادی شد * که خوابه سنبل
 دیشم تصرف بنواضی خفا این دعا گوید و آینه *

موزن قمری و خطیب ندروش شاهد اند * که در این عمر زمین
 او را از خلی نیست * فرمودند که شهادت حجه و نشیمن
 مشایخ را بر وائی اعتبار ندارد * اگر تلمای بابل از جان
 خود گذشتند بمصطفی کل قسم خورد و حواجه سبیل پیدا
 باشد * در غسل خانه باران واقع و کن دامن کوه رسید *
 که راجه خشک سال بر کنات خور می را مصرف شده
 * که در میان قوای بناتی را عمل نمی دهد * قریل باشد
 خان تاج خروشن و خجمر خان موسن و آتش خان کلدار
 بر آب سپاه رطوبت بیجاگ او فرستاد * خواست
 که بگیرد که هستا لچیان رعد و برق اندازد و سیلاب و یکه
 نازان قطره و دلاوران جباب وزره پوشان موج و بیخ
 آنکامایان جوینار و بنزه دادان فواره و ترکش بندهان
 آبشار از هر طرف بر سر او ریخته آن بی ابر و را بخاک
 میدان رزم یکسان کردند * بمحرای این فتح هر یک را
 منصب خور می اضافه شد * و ساز و برگ نشاط در بازارگاه
 چمن تازی دیگر پذیرفت * کلا و تان طیور و در سر و دق و تانی

بدستگ زدن بال از تکاب نمودند * لولیان ریاضین
 در رقص شادمانی با عول کونا کون گفت کشت و دند * از
 منزل باد طهر آوازده روح افزا بر انگشت * و از مال
 برگ نیلوفرانده بلند صدا برهم ریخت * کمانچه شاخ کل
 به تیر موج هوا بنوازش در آمد * و چنگ طره سبیل
 بمضرب جنبش صبا از ثما موشی بر آمد * تاز کی صوت و صدا
 در دلت آسمان پیچیده * و رنگینی برگ نوا بر نی کنگشان
 و دیده * الحاصل و رجنن هسگانه کشت کشتگی و نشاط
 کشمیر بخاطر نمی رسد * تا بقرینفس چه رسد * یکی از
 و دستان نسجه فرو سیه را بجهت صحیح نزد این
 فی مبر و برک سخن فرستاد * چون عند لیب بر حاشیه
 مصحف کل نوشته داشت * و طفل غنچه برای حفظ کردن
 پیش خود می کند است * هر دو بمقابله آن پرداختند *
 از بس غلبه بر آمد توانستند صحت داد * معاوم شد که
 و درین تصنیف کاتب را زیاده از مصنف دخل است
 * آیات * طغر از کاتب سخن خود چو شکر و *

عیسیٰ مکن که دیده فقط در رقم از و * زمین میان اگر
 به مثل کتابت شود کف * خواهد کناره کرد چو بنده
 قلم از و عیسیٰ بنده الرحمن احیم * یک ناز ان میدان
 تقیر از دولت سنایش با صری و لیر گفتار اند * که
 بهر دگاری فوج مکر متش اقلیم کنایان را فتح و نصرت
 روی نمود و می نماید * و نصرتان شهر سنان تحریر اند
 برکت نیایش فتاحی سریع کردار اند که بر سنیادی
 تکلیف مرحمتش ملک ستایان را قلعه مقصود کشاده و می
 کشاید * خصوصاً بر افزانده لوای عالم ارانی * و لشکر
 کش عرصه جهان کشائی زینده تیغ و درخش * سلطان
 مراد بخش * که خیاط ازل قبای تنجیرش حست
 کبریا مت او بریده * و طراح قضا نقش تصرف
 هفت کشور بنام او کشیده * آسمان را از خست
 اسنادن زمانیت * که زمین در جانش تواند دید *
 و سیاره را فرصت نشستن وقتی * که ثوابت در
 در کایش تواند کردید * طرب تمام شجاعتش گمانچه را

بقانونی نکرده * که زخم نیر بمخالفت نرسد * و مغنی بزم
 حمایتش و فدا بر بردستی نتواند * که اصول ثقیل
 خفیف نشود * از بیم عقاب عزمش تدرو نورشید
 در خار بن خطوط شاعری که نخته * داز و هست قلاب
 جزمش مایه هلال بدامن دریای اخضر در آویخته *
 در گلشن عدالتش موم خزان مویانی شکستگی رنگ
 گل * در چمن عنایتش باد مهرگان تر و سست مشاطگی
 طره سبیل * محرد مشکوهش اگر بنوشش مهر سخن
 پرواز و سرخی شفق را بالیه سحاب در دوات
 اندازد * از تنه سیل عطایش حدف در پناه همان
 صرا انداخته * و از دلیری خیل ستایش زرد راس
 آبادگان رنگ باخته * مختصر رای منیرش با مطول و سبع
 شریک اندازد * و قواعد روشنی ضمیرش با مطلع آفتاب
 همشیرازد * نسیم خلقش اگر نموده این سلاطین داد *
 قبا ی شاهد گنجین وارثی افتاد * و از رنگ المیزی خوان
 اسانس هفت طبق زمین کوناگون * و از عکس

پندیری انعمت الکریمش نه طریقه خوش خاک بود قاصون *
 بر آتش کباب پزیشش منقلب آتش در کیم فضا * و بر
 خور بر حبه آن از دستش بجا هفتاب شکفا * پنج عالمش
 میرد شده دار نصرت است * و بیه چرخش در کره بسته
 فخر * شکست خامه شکر نویسن محال * و رنگ شدیه
 کس سپاهش لا یراں * کاغذ جنگ نامه اگر توپا گردد *
 حرف ثابت قدمیش از حایج نبند * سپهر به پشت
 کر میش از تیغ رو نگر و این * و سنان به یزدنیش گل
 زخم پرور اینده * کس تیغش تا بر آب ناخه فوج جناب
 حوصله باخه * مقطعات * رخس اقبالش نه الود غم
 ز آتشگاه رزم * گرناید از هر پروانه اش برکت توان * شست
 آرد را خوش نما باشد بملکیری به تیر * غیر دست او نمی زیبد
 باغوش کمان * جوی تیغش که بگذارد عناعر بگذارد * آب
 می گیرد حباب آسمان را در میان * هم جواد مروند از او
 و در چمن زار شکوه * اول شان عالم نانی صاحب قرآن *
 ظاهرش و از برای انقلاب شهرش * صف

کشید و گفت غم در گوی خرد استخوان * به پیش واپس
 را نمی گیرد کسی چون آفتاب * از دلی که بخیر عالم تر کجا
 گم و دروان * از جمله آثار همیست سبائی * و دلایل
 ضابط قرانی * تسخیر ملک بدخشان و فتح دیار بلخ
 است * که تحت نشیمن روزگار * و تاجداران نام
 دارد * سالها از عهد آن بر نیامده اند * به نیروی اقبال
 و بانی * و تائید دولت یزدانی * در اندک زمانی بجز
 وقوع بیست * آنچه وزیر عزیمت خانه باطن تقدیر موافق
 مخفی بود با حسن و جوی در پشتگاه ظهور جلوه گر شد * بمحالی
 از مفصل واقعه انکه ساریج صالح ذی الحجه سنه ۱۹ جلوس دوم
 شنبه مطابق هجرت و نهم بهمن ماه الهی که با اتفاق انجم شناسان
 و الکا * و ساعت پیمایان دقیقه آگاه * اشراف اوقات و
 استعداد سر بود * رایات خورشید آیات از دار السلطنت
 لاهور بصوب توران نهضت فرمود * و عسا که بهرام
 مناظر در رکاب فلک اتساب کوه و دشت را فرو
 گرفت * کرد و کرد که ده سواران نیز جلو * و صفای صفت

پیاوگان سبکرو * و منهای صبح اسپان عراقی *
 و آواز جلاجل ایلان کرناجی * موج کمان ترکش زندان
 قدر انداخت * و برق سنان تیغ از مایان یک تاز * و و بد
 بحر و علم ثابت قدم * و طغنه کوسل و کرنای راسخ
 و م * طوفان ز مستحیر و رشتن جفت بر انگلیخت * و
 سیلاب شورش بهفت اقلیم روان کرد * و اقامه
 نویسان رکاب بدولت سبای لشکر از مرکب یک عالم
 منبغی گردیدند * و شاطران پیر جلوه برکت غنایه عسکرو
 غلبه غفلات از کوشش هوش خود کشیدند * و سمرغ فتح
 از شقه لای صاحب قرانی شان پرافشانی آموخت *
 و همای نصرت از پرچم رایت جهان ستانی فرمال
 بختانی اندوخت * زحل هند و نژاد از مسیح شهاب کمره
 بلباس همعنائی رجبهان در آمد * و مرجع ترک نهاد تیغ
 هلال بسته بهشت همگانی غفلان پر آمد * و خورشید از
 صبح رقیع خود در سبک طرادان لای جهانگیری
 افرات * ناپدید از دوال ماه نو در جر که نقاره چیان دام

آستان و انواخت * فغانی مشتق از کثرت قوچ
 میسند چون چشم لعلان رنگت گزود * لعلی مرغی از
 ابد دایم بشکر میسند چون دل معاندان و اسعیت
 نه فیهید * سقمان از پیش و پیش در آب باشی
 قاسم مقامی ابریارانی * جود از ان از حب
 و در است در صفت آدمی نایب منایب ترکیب داده
 و از ار * غزال * کرده گل سبز و شمشیر بهر
 و سپاه * جان و جان سپری شد لب در یاز سپاه *
 بنزه انگشت نمکست بنایت قدمی * چون سوا فراموش
 هم جو علم از سپاه * هرگز غصه من خود بفرمان می آید *
 تن خود را چون کان یافت توان از سپاه * کرز را داشت
 تنی داد و هم ساز حدال * شیر آسمان مجدل کشت که سپاه
 از سپاه * رسته دیده خود را چون زره روشن
 نایب * یافت چاه آینه هم دیده بیابان سپاه * حله شد در
 در پیش چون سپر کرد و ن سبز * بسکه شد تازه
 دل مرغ که آرد از سپاه * کاکم از جوهر شمشیر نشان

ضیایمیان رو داد و کناره پل شیر لقمان زول اجلال
 واقع شد * از برکت قدم نزهت لزوم رود خانه را
 آبروی دیگر دست داد * و مرز بین پنجاب بشش
 آب علم گردید * قبه بارگاه سلطنت عظمی ابرسیاه چادد
 آسمان برق شکوه زد * و کشاوی سرایر ده دولت
 کبرای بر صاحبان سیلاب میدان رفعت سنگ نمود *
 از گوناگون خیمهای عساکر هر طرف عکله ارفح هویدا شد *
 و از رنگارنگ نشانهای افواج هر جانب نخلستان ظفر
 پدید آمد * و در بخشش زر و کوه در میان بکنار گریخت *
 و در پله انعام و اکرام حسانت میزان عاجز گشت *
 تهنیتی کورشن نکرده که سر فراز نکرده * ویردلی بدر بار
 سیاه که خالی باز گردد * شام بقویت سیاهی شکر
 تاریکی بر آینه خانه کیستی ریخت * و دروشنی دست و پا کم
 کرده از دروازه مغرب بیرون شتافت * هنگام
 خام بصیبت خاص انجامید * و از پر توشتهای جهان
 افروز چراغ انجم روشن گشت * و بساط طرب

و عیش آراسته شد * و ساز برگ نشاء و عیس بر عهد
 آمد * بسوی * برون تاخت از شیشه کلبانک می *
 خموشی گریزان شد از بندنی * پیاله به چشمت زدن
 کشت گرم * ز جوش ادبسته شد راه شرم * نقاب
 رخ و خمر ز فناد * بهر یک حرفان دو صد بوسه داد *
 دلت از حلقه خود در کوشش زد * صدای معنی ده هوش
 زد * مژداری بر انگشت تار باب * که گردید انگشت
 مطرب کباب * معنی ز طنبور شد گرد آزار * نگر دود چرا
 قوچ بغم خوار و زار * بقانون شب زنده داران راز *
 در بزم ششم تا سحر بود باز * زوایا دیگر که قناعت سفید
 صبح بدست یادی فراش و دران کشوده گردید *
 و آفتاب چشم مالیده از خوابگاه مشرق بالای جویین
 سپهر در آمده * قریه فضل آباد بسر اوقات عمرش
 سمات متحیم شده * دوازده خیل و حشم ملائکه ششم کمره
 خاک مرثیه عالم بالا پذیرفت * سپاه بی مثل بمثل بمش
 قرار گرفته * و آرد و بازار باقریه قرینه بشریه افتاد *

نگردیده بچشم نور و زوی و بزم سال فیر و از ی اشارات
 سعادات بشارت پذیرائی صد در کشت * فراشان
 در افراختن شامیان های عجب لقبا باستان سائی گفت که شوند *
 و خادمان در کتردن فرشهای عمرش پیا عرض و طول
 زمین برهم پیوندند * از عطر انگیزی مجمر بوی نشاط و در
 شش چست پیچیده * از نثار یزی ها غمر رنگ عشرت
 پر روی هفت اقلیم دیده * ساقی با آتشکاری آب خشک
 واد تر دشتی داد * مطرب بخواندن عشاق نوا تب
 بفریاد کساد * تدو قدح پیشاپیش بطرفی بر پرواز
 نشاط و آید * و چوب و دواز خار گل نغمه بناخن
 مضرب بر آید * بر بط و گمانچه بقانونی کوک نگشت *
 که موی چنگ در میان کنجه * و ریاب و طنبو رید گیر
 نواخت شد * که فی انگشت اعتراض نهد * از طغیان
 فوق خنده دندان غنائی موسیقار به قهرقه کشد *
 و از هیجان شوق نابض فسرده خود بقصد کردن انجامید *
 و آب و تاب رطل که ان صدائی سبک و خانه برهم

رنجت * و سیر و نیم سیر را ک و رنگ نشان
 بر همه آید بخت * از راست مرکی آرد از نقش مخالف
 در عراق نشست * و از بلند صدائی ساز آهنگ
 پیشابور به ججانه پیوست * ایات * یزدق جشن
 نوروزی نقاره * کلاوا صوت غزل کرده باره * نفیر
 که ناکشند دم ساز * سرودی زیر و بم شد هر طرف
 ساز * قصه شاهان لاله خسار * نم از بحر و صول آمد
 بگلزار * ز آتشگاه میا شعله سرزد * خود چون دودا
 بجهنم بدزد * بگلک سبزه بر اوراق لاله * رقم
 شد و خضر از اقبال * ز آب نذر ترکشت خورم *
 هر جا کشت زاری بود بی نم * شراب کشته سال نو
 مشکین است * بهار و توبه قسمی از جنون است *
 بعد از فراخ جشن نوروزی * و انصرام نشاطان روزی
 * رکاب بهار انتساب بر سبزی شاه را عزیمت
 پرواخت * روح پر فوج مراد اهل حال بابا حسن
 آید ال که از خاصان درگاهی الهی * و از مقیمان طود

آگاهی است * دوسه منزل استقبال نمود و نه نوید فتح
 و ظفر کوش کناره ضمیر الهام پذیر کرد * سپهر عمارات
 منقش و باغات دلکش آن صحرایین که قطعه ایست از
 بهشت برین میسرگشته * به نسیم اقبال شبنم اجلال
 بر و خشک داشت گفتگی پر شکفتگی افزود * صورتهای
 و دلتهای رنگ بهت ادب شده کناره اش بجا آوردند *
 و چهارهای باغچه از مزکشی دست بر داشتند خندین
 هزار تسلیم کردند * شکوفه نور سیده و سبزه تازه
 دمیده سرت اغرای خاطر عاقل گردید * و بهمن بهمن و
 گلشن گلشن دل خوشی روی نمود * و اندرین کجایی
 سیر و تماشا هر چشم را پایید دیگر دست داد * و آب
 سردش در جوشیدن گرم تر شد * و ماهی با کلبه
 اش زیاده بر خود بالید * درویشان ریاضت
 کشیده و به دولت پادشاهان به شرف رسیدند بدعویز بندی
 باز روی اقبال کف دعا کشودند * و خرمن خرمن
 زرد که هر دست مرده یافتند * از آن مهربان فیض عنان

برقی نشان معطوف کشته * کنار آب انگ که دریاها
 در میانش برهم می غلطید * بر آیات سبحان در جات
 شاداب شکوه گردید * مسنوی * تعالی الله ازین
 آب طربناک * که موجش میکند هم چشمی ناک *
 چه دجله عالم آب است راهی * ز طوفانش هراسان
 مرغ و ماهی * شده چون هر صبح ازیر کی صاف *
 کشیده بر نوش از قاف تا قاف * شود که آب رودش
 بسته یکدم * نماید چشیده آب که بی خم * خرد هر چند در وی
 غوطه خورده * سر مرده بیایانش برده * نهان در موج زارش
 گوه الوه * ز آبش هفت دریا قطره چند * با آنکه ملاخان قضا
 توان از کشتی های آسمان هیت طایه های کهکشان صورت
 بر این کتاده پای موج پئی بسته بودند * که عرضش
 از طول زمان کوتاهی ندانست * در جنب مویکب
 غالب کوکب باز یگر از مدار فلکی نموده * به ریج عبور
 واقع شد * و عشرت آباد پیشاور بسایه جاه و جلال
 مزین گردید * اصناف مردم باین بسن دوکانها گشت

کشودند * و از نایش و آرایش بر بازار و باغ
 فردوس کشت * صراف بوده که درن پسته
 در دایه دست برد * خود را مالک رقاب سیاه سفید
 شرد * بز از به پیچیدن اقرشه گوناگون پرداخت * و
 چندین هزار مختلف را یکجمله ساخت * تنبلی به سن
 پرک سرخ روی دست بر آورد * لعل و مروارید
 بخرن ز مردم در آورد * بقال ماکولات سبک و
 سنگین بر هم چید * چون تراز و بهر متاع حرکتید *
 چهار کمر بانه خوان بر سر راه نهاد * و نیک و بد را بی
 منت مان داد * دوکان ماست بند چون پنیر سفید
 گردیده * و قناد لب شیرین زبانی بشود * شاخ
 نبات را ستابش نمود * و شیر مرغ و قلایه یکجا
 بفروشد رسید * سنوی * دوکان می فروشی
 لا لکون شد * دل غم از نسیم باده خون شد * متاع
 خور می آمد به بازار * بهار آلوده شد دست خریدار *
 طرب می خورده رود در کوچه ها که * ز بد مستی در هر خانه

واکرد * ز شادی چید و لشکر بر شویب باطنی * بر آید هر طرف
 پانکی بنشاطی * و آن شیشه می باز کردند * بقابل عینش
 را آواز کردند * قدح بانگ مغزی گشت باغی * صف
 آرای طرب شد و ماغی * کزشت ازین شاه نجت
 قیروز * شب مردم بعینش روز نوروز * چون بسیاری
 سپاه وکی کز رگه موجب پس و پیش افادن سوار
 و پیاده و بار بر دار گشت * بعد از چند مقام را ایات
 نیکان انظام باغستان جلال اباد را داد و خور می داد *
 و در یک فصل از دو بهار بهره مندی بهره مند گردید * حمله
 نشینان گلشن از غر فشاخ نمودار گردیدند * و پر دگیان
 چمن بی بجایان هر طرف دویدند * کیفیت زمین آبار را
 نشاء باوه لاله گون بخشید * و ملایمت احوال سنگ را
 بساک روغن بنفشه و بادام کشید * سایه تبرک درختان
 آب روی زمره بر خاک ریخت * و عکس شکوفه الوان
 رنگ بو قلمون هوا آینهخت * باشاره چشم ز گس گشت
 پاده پیمایان با عمر عهد بست * و بایانی ابروی سبز

سحر تو به زاهدان در هم شکست * بایان ره صد آنقدر بردازی را
 باوچ را سینه * و قمری در ترسم تحسینش باین غزل
 مخاطب گردانید * غزل * کس ندارد و چون کلبا ملک
 اسیری بایان * زنده کشم ز سرودی تو نیمی بایان *
 فخرات آب حیات است جوانی آرد * خضر خود شو چو رسد
 مو به میری بایان * سیرخ شد گوش گل از زمزمه رنگینست *
 نشدی سبز باین تازه صفیری بایان * باغبان در چمن از
 بهر فریب آمده است * کرد و هد کل شو زهار نگیری
 بایان * بی زبانان چمن ز مرده و در دل دارند *
 مسک جانب ایشان جعفری بایان * بسر کل و
 بخوان تو به چمن به زم سخن * غزلی چند ز طغرا با نظیری
 بایان * زود و بیکر که دوران چیدن یا همین کواکب
 و تراخت * و در هفت چمن زیاده از یک گل جعفری
 تکه است * بطریق هر روز کوه و دشت از نسیم
 در کاب نصرت باب باجستان سبستان چمن
 شده * و قبل از آنکه بیا و کان لاله از پیش آمدن سواران

صحن پیش نشینند * در سرایت گمان کاغذ تا ناله اران غنچه
 پیابوسی کلکون اقبال مهر فراز شدند * رز بانان
 چمن وز میدان اران کاشن تربیت نور می بهم شکفته هر یک
 زان سعادت پیش کشی و قدر پاندا از می دوست داد *
 کل روزی که در کمره غنچه داشت به جهت تبار بزرگت نیاز
 کرد داشت * ریجان سیاه قلمی که برکت شرح روانی
 می کرد * برای نهال شدن هدیه آورد * لاله خنجر چه
 که پیش انداز کرده بود * سر قدم ساخته پیشکش نمود *
 ز کس کمر بانی که بجای مرد مکه می نشاند * انشت
 بر چشم نهاده به نظر کز رانیه * سری صاف نرسن
 شرف القیامت پذیرفت * و کلیدن شقایق از فیض
 توجیه شکفت * با نقشه خط بندگی داد * و سبیل
 چهاروب کشی استناد * الحاصل نسیم شوق او شمیم
 ذوق غرمی بخش متوطنان آن مرز بوم کردیده * و خضر
 از بد رقه پیش خانه جاه و جمال شد * هسکا میکه در
 گوه سار بدیشان سپاه پهن با طاقه پرفت و چار آینه یخ

چه تشنگ اندازی رنگرنگ و شیر افکشی باران مرنگ
 بود * و لشکر بهار از ریشه دست تیغ سبز و سپر
 نمی گرفت * نوای آفتاب ضیاء از دست آباد کابل بان
 کمین گاه ز مهر بر انتقال فرمود * سوی * ز بیم
 برت آن گاه خطر ناک * رمیده مردک از چشم
 افلاک * چنان در وی برودت با فشرده * که
 آتش و درون سنگ مرده * پر و ز حشر گردد
 چون ستاره * ز تیغش آسمان بار باره * دو و
 گدازه بادش رو بدو زخ * کند سر حشر آتشگری یخ *
 هر اسان کرده یخ بندش ملک را * ز سر با سوخته روی
 قنک را * چه غم آن پرولان را زین شکر فی * نمی
 ترسد پلنگ از شیر بر فی * دلیران کار زار بی ملا حظه
 چون ابر پشته سوار رو بشو از کوه بر آمدند * و در یک
 طرفه العین چون سبل بهاری از هر طرفت بر پهن و بشت
 بدخشان ریخته * پسر نذر محمد خان سلطان خسرو که
 خود را در آن مرز بین قهرمان الماء والطين می خواند *

دانست که اگر این باد با سواران خاره شکافت دست
 به تیغ ابدار کنند * آتش لعل به خشان بجاک کی
 خواهد شد * تا چیزهای دیگر چه رسد * گوهر سال خمر قدم
 صافیه استقبال نمود * دیو سیدن رکاب دریا نصیب
 جواهر نصاب لب خود را مر جان کرده * چون یاقوت شد
 وز تر دهر رخ او دهر سبز شد * و از ان لعلسان موکب
 الیاس مشرب بدید به بر سمت بلخ شتافت * که
 رنگ سنگ معدن فیروزه از نیشابور پریده در عقیق
 زارین افتاد * سنوی * علم شد که نای رزم کشته *
 نشان داد از خروش اهل محشر * نفیر از شکست ظریفی
 ناله کرد * می آشوب را از لب را کرد * بقاره از صدای
 فتنه انگیز * ر بود آسودگی از خار همیز * ز هر سو پیش
 مستی ابر هنجار * روان گردید بر دامان کسار * در
 اقلیم شکوهش بعد سالی * نموده طاق گردون چون هلالی
 * زبان بگذاشته از لب هم چو پسته * ز دندان یان
 بر و دینل بسته * از ان بر چهره خرطوم چین داشت *

مگر وایم جنگ را در آسنان داشت * و بر هر قدم قلعه و
 در هر گام قرینه زیانت پذیر فضا تصرف گردید * بنست
 و یکمیر ماه الهی صبح پنجشنبه چتر آسمان پایه آفتاب
 سایه بر دور شهر بلخ بر تو جهانگیری افکنده * و لول کاروی
 نقارچی و هیبت انگیزی علم دار و پندگ رفتار پیاده
 و شیر جمکی سوار و کج آدائی تیغ و سیاهن سپهر
 و گردشتی گرد و بلند پروازی شمشیر و نشان طلبی گیر
 و کشاکشی گمان و مار پیچی کند و افهی زبانی سنان و
 گردنکی ز نورک و نیش دهنی تفنگ و زبر کوبی تاپ
 و وزیر جاقی میدان جنگ از لکان رایه بست و پا کرد *
 بگنجایش زبان کش و و کوش بحر بیکدیگر دادند *
 و محمد خان سپاه باده خود را با فواج و تاج برانزوی
 نگاهه سنجید * و از زمین تا آسمان تفاوت دریافت * که
 با نهایت کمران جانی سبک خواهد شد * گفت که هنوز
 پناه جنگ بمیان نیامده خود را بکناری باید کشید * باین
 انداز با جمعی پریشان خدنی از شهر بصره افتاد * که

پناه و ران ظفر توانان از هر طرف حمله آورند * چنگار
 نژادان را چون کار بسرا افتاد سستی نکرده با قیام
 کردند * و از طرفین دست با سلاح رسید * رباعی * بی طپش
 ناله در بدنهای منور * کردند ز کین و و فرقه با هم بگرد * افتاده
 زبک که طرح جنگ از بی هم * شد به ره صلاح و صلاح
 از هر سو * از هر خصوصت پدید آمد * و آغاز برق اندازی
 شد * صدای رعد تنگ بر خاست * و رال باران گلوله
 نویر فرو ریخت * غنچه گاه خود بر به بتسم بر آورده *
 هوسن چار آینه شکفته تر کردید * شاخ گمان سبیل
 گشت * و کل سپر صد رک شد * کل چنان غر زمین رزم
 دست بازی بر آورده * از هر طرف شافحه سنان و بستان
 افروخته بر زمین و عشق پیچان کند و یلو فرز و یلین و غنچه
 زاعنون و بر کس شمشیر و زبان بقفای نجان و ریحان
 خنجر بر یکدیگر انداختند * از جویبار تیغ آن قدر آب برده
 برهم پاشیدند * که سر خوابهای جان در آشیان زار
 ذره از خواب جسته پروانه آمدند * رباعی * دشمن

ز سپاه خرد ابر سریز * در گلشن رزم گشت هرنگ
 ز ریز * خون در بدنش نماند از بس هر سو * تیغ از بی تیغ
 خور و شیر از بی بر * بفیل راندن مهاوتان و اسب
 انداختن سواران و دلیر و دیدن پیاوگان منصوبه جنگ
 بجائی رسید * که خان مذکور شهوات شود * و از فرزین
 پند میر دست کشید و عابازانه رخ یافت * و از عرصه
 گیردار منهرم شد * سپاهش بعضی چون مهره مضروب
 و کیر شدند * و جمعی بآله طرح داد و به بجز خلاص
 یافتند * شهر باج که تختگاه افراسیاب توران بود بضر ب
 تیغ رستمی مسخر که دید * و از نوارش کوس فتح با و از
 بلند این ترانه بکوش عالمیان رسید * غزل * دور شاه تو
 جوان آمد جهان را مرده باد * شش چیت را آهیت هفت
 آسمان را مرده باد * سبکه صاحب قرانی در دیار باج زد *
 و شمنان کشتند غمگین دوستان را مرده باد * تیر اقباش
 پاند از ه بخار آگند یافت * می شود از وی گذاره اند جان
 را مرده یاد * می شود از باد که زش تو یا البر ز کوه *

لُجّه کافی نیست از بر خوام رخس او * و وسعت آبادی
 و یاد شیردان را مرده باد * میبرد و او بر سر قندال
 برای تاش کند * هر دو خوابد شد مستخر این و آن را
 مرده باد * میبرد از چین کند نصر تشن تا ملک روم *
 گنگر قصر خدیو ایروان را مرده باد * سرخ روی کرد او
 طغر امرایت و از قلم * از طفیل بنسبت نامش نشان را
 مرده باد * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * از بس غلط
 است حرف قلموس فلک * کشته بخون پری ز خان قابل
 حک * در هر ورش اگر به بینی صد فصل * سطرعی نشود
 یافته بی نقطه شک * از بسکه هلال تا خاتمه سناخ کیمتات
 ماه را وار سیدم * و او راق شبانه روزش را یک
 بیک در میان سیاه و سفید دیدم * اگر فخر الدین
 دوران رقم سنج صفحه انصاف می بود * بخطای سهو
 لا قلم روی صفحه را سیاه نمی نمود * شبیه سال گبری که
 بی تصور و تصدیق بنظر تنگ در می آید * فزونی او
 ادی صحت و معرفت در باب نقیض یکدیگر می نماید *

چون کتابی زمانه قضیه اتفاق را مطلق نه فهمید و در دفع
 نقیضت فصول بیج باب متوجه نگردد * اگر چه از
 حاشیه قدیم لا تا شرح جدید بر دو توضیح انداخته *
 لیکن ملا جلال کینی بمن مستقیم کلفش که با حقه برداشته *
 ملاکم سواد شام که تفسیر بلضادی صبح را ندیده * آیات
 صاف دلی چگونه خواهد فهمید * و ملا تباریک فهم شب که
 ظلمت العین مهر را نشیده نکات روشن ضمیری
 چه قسم خواهد سنجید * اقلیدس روزگار در تحریر و دایره
 افلاک بقواعدی تارخیال بر هم نشافت * که ملا قطب
 گوشه نشین اگر بمطالعہ چون مجوز تباریک شود در ریشه
 تواند یافت * ملا مرکز نکته یاب از نهایت غلط بمیان شرح
 مواقف ارض در مانده * و ملا مشرق و من و راز از
 غایت سهو و شرح مطالعہ افق را آتش خوانده * و ملا سہای
 خرویدہ بین در مقابله اشارات ناپسند بمقائونی بیار و مانع
 صوری نشد که شفا پذیرد * ملا عوائی فریادک در جسد
 مطول کنگشان بخوی عمر صرفت نکرد که بی اجل نمیرد * و ملا

را اس گمراه درسی فصل منازل فتح الباب تدقیق بدیده
 * و بلا ذنب کور باطن در اثنا عشر پیروج قلعه شناس
 تحقیق بنکر دید * مذہب صحیفه کرد وین اگر نقش کار
 میداشت * سر لوح زراعت و دوشمس را بی طرح می
 نکاشت * و مخدول جریده انجم اگر بر یک مهر آبی مسخورد
 * در جدول کشی مدارات لونی بکار میبرد * وصال مرقع
 انسانی آنقدر سریش لی یافت * که افراد متفرقه خلق را
 خوب بر هم چسباند * و مجله کتاب عصری چندان بشو
 ید بد که جلد کیمختی فلک مرطیل دارد که داند * صحائف
 قسمت پیش از آنکه مصحف بغلی آفتاب را برشته
 شعاع جز نبندی کند * بسی پاره دلم را بتار آه شیرازه بسته *
 و کاغذ کیر نصیب قبل از آنکه ورق آبی سیاح را بشور بای
 و یک بحر آلوده * صفحه چهره ام را ب تحقیق اشک
 مهر کشید * قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد * که در
 عالم پایین داشته باشد * خوشنویسی که وجود نو خطان
 را بکارش نموده * اگر در قلم و دست رقص شناسی

فید است * آن قطره را بزودی در جردان عدم
 نهی که است * از الف قامت تایای سرین مفردات
 ترکیب جوان دید نیست * و مرشق بر و اشقی *
 اما دیده کجاست و تیز که است * و راین
 پرده اگر عزت اهل قلم صورت فی بست *
 عطار در قلم سنج زبردست ابره چنگی می نشست *
 من روشن قلم مهر چنان بآتش غم نگذازد * که دست
 خطس بر زمین بگسار شده * و چراغ دل انوری قمر چرا
 پیاد کدورت نیزد * که زاده طبعش بجا که بر ابر کشته * با نکه
 سعدی مشتری گلستان نظرات را با دوان شرف
 تریش داوه * در پیش طفلان مکتب خانه فلک
 برنگ ششقی شب بقدر افتاده * عمرش زطل چه گو
 حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند * که هر صاحب
 طبع شهرسان گردون سیاه نامر کفر خویش میخواند * درین
 میدان بی تیزی اگر از تنه ی خیال کاری می کشود *
 در می بهرام در ملک سیاه تحت نشین خاوری نمی بود *

چون صحابی نیسان باز از گوهر سخن را گرم ندید * دلش سرد شده
 زیاده از یک فصل دوکان بر ارادت طبع خود چخید * فیضی ابراهیم
 بآسمان رفته به بیت بلند رعدش را خریدار نیست * و نه به صرع
 بر جبهه پر قش را طلبکاری * بشهر قی صبح اگر صد مطلع بر
 صفحه بیان کشیده * از بی انصافان بزم افق یک حسین
 نشید * مغربی مستحق هر چند قطعه ناپاکین به خسر و انجم
 گذرانید * غیر از جو بکاری خطوط شعاع صبا با و نرسید *
 غرقش در یا نظم خود را بر کاغذ که بود جمع ساخت * لیک از گوهر
 هوادی معاشران به دادن سوده پرداخت * اگر
 ادبی هلال از دزد شعر امین می بود * بر فردا جور دی
 آسمان زیاده از یک مصرع رقم می نمود * رونقی سهیل
 تا از کم طالع خبر یافته * به یمن عشیق پروری سخن نشافه
 * هر چند مظهر خورشید از تیغ زبان نوری بارد * سیاه
 بجای کوف دست از و برندارد * موز و نان انجم از
 وقت سحاب که آشفته اند * به جنت مرده نبات النعس
 مرئیة نگفته * مرا که شعری از مناسب شهر یمنی است *

و نشیری از مشابیهت نشر فوقانی * چرا وقت بیجا
 بر طبع نخورد * و چه سان دخل به وقوع در اول نکند * در
 کتاب خالصه خیالیم صد و هفتاد و نه الفاظ آسان باید است و
 در هر دو دان حافظ ام و راقی معنی کیکشان * برای * غزل *
 قلمدان وجودم تا قلم از استخوان دارد * دوات دیده
 از استقامت سیاهی را روان دارد * نخواهد از چه برود
 هر اود طرح این قلمدان را * که نقاشی بهر جانب ز داغ
 نو خطان دارد * شود تا استخوان خامه های یک تراشیده
 از منهنم تدریس کر تک بجیب خود نهاند ارد * نه پنداری
 گو مانده این قلمدان حالی از منت * مقلد از وقت طبعم برای
 کاتبان دارد * زبان خود مگر چون کاغذ شرح و لم شد کج *
 گو مقراض لبم از بهر اصلاحش دامن دارد * بقصد آنکه
 بنویسد باهبل در دیکتوی * قلم دان به تم را منسی غم
 در میان دارد * ز دست نایم پروازی دوات دیده
 بی تم شد * سیاهی پس که خشک افاده حکم حرمه دان
 وارد * دوات دیده ام را کاتب غم کرد چون کاوش *

بر آمد لنگه مرگانش بر یثانی از ان وارو * ز بس
 شش بجز ف خون دل چکیده بر سر امانیش * غلاف این
 قلم ان رنگ شاخ از خوان وارو * مدادش آهنگان
 شد عاقبت از دوده سودا * که طغرا هم قلم در کف برای
 و شکان وارو * بنم اند الرحمن الرحیم * چه نویسم
 از وسعت دریای کرم * که بایم حیطش اگر سخنی بگویم
 که کرم آبروی او نریزد * قانون روشی است بیارتر
 صدای موج ساز جوش خودش کرده * و گوه مطربانه در کنار
 خویش بمضرب نیش بنوازش در آورده *
 گرداب را تا چشم بروی افاده از رقص نه شسته *
 حباب روزیکه پادربهرستی نهاده عهد سربازی با هوای
 او بسته * از چشم ماهیان همیشه در میان آبش
 چراغان * و از صد قهقهه و رکنارش صد هزار دامن
 صبح نمایان * غواصان نقشها بر آب زده اند * ناصر
 از پادشاهش بر آورده اند * شناسان دستانها
 از جان شسته اند * تابصر خانه حبابش پیوسته اند *

اگر شور بختی با آبش و رآید * در نظر ما شیرین نماید *
 هر که دم را غنیمت شمرده * دمی ازین آب خورده *
 * مکتوبی * دم آبش که دل چسب است
 مان را * بلی ز اسباب شیرین است خوان را *
 کند هر کس ثنای لاش * ز سردی لرزه افند
 بر دناش * بیستانی که آبش را حریف است * اصول
 نغمه نایش خفیف است * ز آبش تیغ چو بلی کر شد
 تر * ز نواز موج برش دم رجوهر * شود روشن چراغ
 از نور آبش * بود نام چشم بهمانیان جبابش *
 کلم را آب او رشک ارم کرد * بطغیان کل و سبیل
 علم کرد * هوا از عکس کلهامرخ و زرد است * دل
 کشمیر در پیشش بگرد است * بجوش کل کم پیش
 از چنان است * زینش سبزه تر از آسمان است *
 از موج خیزی کلهای الوان طفل غنچه کمرش نوازی بسته *
 و از بلندی صدای نغمه مرغان منجل سبزه از خواب راحت
 بسته * هنده و نژادان سوسن انکشت نمای قشقه رنگ

دست * و فرنگی صفیان نیا و فربتواضع یکد یگر گناه در
 دست * با عجز کاری هوا چراغ لاله بی سوزش فتنه
 بر و شنی پیوسته * و به سحر نگاری صبا نقش
 جمعیت حسن کل دار آغوش پریشانی نشسته *
 بتایر تربیت کاشن غنچه همچو لب لعل بر لبان
 و داری * و بافتنای صفائی چمن چشم تر کش بنظاره
 سنبل و بنفشه و در پاک بازی * سجای که بسایانی کوه
 نمازش علم گشته خود را بی هوا شمارد * و ابی که بر پای بوس
 ایشجارش دست نیافته خویش را بی مزه انکار د *
 ناز گیل خس پوش بابرک لذت از بیم محرومی داین
 چاشنی کرده و درون را باخته * و ابی خضر لباس جهمت
 این مکان شیرین استاس بازش روی دوزخ کا ساخته *
 کینه هلال صورت قدش از باد غم احتمال جدائی خم * تار
 پهل بدر هیات دلش از اطم امکان دوری بگر فگی
 خام * مستوی * بصحن این چمن هر کس نهد کام *
 تر نقش پا بود پیوسته در دام * ز بس کل پاشا

افتاده یکرنگ * لبش در غنچکی خندد آهنگ *
 رکنده روانه از روی توکل * کز در با شعله آواز بلبل *
 بس که عیش هر جانب زمین گیر * ز موج باده بای دل
 برنجیر * سواری گشت می زین پیاله * شود نعل منندش
 برک لاله * تدر و شیشه نیز آهنگ سازش * گل پیامه
 لبریز نوازش * زدیت ساقیان لاله خسار * کله
 کوب طرب شد دشت و کسار * ز جوش می که دایار
 شد سبز * ز آب نغمه چوب ساز شد سبز * فغان مطرب
 و بلبل هم آهنگ * شراب صوت شان پیوسته
 یکرنگ * بتان بانو بهار نغمه دم ساز * گل افشان
 هر دو از شاخ آواز * شود چون دمکش آواز شان
 چنگ * بر آرد سوز صوتش دو وز آهنگ * بصید
 نغمه در هر گوشه دام است * ترنم خانه زادی
 این مقام است * شود چون طره بید از صباغم *
 ز کیسوی کمانچه میزند دم * نسیم از مطربان روی آب
 است * شرع و در کف موج از صباب است * در

دیوار مست از باد و شوق * زمین تا آسمان پیمانه ذوق *

طبع اگر گاهلی نکرده بحرف جصاص آهنی دیوارش

سست بپنای سخن را قایمی جحشده بجا خواهد بود * زهی

عمرش پایه که بذوق سیر یک بر جش و دازده برج

فلک را خورشید تحفه شوق تیر و دکرده * و بشوق شمار

کنگرش دانه بی شمار کواکب را پیر گردون بدامن در آورده *

و در دایره فضایش وسعت فلک اطلس مرکز نشین *

و در حرکه آب و هوایش نسیم انتخابی سلسبیل نفس

آتشین * بقایم مقامی زمینش سبزه ابدار ثابت

قدم * و نایب منابی آسمانش ابر نو بهار همه جا عالم *

بازش نسیم طرب انگیزش موسیقار کنگره نغمه خیر *

و بنوازش خاک نشاط امیزش رود خندق از آب سرود

البریز * نقاره نوبت باصول شادمانه * دیده بان قلعه چشم

پیمانه * در باب عشرت از دلفونی ساز برگ اعتبار

کرده * اهل حرفت از آتش می آبی بر وی کار آورده *

باز از نامر اسیر بر کان حسن حواله * دو گانه پایوسه

اجاره شیشه و پیاله * سرگذرانی خوانی شده پایا کوئی رقصان *
 پای غرقه پد ام افتاده زلفت محبوبان * کوی چرا که باب
 نشاط سبزه گشته غیر عاشق پیشه بروی نه گزشت * قصر
 که بنا ساز طمانی کرده * فرشی بغیر از گل و می ندیده *
 * بیت * بهر شو ناز نینان قدح کش * ز آب افروخته
 زخار آتش * هر دو سینه از گل جام در دست *
 زمینای دل بلبل سیه مست * چشیده بوشه نازان
 لعل خود کام * ز موج می لب خود می مکد جام * کند زلفت
 و راند از چین است * زهر نوش در سالی خوش چین
 است * خدنگ غمزه از عیب خطایاک * نکرده سایه اش
 هم روی بر خاک * ز لطف امیزی سبزان طرفه * سر
 نظار کی و پای غرقه * به پستی کرم انداز از بلندی * کشوده
 رخ بقصد کوچه بندی * مسافر اسفر آنجا تام است *
 که در هر کوچه صد ساش مقام است * نگر وی تا ده
 داغ از دامت * بکن قصد اقامت تا قیامت * چو طغر
 صد هر گل پیرا من شو * باین سبزان دمی به نشین

چشمن شود * تعداد النواذر * بسم الله الرحمن الرحيم * در میره
 زمین هند و گیر شدم * و از غصه این خاک سید میر شدم *
 شاید بکنم کل جوانی آید * در فصل بهار سوی کشت میر شدم *
 در منزل کو همسار این تازان میر شست * کشت کل و باد ده
 جان شین کل و خشت * یا آنکه رهش هزار طوی دارد *
 هست است منازلش چو باغات بهشت * بجان فرنی هوایش
 غنچه ول از پز مردکی و ارسته * و بنش با طپانی فضایش
 غم بی برگی از میان به کنار نشسته * نسیم کوه سارین
 پالنگ طبعانرا بفکر نرم خوی انداخته * و شمیم اشجارش
 منقلب مزاجان را دارد و شناس اعتدال ساخته * تا
 بر خود اهل بهر را با مردم این مکان نه سنجیده * بمعنی لایستوج
 اصحاب النار و اصحاب الجنة نه سیده * چشمه بدن
 جناب از نهر نسیم باج می خواهند * و جوی نازبان موج
 از حوض کوثر فراج میطلبند * رباعی * سنگ از نسیم او
 سبز و سیراب دهد * گلنای ترش سبق بگر دایب دهد
 نکش و ده ز چشمه کوه صد چشمه هوس * تا چشم خود

از سبزه آو آب دهد * دویم ماه شهر * اگر به دزدون قلعه
 افس در رنگ برج کو کنایه آرایش افتاده * بردنش
 از برگ نه بست چون حصار لاله داد نمایش داده * و در
 طینت خود را بهتر از ارم ذات العباد می خواند * و لم
 یخلق مثله فی البلاد و در شان خود می داند * و کربانی است
 که از دروازه دیده برینک و بد چشمک میزند * و خوش
 ادائیست که از کنگره بر سفید و سیاه میخندد * و از
 نهایت زیبائی برج بر دامنش چپیده * و از غایت رعنائی
 خدق بر گردش گردیده * باز از بی ثباتی و ریش او
 در از افتاده * و جویبار از بی طاقی در عقبش تن بفریاد
 داده * رباعی * و اگر شده بر فصل تموزش نیسان *
 بهتر ز بهار کشته ایام خزان * از بس پاک است خاک و امن
 گوشتش * مرد در قدمش نهاده صد آب روان * سنویم جگر
 هستی * اینجاست مرد سبزه بر تبه و اوج ندارد * که
 با قوت کاری شراب تواند نام بردارد * بلبل این مقام
 بی کلام روح لال شهباز دم نمی زند * واهیوی این دشت

بی خرنفس بیا بگو رجزا نمی کند * کیفیت هوا اله را از آوج
 پیمای پروا غنی گردانیده * نشاء از سین کوه را بقیوت مهر
 خوشی رسانیده * اگر نسیم این مفرخ ذات دست تحقیق
 کشاید * فان النجار لفي سبعين * وان الاغرا لفي نعيم *
 هشت از مصحف گل بر می آید * رباعی * روشن بعمارت
 است چشم بر آب * در موج کشوده حوض او دفر
 آب * قواره ندارد یکقام تن به نشست * اسناد
 همیشه چون الف بر سر آب * چهارم را جور * اگر سر
 بسید دانش گندم گون نمی افتاد * آدم صبی یکجودل بگندم
 نمیداد * اگر دختر مرغانش سبز رنگ نمی بود * خضر بی
 سبزه پوشی کف نمی کشود * از عکس کلر خان خاک
 بر چشم تازی یافته * و از سایه سرو قد ان آب بخوش
 خرامی شتافته * اگر نقاش صنع صورت شبز ان را باین
 حسن نمی نکاشت * صدق لقل خلق الانسان رنگ احسن
 تقدیم نمی دانست * رباعی * کوهش بت شبز ایست
 پر از عشو و ناز * دارد دوا بشارز لقل وراز *

و از خواش بگری سنا داده در هر طرفش * عالم عالم صنوبر
 از بهر نیاز * سطح هوایش از گلهای لرطعن بر صفحی ابر
 سیدار و * و روی زمینش از رنگینی عمارات کاستان ز
 باغچه درختی از او * بلندی در واقعش حراف پستی غرضش را
 بر کرسی نشانیده * و شمس طاقش روی ششخیر آفتاب را
 از افق گردانیده * عوض عروسی است آینه عقیق را
 نهاده * و به جهت شانه کردن از موج یکسوی خود کشاده
 * بقصد خراش سنگ بر مرمر خاک راه فرسش
 گردیده * و زمین جلوه گاهش از آب روان و الیبتنی کنت
 در آب نشینده * و بعضی * هر قطره از کشته به از کواثر
 * و از حسرت او خشک شده آب کبر * فواره او
بیت سهری بلای است * که آب فکنده هر مر خود پناور *
 مشام بمرام کله * و زو ر سبز سیراب هر کوه احد
 و معدن زمر و ز خاک مالیده میدهد * بقوت لاله شاداب
 هر پشته بر ارکان یاقوت را بر زمین می زند * اشتهارش
 چون نقش بر درنگ بسته و نازکی افتاده * و جویبارش

چون چشم طافوس بقوطه کاری کلهای تن داده * اگر
 با آبش لاله کان نقره در جوش نمی بود * ابشار قلعه
 کویش سیم که اخه نمی بود * هر که این ابشار آسمان
 پیوند زانید * معنی انا انزلنا من السماء ماء را نه فمیده
 * بایست * از قطره پسته بوسه ز بابر در کوه * و ز موج فکند
 پیچها در بر کوه * یا از سر کوه برند ارد هر کر * چون سرکش کوه
 سکرده جابر سر کوه * هفتم پوشانه * بشا بهت اشجارش نخل
 طور شجره تجا بهت میدارد * و بناسبت جویبارش
 چشم کوثر نسب نامه لطافت می آرد * هر کوهی رنده
 پیل احدیست خرقه پوش سبزه * و هر پشته ایراهیم
 او هم ایست جبهه دار سه بر که * هوایش کلهای شاداب
 ابرراده منی بند * و قضایش لاله ای سیراب
 شوق را بدامن میکند * از گشت زار مضمون فی کل
 منبلة ما تفتح پیدا * از چشمه مار معنی بفرج به خبا و نیاقا
 هویدا * رباعی * بی تخم زمین گشته به از بهینا سبز *
 و از نازکی خاک شده خار سبز * در جوی قفسه اگر

بود قشطنی آب * بی آب شود چو گلشن و یاس سبز * هشتم
 پر بحال * اگر سنبیل شب در کوهش ریشه میرد است *
 پشتر سبز فلک را معدوم می انگاشت * و اگر نسرین
 ماه از جویش بهره می دید * منت آب از چشم آفتاب
 نمی کشید * نذر و اشباحش بزمره تجریم من تحتها الانهار
 تر صد * و کیک کوه سار تریم فیها عین جاریه رنگین نوا *
 سقای مرغان را از هوا پیش دستگاه آب میسر *
 و آدم ای را از خاکش برک زندگی پشتر * غباری
 ندارد اگر از زمین خرد * بغربال شکفتگی خاک را فیروزه
 می بیزد * رباعی * از ابر کز شد تیغ این کوه شکرفت *
 مهر چشمه مروی شده در خاکش صرف * بر چشم کبود چرخ
 گل می افند * رویش که سقید است ز کجکاری برف *
 اگر چه از پای این کوه پر شکوه تا اصال کشمیر هست
 نظیر اندک مسافتی هست * چون بسبب تماشای گاهای
 گوناگون ملی مسافت بخاطر می رسد * گویا که مسافتی
 نیست * از نهایت جوش لاله جهان جهان خرمی بر شهر و

به ده ریخته * و از غایت طغیان بنفشه عالم عالم شکفتگی
 بگویند و بازار آینه * مفسر مصحف کل و نیمی النفس
 هن العوار المعکوس قهیده * و قاری سی پاره سنبل
 فان الجنة هي الما وای را مخصوص کسی ندیده * مهر و موزونش
 از بلندی طبع سحابی تخلص دارد * و صنوبر معما گویش
 از رسائی ادراک خود را ادبی می شمارد * و از هر گل زمین
 طربال تدو طرح نقاشی می برد * و از هر قطره خاک هزار
 دم طاووس سر مشق کل کاری زمین میگیرد * سینوی * کشمیر
 بهشت در دیوار است * تا چشم کند کار کل و کلدار است *
 گویند نهال شو که در تعریفش * جوی قلم از آب سخن سرشار
 است * طغریا شد نیسانی * تقریر سخن * مهر سبزی ازو
 پاینده تحریر سخن * تا پای خزان باغ لفظش نرسد *
 کرده است بهار آرزو زمین کیر سخن * تجلیات ملاطرا *
 بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * کشمیر بود فصل
 خرم آن عالم نود * بر طالب فیض ویدنش هست ضرور *
 گوئی که باین باغ چمن صاف قضا * آورده نهال مشتعل از

گلشن طور * جای موسی خانی است که پرکاری بجای در این
 کوه سار مشاهده نماید * و از بسیاری شیشه کم تواند که
 بجانب اشجار دیده کشاید * هر طرف پشته پشته
 روشنی الوان بر سرهم ریخته * و هر جانب کوه کوه
 رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته * درختان مسیح زبان
 تکرار درق آفتاب نموده * و جویبار مشرق دمان بخواندن
 طومار صبح لب کشوده * بد شنبادی هنگام گلریز سفیدار
 فواره نو نماید * بسره کاری ایام برگ ریز سرخ سید آفتاب
 یاقوت بنظر می آید * آنچه گیمیا کرپسان در بوتۀ انداخته
 اکبر ساز مهرکان ذهاب ساخته * بهر جانفشان بهار
 طبع پروازی کرده * طرح خزان بر فشان سنا زنی دست
 بر آورده * بمشاهده مذهب مصحف کل نیل مردمک دانه
 گمر با * و بنظاره خاککاری مجموع سبیل آب نویس مره
 شوشه طلا * زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته *
 میبائی که بر شاخ دیده نوری کرده * چنار دست درس
 وارد که خنجال طلاساز * و قبری می تواند که بطوق مربع

پر وازد * عکس درخشان روی آب با تیشی گل آفتاب
 نکرده که چشم جاب یغروزد * و ابروی موج نسوزد *
 گل درین هنگام حسن خود را بر شسته میدهد * و بادهای
 درین مقام خویش را سوخته عشق می خواند * بمقتضای فصل
 طفل شب سرم لباس بنی بوشید * و پنبه ای موسم نقره و
 طلا در یک بونه پوشیده * در خانه چمن دارائی شب اندر روز
 می بافته * و در کارگاه گلشن بجای اطلس زلفیت می سازند *
 و در سرن شب رسیده * شام سوسن بصبح انجامیده *
 مبرزه با فربه آفتاب سرهم شمی دارد * و سه بزرگه
 از ماه چهارده خود را از پاده می شمارد * و برگ درختان
 ستاره است بگ * و گل بوستان انگار نیست خجاک
 * آسمان از اشجار مسنون بوقلمون * و زمین از شاخسار
 و نگارنگ گوناگون * شهر و ده رنگ بست طراوت
 افروختگی * و کوه و صحرا سرمست نشاء سوختگی
 * بیت * ز شادابی نغمه بابلان * در آب است آغشته
 رنگ خزان * شرر سازهی نار فاخته * درین خشک و

ز آتش انداخته * اگر لاله گردیدی آتشی تاب * چه غم
 تماغری شد نهی از شراب * خزان خون صالح ز سنبال
 کشید * سبکی باین یوقوفی که دید * کل افشاده همیان
 خود بر زمین * نه آرد دیگر ره زنی در کین * زدست خود
 افکند بر کس عصا * و این فصل وارد سر بادیا * شقایق
 زنده زمین رسیده است * چو قواره از جای خود جسته
 است * از غزال اشجار ز ریخته * بصحن چمن اشرفی ریخته *
 از آنجا که دلشین این چمن است بهار ریشه توطنی ندوانده *
 که خزان یکبارگی تواندش بغربت افکند * بلک در عین
 زمستان در بعضی اطراف این گلستان خصوصاً کوه سار بکلی
 بهار رنگ خزان ندیده است * بوی برکت و نیز شمیمه *
 از جوش سبزه گوه های زرد و سر بامان کشیده *
 و از طشپان لاله پشته های یا قوت بهر گلستان رسیده * از
 بنفشه و یاقوت رنگ و بو می کند * و از ریحان و نسیرین
 و عمارکی میزند * و باغی بهار و بهر نگاه و بارکشیر
 است * و چشم چار بهار چشمه سار کشمیر است

* بهر و یار که کل گرده شال سبز چمن * نسیم و شبهم
 گویند کار کشمیر است * اری چون تمام اجزای سال
 مشروط است با آنکه هر فصل چنانچه باید * در باب تربیت
 موالید سعی نماید * لاجرم خزان لباس دست زده
 نسیم را از تن خوابان گلشن بیرون می کند * زمستان
 بآب باران و صابون برف بدن شان را بشت
 و شومیدهد * تا بدنیاری نو بهار بهتر از اول لباس
 بکرشمه در آیند * و مرغان چمن را پیشتر از پیشتر که فاد
 بنایند * در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند * و خرمن
 خرمن شکفتگی بهر داشته * باغبان بهال کردن گل ترانه
 مشغول * و در همان بکاشتن تخم نغمه صاحب محصول * در هر
 کوچه و بازار حسن ریخته * و بر در و دیوار عشق پیخته *
 زمینش تزیینای باران را می پذیرد * و گل برهم خوردگی
 در آب نمی گیرند * و سیلاب هر چند تندی نماید * خاکشن
 از چادر نیاید * رباعی * گل نیست درین شهر بحر لای
 شراب * هر چه رهی بود بد ریای شراب * کشته خم

باوه آب سار چشمش * قرار بود گردن مینای شراب * کوتاهی
 سخن دست تصرف خزان باین گلشن دراز است *
 و قمری در مقام سوز و گداز * قوت نایب اگر گفت زور از مانی
 نمیکشاد * زده بایض خاک این چنین برون نمی افتاد * رک
 از غوان اگر به قتل دراید * یک آسمان خون مشفق
 براید * آب دل بیغ موج بر آورده * و قطع آشنائی
 کنول کرده * ز خون آتشین رویان نه گذشته * و آب و د
 خانه چشم گرداب کشته * ایات * چه دریا چه صحرا چه
 شهر و چاه * بریده امید از گل زنده * شود چون رقم
 زردی بزرگ تاک * نماید زبان قلم شعاع تاک * زنده همچون
 دم از عاقلی * ندارد چو پیران سر جاهای * چمن زادگان را
 باوخت رسید * دل دغز زشت هر کشید * چار از فراق
 جوانی بسوخت * چو پیران زیر ک طرب چشم
 و دخت * ز یکجا نشستن گل آرزو بود * نسیمس بسیر
 چمن زده نمود * زبان یافت از کثرت انبساط * که روی
 سخن شد باغ نشاط * بزرگان باغ راغب گرفت جام

گوچک دلی * شرکشان راغ مایل در آمدن بزم فروتنی *
 سبزه آن چمن از شراب زرد خراشی سیاه مست افتاده *
 و نازیهان گلشن بجام باده از خوانی دست رفته *
 تر کس بر تبه بلی شعور نگشته که جام او دمت ندهد *
 بنفشه بدرجه باخود نشسته * که سر بجای پاشیده *
 از دگی گل غنچه دل آزرده است * و سیاه مستی ز چنان
 بر طبع از خورده * آب و رنگ یا سسین از ریش خمار
 ریشخ * و ریشه حیات نرسین از خمیازه کشی گسیخته *
 سنبل یکمواز خود خمر ندارد * و زنبق خویش را از
 رفته شمارد * ایات * بر غم یکدگر خوبان کلزار *
 ز بس خوردند می رفتند از کار * ز جمعیت فدا نه نظم
 گلشن * پریشانی تخلص کرده سوسن * صدای پارکی دارد
 دلف کل * بود و گوک شگفتن طاز بلبل * سه بر گه از
 صدف دیده تاثیر * ندارد بقیه ازین حاجت بتحریر *
 ندره از دست برد و جرخ داند * که بر بال و پرش هم کل
 ناند * پرتنهائی فدا نه سر و آزاد * نه انم در چمن چون

خواهد استناد * سخن در وصف باغ فیض بخش است *
 ز خوان فیض تالشش است بخش است * بفتنه انگیزی
 نسیم شعر و بیان گل بروی هم می چند * و بشت عبده بازی
 صبا طفلان غنچه بر یکدیگر میدوند * سوسن هند و فربس
 آتش پرست خزان گردیده * و نسترن فرنگی مشرب
 بدودا شامی لباس کشیده * لاله پری صفت و مقام غایب
 کشتن * و بانفشه دیو صورت در اندازد توره زدن *
 ادعوان سرخ روئی باقران خود لاف میزند * و زعفران
 در پناه جوانی بر لبش خویش می خندد * حسن گل چون
 زبان بقضایا فرمانی سر بر آورده * و گیوهی سبیل چون
 گل رعنا بد و دلگی میان کرده * وقت سماج بر مهر شمشاد زرد
 می باشد * و گاه رقص دریای مهر و زرد میزند * بسوی *
 صنوبر ده دلهار ابرندی * برنگ سبزه گلگون هند *
 حساسته چار سال خورده * بگردان جوانی دست برده *
 ز عکس رخت زرد سقیه از * رود آب طلا در جوی گلزار *
 ز پیرخوان راز نگ دیگر * از آن رو صرخ میبوسد دیگر *

گیوه و زرد شد پیرهن تاک * برنگ کرت زرد و زافلاک *
 ز خرمارون فیر و زه میریخت * طلائی هم به فیر و زه *
 در آویخت * نامی حله از بس کرده میلی * گرفته سید
 همچون رنگ لیلی * قلم را چون هوای باغ نور است *
 ز ظلمت خانه آتش ز جعت ضرور است * موسم تخم
 کاری بهال در این باغ از خزان آچنان نگذشت * که
 بعد از هزار سال بکوشش جرخ دولابی تواند برکشت *
 در این فصل ناقابلی مرغ اگر تخم در آشیان گذارد *
 اندوه بیجای صحرای باران اشک می بارد *
 بسکه خزان باراج تر و خشک این باغ پرداخت *
 شست خسی نماید که طایری آشیان تواند ساخت * طاوس
 از دست خزان در ته داغهای کونا کون * تدرد از غصه
 مهرگان در یر افشانی بوقلمون * بابل خراب نایابی مقام نغمه
 مهرائی * فاخته کباب قحطی موضع کونائی * عیدیکه بی خانمانی روزی
 برهان اگر دید * عجب است که بقوت لایموتی تواند رسید *
 غزل * خجاری خزان گذاشت خوانی * چنان دارد

کلاغ امید بانی * کند ز کس ز دیده اشک رانی *
 که باشد باغ را آب روانی * ز رفتن ای سوسن لاله باغ
 است * که از دستش برون شده هم زبانی * شقایق
 مهره از دهن برون کرد * دلی در گفند ندارد مهره
 دانی * سیاهی پیش ریحان شده صفیه است * نمی
 خواهد مدتش امتحانی * دونهال عندلیب آمد فراهم *
 که یابد فردکها جزو دانی * قلم را چون کند از ز کس
 از کف * از و طغرائی یابد نشانی * ناله از هر مرغ باغ
 افسوس * که بر نخالی ندارد آشیانی * سفیدار این
 چمن از بی برکی بکسوت فقیران در آمده * صحرای این
 کاشن از دل شکستگی بصورت درویشان بر آمده *
 شمشاد از تاراج خزان برهنه تر است * جوگی خاکستر
 نشین چنار از غارت مهرگان عریان تر است * و سنبل
 آتش کنیز نارون از ز آتش لباس خرمی تن بر تنه ری
 داده * از تن آن بیاختن شکستگی دل برندی نداده *
 ناک را از این که در آن خورشید بر سر نهاده * در آن

هر دو را از بادای درشت خود و جهات گاه که * بنفشه
 و گل از جنای بر ک ریزی بیمار و ضعیف * شقایق
 سبیل از جور پاییز رنجور و نحیف * خیسکه آب و رنگ
 از کلهایش رخ تافت * باغبان خریدار گل از کجا خواهد
 یافت * عزیزی * گمزداد گل در عمارت * هر اسرار گل زیبا
 خریدار * کجا شد آنکه هر یک دسته گل * شدی در باغ
 از صدها خریدار * نه از دلال دیگر درین فصل * بغیر
 از صاغر صهبای خریدار * کند در باغ هستی تا بدگل * ز بهر
 سبزه * مینا خریدار * برای غنیمت مرغور صورت * رسد
 و ایم به از کاهها خریدار * خرطبور اگر رفتی بگردون * شدی
 با نقد جان عیسی خریدار * گل نغمه چه میداند کسادی
 * همیشه باشدش بهر جا خریدار * بقی کرکوه در تاک
 است سنگش * بود آن سبزه را طغیان خریدار *
 اگر چه در تاک از کوه زمره نشان بهار طلحه میتواند
 داشت * لیکن آب و هوایش را موسم خزان از بی
 اعتدالی بفرار نکند است * قبل ازین از تاثیر آبش

خرس در غم پیش از بوعلی می نمود * خالیا از تغییر
 هوا پیش بوعلی در چهل کم از خرس نخواهد بود * عجیب
 که نسیم خوان رنگ صدای جوی باد این مقام را بحال گذراشته
 * و تشه باد هر گاه برده بی صوت را از سازه پشمار بر نداشتند
 * خوش در بنفشه زار به میان نرها افتاده * دلبر با کست
 یکبار چار عاشق مر بخود داده * به صدای جوش آب بتان
 دیان را چنان خواب برد * که به قهر یک مستر آب
 نایامت راه پیداری توانست سپرد * بسکه از در خان
 کنار جوی جوش رود تازی پذیرفت * در این حوضخانه رنگ
 و بو هر یک افواره نور توان گفت * مثنوی * طراوت کم
 نخواهد گشت از تاک * بود ناطوه گلهاش باغ در تاک *
 چنان آتش بر آید از چنارش * که ریزد آب بروی
 جویبارش * قدمرو از لب جویافت چون اوج * بفرقش
 کرد گل کیسوش از موج * مرد گرنارون از چهر داری
 * عالم گردد بنام شهر یاری * چنان ناز و خراش بر حسن
 شمشاد * که بر دوش سپاه طره استاد * صبر بر نیست

باز من حسرت چسب * مکر در دل بخت خویش بس *
 مده طغرا از کشت ساز سخن را * جو بایل مدح خوان شوهر حسن
 را * مده در از مقام لاله سر کن * فغان را زین قوسم یازده
 تر کن * از یکر شکر خزان زمینداران سبزه در پی گر سخن *
 و از نعدی سپاه مهرگان مرز بانان سه بر گه در فکر
 چاک و طری * غنچه را از خسر بادشاهی کاشن از سرافتاده *
 و قرلباشان تاج خردوس و دهر پست نهاده * ریحان
 عنان شب رنگ را بسختی نگه است * که نگاهش تواند
 داشت * کنار از پشت کنگون بسختی بر زمین نخورده *
 که توان جان برد * زعفران هر چند براه گریز شتافته *
 بحر طبله عطاء پناهی نیافته * بخاور چون حباب شیمی در کلاه
 ندارد * مری باب فروده تا کی برارد * بکمان شتاب حسن
 دستار گل پنبه ندافی * و بر تیر شکر وی طره سبیل
 هدفت موش کافی * حمازه نسیم بطریق رم نگرده *
 که محمل شقایق بر زمین نخورد * و دشت و پای لیلی
 داغ نشکند * از گل خری شرارت می بارود *

و جگر می زار بر شوه نمی آرد * صنوبر که بر دلی عالم
 بود * درین جهات دار گری ایستای نمود * بسوی *
 چنار اندوخت گاه از دور باد و * نه از آید *
 بخرات دار تر آرد * دوست ترکس افتاد و سناش *
 گرفته غنچه از و هشت زبانش * نمی آید برش از و شده بید *
 نثار و جوهری چون تیغ خورشید * گل صد برگ از بس درو
 گوشت است * بخون زخم کاری سرخ پوش است * فداوه
 هر طرف نرسین و سوسن * تن بی سر بزرستان گلشن *
 گدازه جلوه شبنم کرده شد * کمان خنده اش از گریه زده شد *
 صنوبر می خورد و پیوسته این غم * که بر زخمش که خواهر
 بست مرهم * کشیده صفت بجای گل خواهر * که صفا بشکست
 از وی که در * بدست یاری قوت نامیده در صحن باغ
 آتش بازی روند آوده * که چشم باد ارم به شاخ کشاید *
 و لب بسته به تحسین باز نشود * به عمل ناشپانی از
 چپ و راست فروزان * و فانوس انار از پیش رنن
 آویزان * و سبب هر طرف صد چراغ از شمع کرده *

و انگود بر چاشب هر از شمع بر شسته بر آورد * شاخ
 صاف و مشک بود ای انداخته * و درخت بی بفکر مهتابی
 و داجه * که دکان اگر بیست و یانمی بود * و بین کار
 آتش بازی می نمود * و هر بر شوک و دانی سر فرو
 نمی ارد * چنان از دور دست بآتش میدارد * نظم *
 نه آتش بلکه رشک آب فداست * بدام لذت نشنظاره
 پند است * صنوی * طلوت بس که بر هر سو دیده *
 زیاده و شیرینی بکیده * اما رخنه و طفل است
 بستاخ * فکنه دست خود در گردن شاخ * زده
 شفا لایش از شاخ جوکان * و بوده کوی لذت را
 و میدان * کبره و کار انگور است * بدندان
 باز کن گرمید دست * نبات از شوق امزدش بصد
 شاخ * دل فدا از غمش سوراخ سوراخ * اگر چه میوه
 شیرین زده صفت * و لی گلهای رنگین رفته از کف *
 و چرخم که بر کمریزان چمن شد * خزان بریم زن صرف
 صحن شد * بنایر و پای ایل عرقان * بهار تازدمی آید

به بستان * خصوصاً در تنهای دستکاری * حسن طبعیت
 چنین سبزه داری * بیت * چو بکشاید در فیض
 نفس را * بهارستان نماید غار و خس را * ساکت مینماید
 کیش نمونه از روی حالش برداشته * و عارف حق
 اندیش خلوت دل بخیاش گذاشته * پیر و عایش
 در راست روی چون حرف اول آید و فاق * و تیغ
 باطنش در قندی چون حرف آخر کرد کار طاق * دست
 قدرتش اگر از صبح ازل به تزلزل نمی کشود * سبزه
 اقلانگ تا شام آید و اگر دشمنی بود * کلاه فقرش
 جهانی است بهر چیز حقیقت دیده کشاده * چین
 آسینانش تو جی است برو و خانه و طاعت دست داده *
 شاخ سدره بهشت عطایش و نشین قدسیان *
 و شجره طوبی بهجاست نعمایش منظور بهشتیان *
 بجیه خرقة اش چشمی است از ما سوا حق پوشیده *
 و به جبه اش زیبایی است محرمی مع الله گویا کرده *
 ابریق قناعتش از هر چشم بی نیازی لبالب * و بودیای

پادشاهش از پیشه شیر مروی مرتب * کند و حدتش دایره
 افق بخیرید است * و کند کلاهش قطب فلک تفرید
 * مینوی * کمان غیر نرس در جله خانه * نهی کرده است ترکش
 بر نشانه * گرفته پستش ادبنازل دانا * ز علم معرفت درس
 الف با * از و جمیع دوائی شیخ عطار * بگوشتش در
 بیاضت خانه بیار * بزور باطنش منصور علاج * نهاده بر
 مهر ارفا تاج * نهاده ایزد از پیکر نگلی اش طار * بود الله را
 نشدید در کار * ز قرب آستانش کوه ماران * ز ده صد طعن
 بر تخت سلیمان * سلیمان گو کبر تختش نشیند * ز هر جانب
 گل عشرت بچیند * بخدمت روز شب از یاری بخت *
 نهاده آب دل درهای این تخت * ز هر جانب برادران
 باغ و گلش * ز عکس میوه دیوارش منقش * بنا کرده ظایق
 بر لب دل * زرافشان قصره مانند چرخ دل * الحاصل در
 هر طرف صد باغ میوه دار است * و در هر جانب برادر
 عمارات زر نگار * مسافران اختیار توطن کرده اند *
 و موقوفان بیت سفر از دل بر آورده * در موسم

بر فتنه کافور صبح می بارد * در بین خود را از دست
 می شمارد * دل بسنگی و غم باین باغ شهید است *
 و قطع تعلقی از تابع آفتاب دور * نزاکت میوه
 بر تبه است که بی اعتدالی شکر بهمن را تاب آورده *
 و گریزان نشده طاعت طبیعت دهند * آری هند و آه
 حوصله برداشت خنکی هوا دارد * و سر تا سر چند تندی
 کند بروی بزرگی خود نمی آرد * غریزه از بس که دل شکسته
 است * بسر بریدن خود کمر بسته * منسوبی * هوا تا صبر
 می شد میوه هارفت * غران از این کاستان جا بجا رفت *
 باین باغ طرب هر کس در آید * زستان هم نمی خواهد
 بر آید * برای بیش و کم در سایه میغ * کشیده کوه
 بر یکدیگر تیغ * هوا بیش بکه طغیان دارد از نم * نشسته
 بر گل خورشید شبهم * ز شوق آنکه گردد چون پیاله *
 و میدد از کف می خواره * لاله * درین کاشن چراغی گر کند
 گل * زنده بر دانه اش کلبانگ بابل * چو طنرا و صدف
 خوان این چمن شو * بر غم بلبان رنگین سخن شو * خیال

تفه و فکر نیز باید * سمند طبع را همینز باید * سخن و ادب سخن
 دارد و سر و کار * زمین فکر چه کلخن چه کلزار *

بسم الله الرحمن الرحيم * دنیا چه معیار الا در اک * بیست سر
 ساز سخن ترا به حمد صانعی است که کلشن ابیات رنگین
 به عهد لیسان الهام سر و دار زانی فرمود * برکت و نواهی
 گفتن از مرزهای خالق است که چمن فقرات دلنشین
 بطوطیان وحی ترسم کرامت نمود * در بزم نازک بیانی
 قانون در برگیری الفاظ را بضراب زبان معنی پردالا
 گوک ساخت * و در محفل راست فهمی پیچیدگی
 لغز سخن را با آوازه معیار الا در اک بازش
 کار فرمائی * گوشت نقش دستان مهربان تقدیر
 هم آغوش در بست نشینی و نوازش بهمانی * لطفش
 دیده فکر مقام شناسان تحریر مرشاد با یک بینی * غزل *
 از وساز و برکت بهار سخن * دوز و ذوق لالزار
 سخن * بساز لب تازه گویان زده * ره لغز آبدار
 سخن * مقام سنایش جو آید چنگ * فیه جویش

در بزم زار سخن * بیادش گل از تار کی بر درخت * شود
 به چشم بر دانه تار سخن * و سر و دود گوش کند از برانده
 و مرزبانان فصیح العرب و العجم که برانده سخن امثال را
 بنوار ستانده * و گلبانک صاوا به شماع شناس ز پیونده ترسم
 ادا کلام الناطق که بشعبهای اهرار عارفان را ذوق مقامات
 چشایده * رباعی * قوال شریعت که عرب را است
 پناه * نشنید عجم از و بجز قول الله * شده باره با گفت
 نوازنده کیس * در مجلس اعجاز نمانی دلف ماه * آن ساقی
 کوثر که چهاری سلب است * برج خیفش به از
 مضار سلب است * اما بعد مخفی ماند که کلام باینل گاشن
 و از خوابه حافظ شیراز چند آن پیچیده است * که مرغوب
 شناسان و در مقام فهمی ز نگله بند رسوائی نشوند * و نه
 آنقدر بیگانه که ز مرز دانه آن در آهنگ آشنائی از دایره
 تحقیق برون نروند * دیوان هدایت شناس جمعی
 است از چشم مار لسان الغیب خرم * ببلبل چندین
 گلشن است از خوبی روی بروی هم * سهی سهی های سطور از

سنگینی بار تراکت هر بر زمین نهاده * و کاههای سر اسب
 معانی بر شاختار لطافت را نگارنگ افشاده * بسبیل
 الفاظ بصید نظار کیان دام نروناز کی کسره * و غنچه
 های نقطه به سنخیر کچه پنهان شکل مربع بر آورده * جوهرهای
 بین اسطورهش از موج راست مرئی با حیوان در زبان
 کشائی * و یاقین و قوم بشکست خط گلر خان عهد
 بسته صدف ادائی * گلین غزل بمقام فیض دانش
 طسم خیال بلبل نوایان چهار برگه رباعی * باند از ناخن بدل
 نودن * دامن گیر فکر او اشناسان * شقایق نکته رنگین
 همراه نو بهار شکفتگی نترن دقیقه شاداب * و دستگاه
 نیسان آب و تاب * مسوی * گلشن هرامین مهر
 و ماه است * شفق را سایه اش پشت و پناه است * از و
 طفل نکه بیگانه چشم * که روشن تر بود از خانه چشم *
 زمرگان ایلان و سوزن اندوخت * که شاید چشم را
 بروی توان و دوخت * نی گلشن نوائی تازه پرداخت *
 برای عهد لیسان گلینی ساخت * از پایدهای قصر کلامش

هیچ آفتاب ضمیر آن رخ نه دارد * و از در دست نشستی
 ایالات کلماتش سپهرهای نزار است را پناه آفرینی دیوار *
 از فارسی هوای سخن مجموعهای از شیرازه در دست
 روانی * و از مواجی بحر نظم عیان سپهرها بدست
 روانی * از رنگینی الفاظ گوش سپهرمان بشنوا کند
 مشهور * و از روشنی معانی بحر نظم فانوس چراغ
 طور * است دقیق از لفظ که در بسته * پیچیدگی مصرع رشود
 گاه * خامه اش زبان گام الهام است * در قولش
 هرمان ملا یکتا بدخام * تقدس ذاتش بر صدق این مقال
 پویانی است قاطع * و لیکن است بی مانع * خمیر سوزش کبریا
 طبیعت مایش خورده * پنجه محبت چراغ دل بر نور * فسیله
 خواهش عمارت طور * مآثرهای نفس مرغ کمر را تقویت بالبال
 زبان * غزل خواه گل ایمان * خامه کوس * موزونی مروض * و بد
 بلند نگاه * قلم دیده ار * سر بیکانه از هوای اجناب بحر تحریف
 و نشاء * پای هست خجسته و امن قناعت دست دعا و شناس
 درگاه کبریا * عقد های انگشت بد آنها سجده است *

قرص مهر به پشت گرمی جبهه صبح خورش از نور خلقت
 مهر و تافته * خوان مصلا مایده باندی فیض از اقبال کج
 پیتس او یافته * تار بود خرقه اش خلاصه پانته منصور * چو سب
 بهمانش در اغوش برورده شجره طور * بصفای ظاهرش
 گنبد وحدت از هم چشمی لاله ماه در پیچ و تاب * و بنور
 باطنش چهره ضمیر کنش تکان رشک چراغ آفتاب *
 صاف نباده اعتقادش از بنای در دگره انگور * با غلوت
 نشینی شش دشن بجان در یک قالب مشهور *
 شور سخنش با شوری آشک در دهم نژاد است * و سوز
 کلاشش با سوز داغ عشق هم خانه * سوزی * زعفران
 عیان خوب و زیشت همه * کلاشش بود سر نوشت همه *
 خیالش نژاکت فروش سخن * از و بار لذت بدوش
 سخن * زادران سنبیل بود دفترش * رک جان بود
 رشته سطرش * دواتش ز ترکس گرفته
 لقب * بر بجان تر لیده اش هم نسب * مدادش چو از
 دوده کرده چراغ * شده لاله در صرف دود چراغ *

قط خامه بر ناخن گل زده * ز کرک رک صوت بابل زده *
 پی خورده شکل قلم در تراش * بسوسن قلم پاک کن
 همقماش * نی خامه اش طفل منصور مغز * ولی نیست در
 گفتنش پای لغز * پی سر سخنهاش ز اقسام رنگ * دوات
 گل آورده سرخی بچمک * کد بابل از بهر دفع خزان *
 غزل های شاداب او را روان * چون کلام اسرار
 نژادش نه از مشق و گفتگو بشریست * بر اهل هوش
 لازم می نماید * که اگر از جوانی هر مضامین آن گوهر بدست
 فکر در آور دند * تا بنظر نسبت شناسان لایق معانی
 نگذراشد * نسبت بان فیض محبطند هند * لند اسهوا القام
 ظفر اگر یکی از طرح کشان قلم و مالک سخن است *
 در اصلاح بانی که هم خود را کتاب رفیع شبه اش نموده اند *
 آنچه بخاطر قاطر آورده در این رساله مشتمل بر پنج مقاله
 بشرط عرض بار یافتگان بزم تحقیق میرساند * امید
 که در این باب شرح اهل سخن تفکر را واجب عینی
 دانست * اگر معنی به ازین بنظر خیال در آورند نکاشته

این بی بضاعت بازار فکر را حک نموده بخاطر آورده
 خویش را در قلم نماید * چون مرتب شد در باب
 آن به معیار الادراک یعنی رساله * کلام چنان ساخت
 و پیافه اش را * صرف رقم کشت اوراق لاله
 * بسم الله الرحمن الرحیم * غزل * نو بهار آمد که
 مقراض از بهر بابل کند * کوه پیچ غنچه را صرف قبای
 گل کند * عاشق و معشوق را با هم زبان و دل یکی است *
 گل پریشانی جو بیند شکوه از بابل کند * جام می را نغمه
 در کار است مطرب ناله * شیشه باین بی زبانی تا کنی
 قفل کند * چون نسیم از سرگزشت زلف گوید قصه *
 شانه هم نقلی ز سرگردانی کامل کند * عشق اگر دل سوز
 گرد و با سمنه رطبتان * موج آتش را بر دای آب و زیا
 پل کند * شمع زین گل کردن تنها با و منسوب نیست *
 میشو و منصوب که بر دو گل سبیل کند * هم جو طغرا
 عنده لبی غنچه ساز هند کیست * طوطی از بهر چه یاد
 بابل آمل کند * شامی که خسر و زین کلاه یعنی جهانگیر

آفتاب بر تخت روان فیروزه سوار بود * و از زیب
 سپاه شمشیر با خیزمین چشمه سار ظلامی نمود * و کتل نشتره
 خاک روز پیش پیش میدوید * و پاکی اینوسی شب
 از قفایان گرویده * راجه برشکال که نایک سال شاداب
 صاحب ضوکی دریا بار بود * بر دسی بگوشش سر سبزی
 ز مراد پذیرفت * و چندیان شهاب را که از سرگیاهی نادر
 مر و اید بفریاد در آمده بودند * پاسبان حبابه
 برق پیشکش کرانید * یا قوت خان شفق چون دید که
 غیور زینت بخش هفت اورنگ بشوکت افزوی
 صحنه اوار تکاب نمود * از سر کوه خود نادر غمناکه
 مغرب زمین را پالاند از بی لعل آبدار چویناد صرخ روی
 بدخشان کرد * بعد از نزول اجلال از یکطرف
 و عطا الدور عطار مراتب ضروری و راهلک هندوستان
 افلاک را بفرش رسانید * و از یکجانب اصف خان
 مشتری مطالب لایدی * جایگزین داران اوج عیوض را
 معروض داشت * خنجر خان سعد ذابج بمصب پنج هزاره

سحر فراز گردید * و قلیچ بنگ سماک را صبح بخطابت نیزه دار
 خانی امینا زیافت * و پرنده قلی نسر طایر بهمن نهد میت
 باز داری فارغ بال شد * و زربین قلم شعری یمانی بدولت
 واقع نویسی روشن نمبر کشت * بعد از ساعی
 شاه بیدار بخت بکحل خانه افق تشریف اجلال برده
 بانور جهان بیگم زهره بستر افروز خواب گردید * مشعل
 دو شانه فرقدان بر در کمر پاس عرش اساس بر افروخته
 نشر * و منصبداران انجم در پای رواق در بر جده اش
 پاس وقت قرار گرفتند * ناگاه نظر حبیب خان زحل بر
 انور خان ماه افاد * دید که خود را بنواچه سهیل رسانیده
 گرم بیار باشی بر تو است * گفت ای زرد گوش ترا
 چه یار که بنواچه برای سرکار مذاق مزده باشی * و ازین
 سخن موی بر تن انور خان ماه چون تیغ کشیده * گفت
 ای سیاه غلام تو صاحب این جرات شدی که باد رشی
 توانی کرد * که ز مظلانی که داست * بر پهلوی حبیب خان
 زحل زد * که از خویش رفت هوا دار آتش از دور و

نزدیک دست با صلح کرد * راجه چمر سال سحاب
 خواست که انور خان ماه را بر باران کند * چو کار هند و داد
 کون است * هر تیری که بیلا آنداخت * پیاپی آمده
 در باغستان زمین افتاد * حافظ بلبل در خانه
 اشیان را که هندی می خواند * صدای پیر باران که
 شنید مقام خود را فراموش کرده * بخانه دار و غنای گنج
 * دید که روشن یک شمع چیره ز تاری بر سر نهاده
 * و قباي مروارید بافی در بر کرده * با بیچه گل که از عشق
 او بر سیخ خار کباب است * از یک کریان مرزبر آوده
 است * آتش در نهاد حافظ بلبل افتاد گفت ای زیاده
 عمر کم ذات ترا چه یارا که معشوقه مرا به حرب زبانی
 تصرف نمائی * روشن یک شمع گفت * ای لوی زاده
 و کدالزنا تو که خدای آتی که من مرز به بکوی * حافظ بلبل
 بر داشت * و خواست که دست بر سینه شمشیر شهبهر کند *
 روشن یک شمع پیش دستی کرده * خنجر شعله زخمی بروی
 زد که از پاد در آمد * خنجر هم آواز آتش رسید * حافظ قبری

و قاری و زجاج و باقی مطربان طرب سمرای چمن و دیدند *
 و حافظ بابل را بر داشتند بکوچه باغ در آورده * شود
 و فریاد بلند شد * کوتوال در آن اکاهای یافت *
 بامتابان خویش و دید * دید که در بلاد پائین در بار عجب
 فتنه بظهور پیوسته * فرمود که انور خان ماه را از راه
 و قنوج ضیاء بطون زنجیر در آورده * روشن یک شمع را
 از گنبد مقرر ارض کنده و و شمشاد و دریا و گردن کنند *
 منتهبه از آن انجم از حقه ثریا و غنای راحت بر تن حبشپنجان
 زحل مالیده * که بحال آمد و مسا از آن حافظ بابل بسوزن
 منقار و دشته آواز ز خمش را دوخته * چون زخم کاری
 بود بحالت نزع افتاد * هنوز طفل غنچه یاسمین را تهجه
 شروع نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد * سنوی * کشت
 چون بابل زخمی متوفی در باغ * شد باند و بدل شادی
 کلاه در باغ * باغ ماتم که دید و دریا چین گریان * چون
 پیرمیش نرود لاله صحرادر باغ * سنبل آورد و بگفت
 از هر مرغان مقرر ارض * که ز ماتم پیر و زلف مطرادر باغ *

بیکه گردید شقایق ز غمش سرخ و سیاه * کبک از کوه
 روان شد بتماشا در باغ * بر و بر خواست که چون قاعده
 و امان عزا * نخل بندی کندش از قد بالا در باغ * کم
 ز باران بهاری بر زمین خم نرسید * اشک غم ریخت
 ز بس طوطی و میناد در باغ * چاک زد و دگر بیان
 خود از پنجه موج * دیده افاده چو آن مرغ خوش آواز
 در باغ * زاغ گردید سیاه بوش چو ماتم ز دگلان *
 پشت از غم و اندوه بیکجا در باغ * جام خارج شد و
 زمره قتل را * بلبلای که بود و دگش میناد در باغ * ترکس
 خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان * شد نشان دار غم و
 آه چو طغرا در باغ * پنجه کل آن قدر روی خود را بناخن
 خواشید که پر خون شد * و لاله خاتون چندان مست
 بر سیاه خویش زد که سیاه گشت * از بسیاری
 شیون آواز حافظ هر هر گرفت * و از کسرت فغان
 گلونی قاری قمری بند شد * و ایرچی نیلوفر دلف خود
 بطایفه نیلی کرد * و نائی در آج نی خویش را دوپاره ساخت *

ملائیکه و ملائیکه طوطی در فکر مرثیه بودند که هندی
 دما نبال خرد سر عرش بر آمد * و ستغای شبشم و جاد و پیچ
 کش و نسیم سحر خیز خدمت آب پاشی و خاک ریزی
 پای در سن اشتغال نمودند * مهادت و زکار فیل
 گود و دین را به جهت نظر که را ایندن آرایش کرده *
 و چابک سوار زمانه ابلق ایام را برای معاد و دیدن
 مزین ساخت * همن که جبهه نور افشان خسرو آفاق
 نیز توانا کن جبر و کرم شرق شد * کو توان دوران حقیقت
 فساد شب را بذر و ده عرض رسانید * امر عالی شرف
 صد و ریافت که انور خان ماه را در سیاه چاه خوف
 اندازند * و روشن یک شمع را سرازین جدا سازند *
 زبندان بان و هر دو جلاد هر صر موجب فرموده عمل نمودند *
 و قصاص هر دو بوقوع پیوست مقام شناسان چمن حافظ
 بابل را بکتاب شنیدند * و از برک غنچه کفن کرده در
 خطره کلین نجاک سپردند * و قاعده دانان انجم روشن
 یک شمع را با آتش غسل دادند * و از پر پر وانه کفن

پوشانیده در گنبد فانوس دفن کردند * ملا حرمی در حینیکه
 تحت نشین خاور را ذره وار می پرستید * زمین
 اد آب پوشیده باز نمود * که ظاهر املا شیرین اند
 کور باطنی عیب حضرت میکند * نذر اورس نیان اخلاص
 منس بشلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند *
 درین باب هر چه حکم شود * فرمودند که ام شلاق باین
 میرسد * که از دست چویداران شماعی بر وز سپاه
 افتاده * و در پای در سن القات مانعی تواند سفید
 گشت * طلاخان عرض بیک جعفری بعرض رسانید *
 که تا کوه سار قینجان صاحب صوبه معادن کشته *
 منصبداران تعییناتی آن مرز زمین روز خوش ندیده اند * و از
 دست تعدی او نقره سلطان و مرز ایاقوت و لعل
 ییگ و سیاه قلی و پولاد اقا و آهن بیک و قلعی بهادر
 و باقی تربیت یافتگان حضرت بر خاک نشسته اند *
 از استماع این سخن انجمن آتش غضب عطیه بخش
 عالم بر افروخت * که با وجود بعد مسافت از حرارت

چشم چشمه عرق از بلخ و بن کوه عمار قلینجان روان شد * و پیچ
 تاب بر کمرش افتاده * بزرگراه را هر اعضایش از هم با شیب
 * چون وقت فیض بخشی سکه دار السلطنت گیتی بود *
 سوار با کبیلاج روی شده بزرگ نشانی بر توالتفات شش
 جهت را فرین ساختند * و حکیم مسیح الزمان مباحث نمود *
 که مزاج حضرت آسمان سر بر گرم و خشک است * و هوای
 پنجاب ز بر زمین سر و تن * اگر پای سعادت پای آن
 نرسد که راه از خاک بردارد * بر این طبع اشرف پذیرای
 با عدل خواهد شد * بنابر صواب دید یکیم را یات لوا مع آیات
 بر تو افکن اسخه و دگشت * جاسوس زمانه بملک عبیر شب
 خبر رسانید * که نورالدین جهانگیر آفتاب به پنجاب تحت الارض
 انتقال نمود * قابو یافته با سپاه ظلمت از احمد نگر کنار
 سپهر بر مان پور میان گردون تاخت * غارتخانه مرغی چون
 ازین مقدمه آگاه شدند * بالشکر انجم بمیدان جنگ
 شتافتند * از یک جانب زبردست خان کف
 الخشب و شیر مست سلطان حمل و شاخ زن قلی پیک

نمود و اقا زیاد سر جواد کبیر و بهادر سلطان و درنده قلی اسد
 محمدانه و اریک شنباه و سرگردان اقای راس جیران
 بهادر و غیب و ثابت قدم بیگ قطب با جمعی از گرز
 برداران آخر صف کشیدند * و از یک طرف تیر اندازان
 خان قوس تیر زن سلطان جدی و کشتیکش قلی مهران
 و گرنده بیگ عقرب و در سن بهادر و لود و دیا بار اقای
 حوت و تنگ چشم قلی سها و ضعیف بهادر و همال و
 جمعیت بیگ پروین و پریشانی اقای نبات النعش
 با جمعی از تیر اندازان شهاب اشاده شدند * و خانخانان
 مرخ با چندین هزار احدى منصفه داران انجم در پای عالم
 کمکشان قرار گرفته طرح جنگ و جدل انگینخت *
 هر چند که با انواع و اقسام حرب نموده نتوانست
 ظفر یافت * لاجرم بدست و آک چوکی نظرات در یک
 طرفه العین بدر بار معانی خبر فرستاد * که برین ظلمت
 نژادان ظفر یافتن مشکل است * اگر عنان عزیمت
 گستی پناه از لاهور انخطاطی سرهند از تنافع معطوف

گردود * ممکن که به پشت گرمی حضرت فتح رو نماید *
 و بر سیدن این خبر خسرو جهان افروز بر سهند او
 پیامی سوار شد * و ترکش لعان کمر بسته با تبع بنان
 شمشیر بران صمت شنافت * همین که پهل سینه صبح از
 روشنی در دانه خاور بر آمده ماهیچه لوای جوانگیری
 بر بران پور با خیز زمین پر تو هیبت افکند * بریست بملک
 عشر شب از نهیب و هراس افتاده بجانب دولت
 آباد تحت الافق منهنزم گشت * و خانخانان مریخ
 مهر خروی تقویت شده با سپاه انجم تا طغرنگر
 مغرب تعاقب نمود * کشاکشی مخالفان در میدان اخضر
 دست بهم داد * به مرد و جانب چشمه چشمه خون شفق
 روان گردید * مینوی * طغرا به تیغ نطق جوارا گرفته *
 کم نیستی تو هم ز جهان کیر آفتاب * تیر افکنان رای
 نوداره نموده اند * پشت کمان ترکش پر تیر آفتاب *
 و کشوری که تیغ خیالت علم شود * روید غلاف شرم
 ز شمشیر آفتاب * با آنکه می شود زره پر تو افکنی *

نظم تو دست مایه شخیر آفتاب * در جرتم که بهر چه
 بقصد ماند است * بر صحنه وجود چو تصویر آفتاب *
 * بسم الله الرحمن الرحیم * نفایس مخزن دنان جواهر حمد مکر می
 است * که غزاین رموز شریعت به پیش رو ابیات
 اکرام نمود * و تحت کتیبه زبان لالی شکر منجمی است * که دقایق
 اسرار طریقت را بسر در اولیا انعام فرمود *
 در بیابان حست و چوی خیالش دریا از گویا بله پای * و در
 گوه سار آرزوی وصالش کان از یاقوت یک اشک
 پیمای * بارشاد نسیم شوقش صومعه داد ان گلشن خرقه
 پوش * و بالهام شمیم ذوقش خلوت کز بنان آشیان در
 خروش * مشغول * نموده بستان سرود مستحین * ره خلوت
 و گرو را بنجمین * کند روز شب غنچه حبس نفس * چشایش
 به پیچد نفس در قفس * بدم سازیش نغمه لب * گرفته
 وطن در مقام غریب * بیگ جرم طوطی تنگ طرف
 صد * ز اسرار او بر سر حرف شد * کبوتر معانی زن مستی
 هوادار بر جوش با بسینش * دل مرغ حق کو مگر خون

شود * که از چنگش این نغمه بیرون شود * شد از لطف او ساز
 روشن دلی * مقامات ذکر خفی و جلی * اما بعد هیچ مردان از روی
 فقیر محروم بطعرا * که در فن کوشیده نشینی کتابی ندیده *
 چون قلم غیر پوست سخت کاغذ و کتکول و دوات چربی
 نه فهمیده * دستگاه حقایق شناسی و تحمل رموز دانی از کجا آورد
 * که بر سر این شاهد پر نقش و نگار یعنی مخزن اسرار در افشانی
 تواند کرد * ادلی آنکه در ینباب طبع را بجزوف پامائی قانع
 نسازد * و بهر جهت گوهرین شدن سخن بمرح سلطان
 العارفین بر دازد * قطعه * شهریار کشور دانش و زی
 سلطان شجاع * که ازل شد حق او دانستن عالم یقین *
 گریبائین دست هند ویش ندیدی جای خود * کی ز حل
 کبشی در ایوان فلک بالانشین * کاک اکباش
 کزان شد و فتر گردون و دست * نشکند هر گز بر تگ
 شهر روح الامین * طوطی طبعش نماید اجتناب از نیشکر *
 و گلستانی که بشیند مگس بر انگین * بهر شمع محفل او در
 سحرگاه طرب * میگذرد فانوس سازی کرد باو از آسین *

گر کند و دور بر آگاه صمد جز آتش * می تواند نجات بر شهر
 شگفت کاذب زمین * چرخ کی می داشت بکجو بهره از سنباله *
 بگر نمی شد در ز راه نگاه قدرش خوشه چین * گر به تبخیر
 جوان یکدست بکشايد چو مهر * هر دو عالم آیدش
 بی جنگ در زیر نگین * پیش خلق او خطا کار دیار صنعت
 است * گرفتار دهنده رو تصویر را نقاش چین * در
 هندوستان زمین رفعتش آسمان جوی است خاکستر
 بالیده * و در بهار یثمه حشمش که گشتان یشکر یاست
 بی برگ گردیده * از لکر کشی اجلاش موج دریای
 بنکاره نشین * و از حمله زورق اقباش آب تنه جمه
 تنزل گزین * ز اینجا نویس طالعش اگر جدول کشی
 می برداخت * طای آفتاب را در طبق گردون حل
 می ساخت * در گلشن عدالتش نسیم را چه یار اگر بی اعتدالی
 نماید * و در چمن احسانش شمیم را چه زهره که بی حسابی
 کند * اگر پادشاه فریادی شود کل را دره گره خار دار می کشد
 * و اگر قبری داد خواهی کند سرور از در پای فیل سحاب

نمی اندازد * عطار در جرکه واقع نویسان بخطاب زدوشن قلمی
 مهر فراز * و ناهید در قلعه را کس سرایان بقلب کهر
 شاد خانی همراز * فرد و فقر انعامش را حساب ما و ران
 در خیان است * وسطه برات اگر امش را شاد
 قطرات باران * به تعریف بهار خلقش چمن چمن خرمنی بخامه
 در آویخته * توصیف نیسان لطفش گلشن گلشن نازکی
 بر صفحہ ریخته * زال چرخ ناز بهر را بیش ناز و بود شماعی
 نیافت * لباس روشن ضمیر فی بدر را بجا کوی مهال
 نیافت * حینیکه سلطنت یکناد در دوسم جای این چادر
 به پنج نوبت زدن شش حجت گیری مهر بر آورده *
 اگر هفت کوکب هست مرتبه الهامس کنند چرخ را
 بجا کوی قبول نخواهد کرد * در جشن سال گرهش رشته
 عمر آزادگان را طول امل گرفتار عقده شدن * و در
 هنگامه دوشش کوهر حیات است بگرا و طان را اگرانی امید
 بایسنگ میزان گذشتن * چون خواصانش بسرخشی
 هوای در آویزند * ماه آفتاب سوده شفق را بر هم ریزند *

اگر دایرئی افق بساط خود را بخط استوانی داد *
 مباحثه های همتش در تاب حوصله مشبیه نمی افتاد * در
 خزان خانه قسمت زر چشم براه که سکه بنامش
 کی زد * و در خطبه گاه نصیب منیر کوش آواز که فاتحه
 و دواش کی خواند * بدوق ایوان جلوسش سوزنی
 سفید صبح بطول و عرض پر تودل بست * و بشوق
 مسند سلطنتش بگاد تکیه سبز فلک بعلاقه مهر و ماه پیوسته *
 به پرستاری تحش تحت سیاهان ثابت قدم * و بهوداداری
 ناخشن چهر صائب قرانی همه جا علم * سنوی * اگر نیلوفر
 و گره خاقان چین است * ز کشت طالع او خوشه چین
 است * فاکت و آواز ازل شد در خطبه * برای او
 جهانگیری ذخیره * قضا دار و ذرا این صندوق خانه * و بهر او
 بساط خضر و آینه * شکند چون نذر دشت او را *
 چنان یابد ز دوزان تحت او را * بهر او ز چرخ
 اینوسی * جهان را می رسد روز عمر و استی * ز کشت
 مهر او فردوس گاهی * ز چشم قهر او دوزخ نکاهی *

یاوزیناست تاج و تخت شاهی * که دارد بر چنین نور
 الهی * اگر پیتانیش را گل به بیند * دوکان اسباط
 خود به چینه * خرد گشته بسی در هر دیاری * بدین خوبی
 ندیده شهر یاری * بمقتضای الاسماء یتنزل من السماء
 اسمش با همصفاست * و انما شجاعت از جهه خورشید
 سیایش هویده * در عرصه جنگ که بساط شطرنج
 مردانگی است پیاده اش از قیاس رخ تافته * و منصوبه
 نصرش با سب تازی فرزین بها و آن غلای نیافه *
 در صرمیدان زبردستیش بازوی کنگشان زیر چاق
 بستن * و درهای ایوان و ادیرستیش مهر فرقدان در
 معرض شکستن * اگر موج تیغش از شور دریا ابر و
 ترش نمی نمود * دندان اره پست نهنگ با من تری کند
 نمی بود * کباده اش بر بته زورین نیافته * که پیش او
 کمان بسیمه نور چرخ تواند سفید شد * در کمانداری اگر بکا کل ربائی
 پیر برداخته * از جمیع اندازی بهر موی ذالاع پریشانی
 مباحثه * تا رایت ر محش انگشت نمائی خود نکر دیده *

هفتال سپهر فتح را کسی ندیده * بر سائی انداز کند شش
 حرکت بگر عرش را انشاء خرابی * بکاو سمنندش کاوز مین در امانه
 بیتابی * سرگردون اگر بیاد کرزش نجستی * مغز صبیح از
 دماغش برون نجستی * سپهرش ابریست ستاره ماه *
 خنجرش برقی است راست ادا * مسنونی * چون غنای جواهرش
 آید بکف * نماید به تو بیرج شرف * بلکه چون نماید
 به تیغش گدو * غم کند از دل برد ماه نو * ز بس غوطه در پر تو
 ز رت زد * ازین به توان مالمنا حرف زد * بجز تیغ آن
 آوج پیاو قدر * نه بود که دیده به بهلولی بدر * سنانش
 بعشر شمشیر نرگل و تاز * فرو زنده شمع بود بی کداز *
 کفش ابر نیسانی غریب و شترق * سحاب کفش را انکاف
 و عد برق * چو تیر بدستش ز تر کش بود * گمان فلک
 در کشاکش بود * که اند به تیر افکینی آنجناب * نشان
 از کردنی و آفتاب * جهان شد مزیب به ترتیب او *
 بود عقل کل خرد و ترکیب او * در بهارستان استعداد
 خنجر و جودش مر سبزی کمال به پذیرد * کربسایه البقاتش

بی برگی و آتش نهال نشود * تا قاری عهد ایب بدرست
 مگو طی نطقش سرکشید * شان ز دل آیات مصحف کل را
 خوب نه فهمید * و تا ذاکر فاخته از دبستان پیا بش حق سرای
 نیاموخت * چراغ ناله خود اجوی را در بزمگاه سرفیفر وخت *
 با هتام نسیم بر هیو گاریش بر کس می آلود پیا که امی
 یاسمن * و با سستشام رایحه صلاحیتش موس سید کار با نه
 سفیدی نترن * مرز مین شفاعت را اگر با بروی
 خود سبز نمی نمود * آتش جسم لاله بر هندوی داغ مهر
 نمی بود * بذوق کاشن تقدیرش تدرک کاغذین بال نماند در
 پیردن * و بشوق چمن تحریرش طافس یکست خرام
 بخامه در و دیدن * اگر قلم نقطه نویسی نمی افراشت *
 دوات ماه سیاهی کلف نمی داشت * و اگر نام کاغذ
 مشقی نمی برد * ورق آسمان مهره آفتاب نمی خورد *
 شعله ادراکش از دودمان آتش طور است *
 و طبع پاکش از سلسله رموز بخش منصور * سنوی *
 ز دانی بلون آفرینش * قلاطون را دهد تعالیم بینش *

و در هر طرف چون موج بحرین * ز چشم او زبوز حکیمه العین *
 و قلموس بلاغت بسکه در سفت * مطول را تواند منحصر *
 گفت * دهد چون در سن قانون بشارت * کند کار اشارات *
 از اشارات * بود بر فرد لطف کبر بانی * خطش را کرسی
 عرش آری بانی * چشم آنکه تحریرش مطاع است * فلک
 یکقطره نشین شجاع است * مطیع اداست دارای معظم *
 مرید اوست ابراهیم ادهم * در این عرفان عراقی رزم
 الهام * بود از مخزن اسرار نام * بسم الله الرحمن الرحیم *
 بیت * ای جوش دل مرا جی و جام از تو * شور و شر
 نقل نچه و خام از تو * در میگه چون باز شود چشم خرم *
 آبی که بهر بود ده گام از تو * شب نشینان بزم سخن
 بشراب حمد خانقاه مرخوش اند * که ساقی کامتش بیار
 ماه را از باده مهتاب لبریز مایه * و سحر خزان مقام
 گفتن مرودشگر صانع ذوقی اند * که مطرب قدرش
 دایره چرخ را از پنجه آفتاب کرم نواخته * از پیانه سگین
 انعامش خار و لباسان کوه سار و از افتاده سیاه سی

نشاط* و از چنان طوفان اگر امشن آبی قبا یان دریا بار
 موج در آمده تازگی رقص انبساط* بتائیری شوقش
 عرق شبنم بر اندام گل قد گلش دیده* بتصفیری
 و دقت سیوی هنج در مقام بلبل نوا سنج رسیده*
 لب یار باعلام اذ اکویا انا اعطیتاک الکوثر* و گوش
 صراحی بالنام او شنوای فصل ربک و الحمر* سسوی*
 بدست نگر ز لطفش بنودی مردش* نگشتی بقانون حق
 دوست پوست* تنی جواز نهاده شد* نفس
 و در گلویش پرواز نهاده شد* ز سوز فغان های مجلس فروز* کند
 خود را و مکش خود سوز* بدروزه آن نوا بخش و ن*
 نهد کانه طنبوره بر روی کف* خم باده را خاک سازی
 ازو* سبورا کف آبیاری ازو* بدست چمن داده
 از گل آبیاع* که بلبل ز هر گل شود تر دماغ* غم از غوانی
 چو صامان کند* بزنجیرش از عشق پیمان کند* بر انگشت
 جوش ز طبعانی نمر و* که صدر رنگ مستی دو د بر در و*
 بفرمان او در کف می کسار* گل و جام گلین شده زمین

بهار * بهار است و دور می بینم * تو و خشک صافتر
 کمرش خور می * از انشا خاک چمن چمن سر خوشی
 و نگارنگ و مید * از مستی آب گلشن گلشن تر و ماضی
 گوناگون رویده * نسیم گلنار در خنجره هوای شراب
 سرخ می رسد * و نسیم صد برک در مشرب فضا باد
 زرد می چکاند * شاخ درختان نه کل هم کاری نداشت
 قوس قرچ داده * بر طایران برک سبز هم چشمی در
 طره شمشاد نهاده * کل سرخ کلاب اگر کوچه باغ سعادت جاوه
 نمی بود * الورد الاحمر من عرقی در شان اوصاف زنی بود
 * غنچه اول رنگ ناپای تو کل خرمی بدامن کشیده است *
 بر کمای راحت خویش را چون ال عبا یکجا جمیع دیده *
 از عکس لاله عذاران چمن پرده سحاب گل بدی * و از
 پرتو آتشین رویان گلشن دایره آفتاب در شادی *
 مطربان مجلس باغ ترانه فادخاوها خالدين از نای مقدار
 نبر آورده اند * مغنیان محفل راغ زمره هده جنات ملین
 بموسیقار بال آورده * ماکوی بی ثقل نسیم در کارگاه

اطلس چسب در است میدود * و شاه بی وزان شمیم در
 تار و کنجای سبیل بس و پیش مهرود * جولاه نامید
 اگر بدین قماش رخت هر سبزی خواهد یافت * تر از
 شاخچه انبیا عش در دوکان نهال رو نخواهد یافت * لوله
 پنج غنچه را از زاکت بچوب کز خار گل چه کار * و پرگاه
 سرین را از لطافت بذرع هر بلبل چه بازار * خیاط
 و طوبت هر چند روزه در حله برک رسانی انگشت * رشته
 ترقی در کف خور می هنرش بمقداد کرده شبنم نگینخت *
 از خلعت کاری بهار تن سرود و صنوبر عمر یانی نه کشیده *
 و از تشریف باری تیان بدامن شمشاد و عمر عمر
 برهنگی ندیده * جله فیر دزی تاک و چنار از نجیه تازی هر کاد
 جابه زردی * تفسیر والله المرجع والمآب از چهره
 گلزار معلوم ترجمه انبیا من السماء ماء از جمله سخاوت
 مفهوم * باران شاه بموی سبیل گذاشته * و شبنم
 آینه بروی گل دانسته * موسم ترو تازی نهال * و هیکام
 هر سبزی شدن شمال * موضع پیمان رسانی لاله * مقام

مهرخ روکشش زار * گل کوزه ساقی را سیراب
 شمرده * که چون شقایق جاش بر دارد * سبوی * بده
 ساقی شراب ارغوانی * که کرد دلاله کون رنگر خراشی * بهار
 فیض دارد شیشه تو * بود ریزش چون نیلان پشته تو *
 درین موسم قدح میروید از خاک * صراحی میدهد
 از شاخ بر تاک * اگر دوی بیابستان در آید * برنگ
 دانه ریحان بر آید * از آن سرین سحر خیزی امید
 است * که از صبح سعادت رو سفید است *
 بیامطر بپایل شوهم آواز * دم گل آگوش کن
 بایر ده ساز * زند که غنچه حرفی از رخ گل * بر آید از لبش
 آواز بابل * زر و دبوستان بشنود ترانه * که شد موج
 و حباب او چقانه * به نیش خار زین فصل طرب خیر *
 که گل زخمهای نغمه آمیز * بهن ده ساز بر که گفت و گو
 قرض * که و صفت گاشن می خانه شد قرض * درگاه
 پیر مغان بر تبه هر فیض نه کشته * که سقای سحاب در آب
 پاشی و ریای عثمان را خالی بکند * و استان می خانه بدرجه

طوبی بن شده * که فراش آفتاب در خاک رومی
 جاذب شعاع را در هم نشکند * را قلمی که در سن
 همه جاذب شکسته نویسی گذاشته * در تحریر و صفت نیاید
 درستی خط مثل کشته * بخارا کارخانه فلک دانست این
 قصر محتاج ستون نخواهد کردید * اگر نه پاره بال
 ملک درخت سدره و طوبی را در باغ می برد * معمار کاخ
 آسمان را بر طاق بسته گذاشته * به جهت ایوان طرح از
 زوای این عمارت برداشته * و غنچه تاک حوادث
 را چون دست پناه طلبی بدانش رسید * از حلقه اش
 صدای قفس و خله کان امنه شنید * چون کتابه نویس
 طلای رواق نشینان در دوات ریخته * بر تحریر سقا هم
 و بهم شراب طهور الکلی یا قوت انکبوت * نقاش
 مانی رقص را پای زور قلمی دست نداده * که اگر
 نسیم در دیوان نشست کند تصویر تواند استاد *
 چرخ بمشابهت خم باده فیض سانی خالق و دیر * قمر
 بمشاکلت قدح لبریز نور بخش ده و شهر * ناهید بدوق

دختر راز پرده چنگ بسته نگار ساخته * عطار و بشوق
 پسر مہمغ بزلف سنازی سطر نامید پر داخه * مریخ از نگنت
 شرابش علم بشیر گیری بیشه فلک * خورشید از
 دایچه کبابش دلبر در تیغ کشی سما و سما * ز علی
 بیکرنگی دلباش سید مست رفعت گردیده *
 مشتری بیک جهتی معانش باوج نشاء سعادت رسیده *
 واعظ منصرف طبع که استقامت راه میگرد * را از خلق
 نفقت مشارالیه هذا صراط مستقیم رایحه طریق تواند گفت *
 طراعی که پیالہ ای چینی قلم برداشته * بر دور بر پیالہ چند
 بیت باین رنگ نکاشته * مستوی * چون صراحی خون ما جوشیده
 از بس با شراب * کی تواند شد بزم می کشان بی با
 شراب * گرز تر غمره اش سخی تواند یافت دل * بهر تعظیم
 کبابش می جمد از جا شراب * چشم منت راز جنت جام
 گیر یہای ناز * میر سدا مرد نشاء اگر خور و فرو شراب *
 * خال چون در سایہ لعبت بخوید برک عیش * می تواند
 یافت از پائین گل از بالا شراب * تا جزایران حسن از

شاه سازد کشتی * گر بسند وز لغت آرد از لب دریا
 شراب * در دمیدن تاسیاه چشم مست کشاند * می بکشد
 از آهوان برد اسن صحرای شراب * کی بود بانام او یک قلم
 کیفیتی * تا نریزد در دوات خویشن طغرای شراب *
 شراب داری نیست * که اگر طبیب چرخ بان بردارد *
 استخوان دوباره صبح را اینک جرم درست سازد *
 چون عکس جاش بخون گرمی بداید * فسرده دل
 تافته * بگر لغت لغت شفق سازد وصل خاطر خواه
 یافده * قاری مصحف گل که رفعت مهر و مینار امید اندامها
 ثابت و فرعها فی السماء را در شان او می خواند * سایه
 قرا به شعاعی بر زمین نینداخت * که هر ذره خاک را
 آفتاب توان ساخت * تا خطبه بفتد او خطبه او جام نسبی
 دارد * در آن عیش آباد هوا آب را بی نشاء نگذارد
 * هرگاه پیر گردون را از صبح گفت سستی بردهن است
 * بقدر شراب جهان آرا صبح سازد وجود خویشن است
 * اگر قلاطون در زمین صاف گردون می جویم نمود *

از دولت پا فرو رفتن به بلای در هر قدمش خمی می بود *
قبرم سبزه نایب منایب الهام غیبی * قلقل بکد و
قایم مقام وحی لاریبی * بسته دانی که به تماشای می جهانی
پروا خسته * بادام چشم خود را نهال پذیرای نشاء ساخته *
ندادی که بدین محیط فیض پی نبرد اند * نه بنا ظلمنا انفسنا
را جای خود شمرده اند * کاخی که در راه امکان تواند شد می خانه
است * و ظرفی که چشمه را محمل تواند گشت پیمان *
اگر درین مضطرب شکستگی بمینا رسیده * اذ السماء
قطرات نهوید اگر دید * چون از زخمی بقرا به شراب
زرد روان گشته * والشمس تجری بیستقر لها بخاطر گذاشته
چشم صراحی بر دست می فروش که پای چمچه اش
کی رساند * و گوش پیاله بر آواز باد و نوش که
بشریه اش کی خواند * عطسه شیشه را نشاء صدای
صلیبیل * و صیحه بطاک مرده ندای جبرئیل * مبنوی *
پیا ساقی امشب بمی خانه بین * چراغان میا و پیمان بین *
سپهر بست این کاخ فرخنده پی * پرو چش مرتب ز نغمهای

می * بود باده نور شهید این آسمان * قدحهای نور انیش
 اخر این * چه باده صفا بخش صحن چمن * طراوت فروزای بلخ
 سخن * قد پرده عیب در پای خم * که سازنده اوای برای
 خم * معنی بیاسیر می خانه کن * شراب طرور به پیامه
 کن * در و بجز می گم که ساز و د * شود از نرم فروزی
 چو خود * بود زین مقام پر از اهر از * چو شکول غنچک
 قدح نمر ساز * ز بس خاکش از رود می کشته تر *
 گل صوت روئیده از بام و در * بگل چینی نغمه گردد
 دوماه * که بر چار و یوار او پنجگاه * شد از فیض می خانه حرا و
 شهر * مقام بساط طربهای دهر * محله توان دید که خامه
 تعریفش صدای رو دیگر د * و بکوچه توان رسید که نامه
 پوینش آواز دفت نه پذیرد * بمقتضای کل مقام
 مقال گو شده نیست که قوال پرکار خالی بماند * و شمعیه
 خوان صوت عملی است را به بلند آوازی نرساند * روزی
 می رود که مظهر بان ترانه بمعانی نشن نفرستند * و شنی
 نیاید که غنچیان تر نمی با صدقباش روان نگهاند * از رسته

آواز کل نغمه بمقام دست شدن رسیده * و از پرده
 عیار طرح ز نغمه سبز آهنگ نمایش گردیده * عود را
 طربهای نغمه اگر بآب نمی انداخت * پایش از گرمی پد گام
 نمرود میگرداخت * قانون در صفحه طرب بمسطر سازی کف
 کشوده * و از قلم مضرب در تحریر صورت بدیهضا
 نموده * طنبور اگر میرسد خود بدست مطرب نمی داد *
 و ترانه را از دلش از پرده نمی افکند * شش غره هر چند
 بر کشی مضرب ز مام خود گنجت * از مقام حجاز
 نواز بهیچ راه نمی توانست گریخت * دو تار که از
 لب کشاد یکبار خبر ندارد * قول ان مع العسر يسرا
 چون بزبان آورد * موسیقار قطار چاره زنی را نفع
 نیکداشت * بآب آن کاریز از گشت نغمه حاصل
 برداشته * چنگ کوز بهشت اگر کج نهاد نمی بود *
 به تعظیم ز نغمه مطرب قامت راست می نمود * نای درین
 مقام است که لب بر لب معنی ندارد * و بنه انگشت
 خشک شده بوسه ترش دارد * غنچک بزرگ و کوچک

قوچ غم را قبل ساخت * و از تیرا فکشی گمانش دو خانه را
 یگبار باحت * رباب از ضعف تن مهر بزانوی مطرب
 نهاد * و از بی مغزی استخوان مضراب پیوستش
 افتاده * از غنوں که بصوتش روح فلاتون نازده است *
 در علم تپی داشتن صدوق پر آوازه است * و در ساز
 بر کف فون آهنگ بیکه بیکه آمیخت * و از آب
 خشک بنده صدای نر و نازکی انگیخت * و ف چنبر جز قد
 صفیره بحر مین در میان گسوده * و بر گنار شغذای
 بغیر طایفه نخورده * فنیرو بکده غبت شراب هرود
 داشت * پیش ساقش یکدمست دو کده داشت *
 منزل آتش ذوق غلغل جوشید * و صدای خاشش
 به چنگی رسید * نال که تن بسرو و دیوانی داده است *
 در مقام نشاط افرائی داده است * مسنوی * طغانش
 شاه بر تخت جام * کند کارانی به صبح و به شام * بر آید
 به بن تخت بر آب و تاب * نهد بر هر خویش ناج جاب *
 چرا شاه جنس نخواهد کسی * که دارد در ساه ظرا و دست

بسی * ز کل کشته کرسی نشین ایناغ * که می سوزد از عشق
 باد لاله داغ * چو انگور این باده ریزد بجاک * که شاید بر
 چیدنش دست ناک * مصفا شرابی که بی کذب و لاف * بود
 در روشن به از صاف صاف * شرابی که از نگارتنش انجمن *
 گل صرخه خونی افکند بر چمن * جبابش چو برهم خورد از شمال *
 طرب زیر افغان شود هم چو مال * به بین جام را اندم این
 شراب * ندیدی اگر در آفتاب * بدر از مشابیت
 رویش بشارت پرستش رسیده * و هلال از
 مناسبت ابرویش سعادت انگشت نمایی دیده * تا
 هواد از نفس بیاض گردن نیاید * در تولج اللیل فی النهار
 از ابهام بر نیاید * و تادرسنی چهره اش بباریکی خط هفت *
 کتابه تولج النهار فی اللیل و ضعیفی نه پذیرفت * در انجمن
 و عاشقش جوارح منساب بی پروا نکلی راه نداد * در چمن
 خیالش گل آفتاب بی عین لیبی ناگذازد * و خرد که بسر
 یعقوب را به نظر دریا ورده * بشوق دیدنش راه
 و ریچه قدح طرب بر آورده * شاهد گل آرد و مدهم مجلس

بودن * ندیم بابل هو سناک مصاحبت نمودن * شکمین
 . پاسنگ شوخی نگاه * راست مری تابع کج کلاه *
 نزاکت خانه زاد سخن * ملاحت نمک پرورده ذهن *
 بنشودن چشم ستانه باز کردن در می خانه * ماه نو آبرو
 با قاف هم زانو * کاکلی صیغزین شامه دست چین * مسیوی *
 بگلستان غنچه از باغ رویش * چمن بر کی ز نخلستان
 بویش * قدح در دست او از لاله کاری * بود سر مشق
 جونی نو بهاری * شراب البر تو آن ماه پاره * کند هر قطره
 خود را ستاره * نگاهش پیر روی ترکش باز * خرنک
 غمزه اش در حین انداز * کند یا قوت بهر یکنامی *
 بهایش لعل میگوشت غلامی * بد فقر نهی سودای آکل *
 طایپ از طره خود بافت سبیل * چو و صفش را قلم بر صفحه
 بنوشت * سخن از نقطه تخم تازی کشت * بدعریف
 معنی هم ز خانه * توان کار بر شد بر روی نامه * معمار خلقت
 خاک و جودش را با آب چشمه نور سرشت * و کاتب
 نسبت خطنا صیه اش را بگلک مرده و در نوشت * اگر

نفاس صغ سقید آب لعالی از گوهر یا قوت بکار نمی
 برد * خار ایجاد و در چهره کشائی او برنگ لائق بر نمی
 خورد * هوای گل رویش نایکی است در دست
 پرافشانی غنہ لیبان * و فضای سبیل مویش بپیراث
 در کف با گلشائی فاحشکان * واللیل الذی یغشی سوگند بست
 بشب زلف معبرش * والنهار اذا تجلی قسمی است
 بر روز چهره سورش * پردگی سرودی که از داد و دیخ
 پوشیده * بمقام دم سازی او بی حجابانه دویده * کل
 برک لب آهنگ بدبلان کشادن * مغنی سرود بیاد
 ستان دادن * نسبی که به چمن رخسار رسد آید * از
 عهد شناسی خرمی کی بر آید * بشوخی آن خوش آواز ادا
 * به شکین دل و جان فدا * از مشایده کار خرام
 هوش تمام * کاکل شکین سر آمد کرد چین * از حال
 هلال تا ابرو * تفاوت نه یک سر مو * بسوی *
 بعشق آن بت مرغوله پرواز * زهر تابست چاک در
 دل ساز * لبتام غنچه گیر و خار مضراب * کند چون رود

نه ادم سارونی آب * زرنگین نغمهائی دل خراششی *
 فی از لعش کند یا قوت باشی * اگر مشت خسی
 با عقد و فاد * گل خورشید گردد از کف او * بیاد
 نیلیم خابش ز مهره * شده تسبیح مار بنگ ز مهره *
 خط سبز سن بر دجانه داد تعلیم * که نکه از در قم از دامن
 جیم * شقایق بی خط او از کف باغ * بود مجموعه از
 آتش راغ * گل رویش از ان دورنگ ماه است *
 که رایت بود بر من حبیب گاه است * بسم الله الرحمن الرحیم
 سیمین ورقی تا سیمین دادند * و اندازد اوقات غنیمت
 دادند * در باغ سخن برای زینب سر کلک * کله سده
 مدح شاه دیم دادند * یعنی او رنگ نشین ملک شریعت
 پروری * دیریم کزین اقلیم طریقت کتری * صف
 آرای شکر اسلام رایت * و مقهور نمائی قوج کفر
 صمیمیت * قهرمان کشور خدا شناسی * و حکم دان
 دیار حق آشناسی * داور فکات سنان و خدیو جرخ
 یاسبان * قمر اجماع عطار و نظام * نام نهاده خورشید

بساط * بهرام صولت بر جیس و دلت * کیوان کلاه
 مهرین تختگاه * سنوی * شاه عالم کیر زیب تحت
 کز اوج شرف * سایه اش را آفتاب آرایش افروز
 کند * بهر دربار جلالتش فیلبان روزگار * فیل کردون
 در اثر سدا از شفق زیور کند * تا ز چشم بدنه پیش رخس
 اقبالش کند * آسمان فکر سپند از دانه آخر کند * چون
 بسازد منورانی از بهرام و معمار چرخ * فرخنده ایشین را
 در صبح حافیت مرمر کند * تانی آرد عطار و فرد میر و اما
 را * منشئی رای سنیرش کی قلم را اثر کند * بسکامی سازد
 صیر و و لیس سر و قدش * می تواند طفل شبتم را
 ملک عنبر کند * نه صفت زان جامع ده عقل میگرد و در قلم
 * جای آمد ار که هر یک را خرد از بر کند * در بخشش لاولی
 کفی نه کتوده * که در یاد از مرجان بهر خراشی مهرخ
 نگر دو * و در ریزش جواهر دوستی نیارده * که معادن
 را از فیروزه شست کوبی کبود نشود * و از ترس
 در لبر می عطایش از بهر بهر بهر حب الی لایزال هست

جبلیس زوال نه پذیرد * چون نشان در گوهر اقبالی
 نصیحت تا در بگیرد * در ایوان بخشش چون از وقوع
 صورت لایحیتاب زار با شستی ولی افزا حسن دوست
 بر طاق بلند کند است * نقره صبح اگر لیاقت سک
 خطایش با خود منی دید * از میان خراخانه گیتی خویش را
 بکناری نمی کشید * چون گردون بدو گاه کج راه نبرد
 خود را هم مکتب یکت مکتب هم مکتبان او تواند
 شمرد * مسوی * روزیک شد از پر دگیانش
 ناپدید * ظاهر نشد * پرده قفل قدرش بر عید * خورشید
 چو کشت از شرف خازن او * دادش از خط شعاع
 یکدسته کلید * در بای ایوان رفعتش رعد باد نیست زخم
 خون چکان برق تن * و در هر ایوان شمشیر ابر داد
 خواهیست * پلاس سیاه باران دو گردن * باشاده
 نسیم مغدلتش خار ناخن از کلین بال تدرود و دور
 نشین * و بایای ادیب مرحمش لوح سینه باز از ایمن
 و قاسم الف گزین * اگر بحسب الهی الایمان *

مانع باغبان حواسش نمی بود * گریه پیدا از کسین کاه
 ظایر آن باغ اخراج می نمود * در ایام انجاستش دشتیان
 فساد اندیش را آلات سیاست از تن میدید * دور
 زمان اسن نشانش کوهیان غذا و پیشه را بدوات
 انتقام از بدن میزدید * بلخ کزاری گیاه آهو را از خط
 پشت گرفتاری کننده روداده * خطا جستن بطرف ماه
 پلنگ از حلقه زاغ بزنجیر خانه افتاده * روزی که گلگشت
 صحرائی نماید * هر گیاهی را ازین سخن بزبان می آید *
 * سنوی * از عدل جوگرگ میشد خازنه شده * در
 دست غزال بندهای پاره شده * بازوی شکفته شیر
 خوابیده بر پشت * آهو بچه را نایب کهواره شده *
 چون شیر فولاد قیست که از کاخ بنام جوهر تمیزی آرد *
 و در بارگاه روشن و همین شمس بر کاهی جوهر خد مت
 ندارد * در طبله سمنه اجلاش ابلق سپهر بگرگانه همال *
 فبر زمین توسن اقباش نهال گیتی دو خوابه ماه و
 مثال * سوار نیست که یک تاز آفتاب از سهایش میگزیزد

و لبر نیست که بهادر مرغ از بیم باد و نمى سبزد *
 و آسمان بیکرنگی سپرش محیط افق گردیده * و کمکشان
 بیک چسب تیغش از شرق بغرب رسیده * حلقه کندش
 بادایره افق هم وسعت است * و چوب سناش
 با خط استوا هم استقامت * کمکش و دعالهم را
 یکگوشه خانه چله شمرده * و برش شش جفت را پچا دهر
 نشان داری سپرده * اگر زو بایش در مقام
 چید بلند صدای نه نمودی * قول و فیه بامش شد یل اکوش زد
 مخالف نمودی * خنجرش را دسه ظفر بی تلاش * و
 زدهش را دامن های فتح بی برکاش * سسوی * و محش
 بسوی آهوی چون سبزه شده * سرخیل نجوم دوست
 آینه شده * گردید از کمکشان کنبه جرخ * روزیکه لغتک
 او صد اخبر شده * چون بحسب علم و ابنا هم الرمی نشاند
 تربست گردیده * علم تیر اندازی را از صغیر سن بتصد جهاد
 اکبر و زبده * و در قاج زنی کمان باب نازکی زورش چشمه
 زهگیر لبریز * و در تیر افکنی انسان باتش آندی گندش

فی پر خانه دو دینیر * عقاب ترش چون شاخ کمان بونه دل
 عد و سر کشید * بر سر خواب پیکان را به جست سازد بای
 خود ریخته دید * صید یک از پیکان خدنگش زخم بردارد *
 زهر بار را مرهم راحت شمارد * دقیقه گیری بمرغ هوا
 بسته * پرند از کمانش غیر تیر نجسته * اگر چست بال
 تدرود بگز او نمی رسد بدل نزدیک او دور بود
 * والا در قربان شدن آن کوتاهی نمی نمود * پی کمانش
 از نیله گاو سپهر است * و شاخ زه کینرش از رود آهوی
 مهر * چون کف سرعت پیر اندازی کشوده *
 تیر آخر بر تیر اول سبقت نموده * بسوی * آن
 چاشنی کمان آن صاف خدنگ * سیر آب حلاوت
 است پیکان ده رنگ * برگوشه چو یک فی از ترکش
 آورد * شد نیشکر از مهر گیاهش صدر رنگ * هرگاه حضرت
 صاحب قرانی بفریاد فضایل زبان کشاد * بموجب
 التوالد سولایبیه داد و جامعیت و کمالات داد * حکیم بوعلم
 که از دولت مقام سقا بر سنده افاده می نشست *

اگر قانون اشارات و رویداد کمر با استفاده می بست
 * و بنای العالم امین الله که صورتش بر منی رسیده *
 حیاط علم یزل بر قامت والای او بریده * بنه قبای مشجرش
 سبزه ایست از گلستان تجرید * و کیه پیر آهن کلبه نشن
 غنچه یست از بوستان تنفید * دلالتش راه از خود
 سفر کردن پیدای گم شکی * و بی هدایتش منزل بحق
 و صل کشتن و در شده نزدیکی * شخصی که در چله ذاری فکر
 نثران فیض علم اندوخته * قواعد او شاد را مریدانه از مد رس
 قال آموخته * اگر سخن مطالع آفتاب بشریت شرح آدمی
 رسد * حاشیه افق بدولت وضوح آن ابرام نمی دهد *
 رباعی * که قطب شمالی همه جائی گردد * در طوف کلام او
 هوای گردد * زینسان که بر سر پستیش اوج گرفت *
 جا دار و اگر فلک بجائی گردد * چون حدیث علیه السلام بحسن
 الخط را بیکتلم رعایت نموده * از برای قطعه نویسی
 کف مشقی بودق آفتاب کشوده * نو خطی که غرور
 پلور زبر جرفلک پرداخته است * در پیش مکتوبش

چون قلم سر خود بر انداخته * ورق نمرین هر چند بهر
 بش بنم و ار گردیده * از قلم هر کس نژادش سر ز نش
 نامم و اری کشیده * و بالا شده قلمش بتعکس دوران
 اسایش بگیرد * زیر و زبر کشته ر قلمش بخلاف آسان
 دامن پذیرد * دوات سیاه پیش معن نیلای است بی
 عیار برون * و حقه سرخیش کان یا قوتی است بی جرمش
 درون * چین خامه اش چو پر کار با خط بهری و ارد * چه
 عجب اگر برای نقطه پای دارد دایره کنه ارد * خامه
 زردست طالعش چون رقم را در جلوگاه دیده ورق برای
 نشست * حرفش کرسی از زیر خط آفتاب ر خان
 کشیده خوشه کشت * تحریرش در و کرده دامن ناخن کل
 * نخل باغ تفریرش پر آتش دیده اره بال بابل *
 * رباعی * چون خامه وحدیت پیماشده است * بمحمود و نشاط
 و لما شده است * از بین کاشکش کنش نا واسطه *
 و در هر قلمی بنام کرده و ا شده است * چون شمایمی
 سپهر در شام بارگاهش کمر بنجد متبیه * صبح را بر

مشعل زرین آفتاب پیوسته * اگر میث عمده آینه منظوم
 نظر نمی بود * سکه دوا لکاه بگورده سازی آینه گفت
 نمی کشود * از لب و افش بیان فان الجنة هي الماوي
 صورت پسته * و از ابروی طاقش ایا یلم الخلق مثلها
 فی البلاد موقوف پیوسته * شمشیر بودن دینش بد زنده
 روشن یغفاده * که آفتاب خود را تاریک نشمارده
 * و کتابه جبره و سقفس بد زنده طول و قلم نداده *
 که عطار و بعضی آن نماید * بزوق قالی شفق طراوت سوزنی
 کمکشان پنجه ثوابت و سیاره ساخته * و شوق بند سحاب
 لطافت گاو نمیه آسمان بملاقه مهر و ماه پرداخته * از
 کلاه و زی سبزه کیوان میا پسش چشم خانه باغ ارم
 کردیده * و از نقش فیروزه پردی ماهیه لقادر آوازه *
 و صورت بلبلی رنگین گزیده * سنوی * نه کشوده
 باین پرده چو جنت در عیب * بسته شرفش چمن
 بشرق جیب * گل کرده بروی کارش از کلک قضا *
 هر نقش که بود در ویش مرده غیب * در سیرا

پستانی که در دوان بساط عیش او گسترده است *
 نو بهار خویش را از جمله خرمیایان گشته شمرده است *
 بهار قهی از قهوج پستانی گل سبزی قلقل انگیزد * و مطرب
 نواز جوانی چقانه سنبل در آویخته * اکرمی و حرمت
 پاسا از جنگ آمدنش عهد نمی بست * صوت سقایی
 بهر ایا طهور ای مقام نمی رسد * از دور یا لبش بط
 شراب بر غالی بحر هم بر داز * و از حوصله داریش غمی
 شتاب با ترشح سبزه هم انداز * یک مژگی نقاش میوه
 درخت طور منظر از اعتبار * و بهم بکلی کبابش مایه
 خوان تجلی لکھو ظافخار * بزور باد خرمی شیشها بالید کی سرو
 پافه * و بجوش نغمه شکفتگی ساز با رقص طاوس شفافه *
 چمن شش جهت منقش بر نگینی صدای طربان *
 هفت فلک مفرس بطراح صووت مشیان نغمه
 سرایان * چون لب با همگ زمزمه کرده آمد * این
 ترانه را بزبان خطاب ترخم نموده آمد * بیت * ای دهر
 به پیش روی تو سوخت شری * دور این زنی مقام هم

و وقت شدی * از نغمه شناسی اذ سنا و ابرائیم مدتی این
 علم رو نمود * که در تحصیل مراتب سرود و هر یک قیاسا خودش
 عهد بنویسند بود * عود از کرم خوانی رتب آلمش در
 مکتب مقامات انداخته * و در دوازده تانی در س آب
 و روح فقرات و این ستارچه * نای از سحر نغمه سازی
 بالنت و دانه است * و قانون بر تخته سرود و نوازی
 مشق صد ارسا نه * طنبوری باده پرده دارا بخاطر
 حمید ارد * در باب الفیه نای را اقطمی سپارد * و
 شمشیر جلاجل را بی سعی شنیده * و جنگ قواعد مضرب
 را بی قصه فهمیده * غنچک از کسکول مسله خواند که
 بشرح راست آید * موسیقار از بسی فصل مقدم
 سر آید که بقول در آید * از غنون شنید و بی علم سرود
 را بی قفل گذاشته * و خبر مطالعات اصول که وی سر پائین
 داشته * صد ادر فندان غرایم چون خواهد * که عمل
 قسطنطین طرب سازی میداند * در مقام علم نشاط پیمانی نال *
 و قوت مجلس داری اندوه محال * رباعی * طعنه ابرید

عیش آن خسرو دین * پاکشود و سحرگاه کشت اخلاق
 که نین * زان پیش که آید بایش حرف دعا * آمد
 بزبان استیجاب آمین * نگاه بند عروس معنی عیبی * و چه
 گشت آنی شاهد لاری * بسم الله الرحمن الرحیم * کاسه
 فروغ این زمین فکر چون گلشن تذکره چند محب گردید *
 غنچه خطاب تذکره احباب بر شگفتان رسید * سنوی *
 ظاهر انا کی تیغ زبان بیز کنی * در وصف شهبان
 سخن جلوریزان کنی * آن به که بجای خفتگان دم
 صبح * توصیف دوازده سحر غیر کنی * پیر بخت پاک
 باطنی شیخ محمد علی بانی به نسیم فراعش مرغ وزو
 خانوادۀ خاد است کنین * و به نسیم ریاضش تر خشک
 سعادۀ سنبلی کوه سار نشین * زال چرخ بر چندر شده
 شمعای آفتاب را تافته * قابل بجهت دوزی خرقة اش
 نیافته * چوب تعلیش صندل و زهر کمر اهی است
 * سنوی * از روز ازل کشته طایکار حد * نشاخته
 دری بغیر و بار خدا * از کوهر ذات او تخیر و هر کر *

چون دانه تسبیح بزرگ کار خدا * نکته تسبیح مراتب
 عرفان بنده کان مرزا امیر خان * در دایره خدا طلبی به نقطه
 فاست می تواند پی برد * در صفحه امیر ارجوئی بحر فیهای نیکوئی
 می تواند برخورد * در آسمان اهلایش حقیض را پهلوی
 نشینی اوج میسر * و در سپهر آد میشت تحت دایایه
 بنگین باقون بر ایز * در جوی قمش آب زندگی میرود *
 و بر سبزه رقص رنگ حیات میدود * سنوی * میبای
 شکفتن جوگیر و قلقل * در دوش بدهد سامعه را نشاء مل *
 بر صفحه آواز نویسد بابل * از خامه مشاعر آب زر گل *
 خویش محفل هر دانی حکیم محمد ضیا خراسانی * طفل خامه
 اس در مربع نشینی نقطه امتحان زبیده * و در دمانه
 اس در دانه چینی حرفهای آیان خوش اینده * از سیه
 خشمی دانش خم قاطونی و نشین باده تحقیق * و از
 رنگی مدادش سیاه مستی خاطر سجود از مدقق * حکایت
 کیمیه بلاقات زبانش تازه است * و امیات دست
 پاشمائی بیانش بانه آوازه * سنوی * شاد است

نرسیده طاهر س از ره دین * یکدم نشود ز کار دنیا عکسین *
 با او همه کاینات اگر عکس افند * چو آینه هر که نزد چین
 چین * و انای رموز حادث قدیم حضرت شیخ عبدالکریم
 در بیتی که هر دس مضمون پر دگیان ابهام نشسته *
 در دو لخت مصرع بر شاهد ادراکش به بسته * خامه
 فطر تش سربوشتن طومار صبح فرو نمی آرد * و نامه
 همش چشم بر خط شعاعی آفتاب ندارد * ساز نکش
 کوکب قانون شریعت * و صدای لجه انس سوای مقامات
 طریقت * قطعه * آید باینس سخن ز کام دل فقر * ادا
 از نکش مخمل فقر * نعلین بخردش در خلوت زار *
 نقش قدس در ریج منزل فقر * قاطع نیک راه
 درویش عبداله بمقراض لاریشه نهال تعلیق را بریده *
 و چون تشدید اند از شاخ ساد تجرد کل چیده * مقراضش
 اگر بیزیدن خط دلبران کرمی بست * قطع حسن
 و نخواه ترا زین بر کسی نمی نشست * هر که با غیبه
 کاغذش را دیده * منت گانش از باغبان نه کشیده *

غزل * گاهی که دلش بخت پردلی پروازد * الفاظ بر پرده
 این بخود می نازد * آفتد چو جوی خورده کاری بسرش *
 از برک کل باغ پنجه می سازد * تازگی بخش مرا سم قاضی
 محمد قاسم از خوشه رفعتش ز آل چرخ را سبزه
 در دامن * دازا تمام دهقان حشمتش پیر گردون را
 نور درخس * باشنای حرف ملایمش زبان از درست
 گوئی بیکار * و بهر فرای وصف الفتش سخن با کلام
 خوشش هم خار * در حیثیکه نسیم غرورش و زیرده *
 سبزه از طرف ریشه قد کشیده * سنوی *
 داغ است عطار داز سخن دانی او * خورشید کباب
 از دل نورانی او * ابروی هلال تاقیامت مرشد *
 در باب شکفتگی به پیشانی او * مقتدای سخن
 بنای حضرت میر الهی قصایدش آینه زار شاهان
 و معانی * و غزلهایش جویبار طبعان روانی * خامه اش
 برنسب خامه قلم بر کس خط کشیده * و لیله دواش
 از بهر یکی ریختن بر خود پیچیده * مداد در قمش از سیاهی

زلف سبیل است * و سر سخنش از سرخی رخسار
 کل * قطعه * هنگامه طراز بلبلان سخن است * باریکی
 هر قش رک جان سخن است * هر کلمه نطق او سخنور
 داند * آیاه گفته اش روان سخن است * نغمه پرداز
 یکدلی حافظ بزرگ علی ترانه معترف را از مصنف
 بهتر می خواند * و از مرز حقیقت را از موهبت بیشتر می
 شنواید * از نهایت موافق در نغمه سازی بسرو و مخالف
 سرب ندارد * و از غایت متابعت در خواندن مجازی
 آهنگ عراقی نمی گذارد * در دایره انجام هر طراز
 میگردد * در مقام استعداد همه نوع میرقصه * رباعی *
 که قوت دل از گانه طنبور دهد * که ظلمت دیده را از خط
 نور دهد * الفاظ انا الحق که بود نامرئوط * مرئوط کند بدست
 منصور دهد * کلیم طور سخنی انی ملا ابوطالب همدانی * در
 میدان اعجاز تقصیر از دمای قلنس بادوات سحر پیاپی
 در فداه * در مصرید بیضای تحریر نیل و قمش بطرف
 منکران کوچه داده * اگر بتعریف بیتش زبان کشا هم

لهر به قار قصیده باید بست * و اگر سو صیف غزلش
 پر خیزم به تر یاب و یوانی باید نشست * چرا غنچه
 از شعله طبعش افروزد * آستین کرد یاد بر آب وزد
 * رباعی * کل دفتر خود ندیده باب سخنش * در میکند
 بهرین شراب سخنش * هرگز نشود بصاب کردن محتاج
 * بلبل بر دنام جواب سخنش * زبده اهل صلاح محمد صالح
 چراغ ما که زخم کل را فرو پذیر می بود * نسیم به بنجه کاری او
 در جوع می نمود * اگر داغ لاله قابلیت مرهم میداشت *
 صبا که در علاج پیش او میگذاشت * میل غفلت زدائی
 اگر در چشم جاب باده کرده اند * از سبکی به پرده غیبیه
 اش سیب برساند * عقده جراحیش لهریز مرهم سازش است
 * و نشر فسادش مهر شار آب نوازش * رباعی *
 گربه چمن در دکان بکشد * صد عقده شاخ ارغوان بکشد *
 چون غنچه کند ادوی گشت خویش * در وصف سرایش
 زبان بکشد * عارف بی قال و قیل خدام شیخ اسمعیل
 نگذارد سخنش از آب چارجوی رباعی تر و تازه * و سحاب

قابض در بازش معنی سبحانی بلند آواز * اگر بطرح قصیده
 و غزل می پرداخت * در یک قطعه زمین سخن صد بیت
 می ساخت * سه برگه بد و مصرع یک بیست و گفتن می
 خورد * در چار باغ هستی نام ترو تازگی نمی برد * رباعی *
 چون ساز و ویل کفتن آورد بدست * صد نغمه بچار تار
 مصرع پیوست * اساده نشد صوت رباعی بد و پا *

 تانقش ترخم مربع نه نشست * محمود قوت د پردی پهلوان
 شیر علی و در درس خانه فقر دیو نقش را خاک کماله دار و
 * و در میدان کشتی صبر هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده *
 پیش پیمان این فن تلاش پس خری او میکنند * نطع
 پوشان این عالم لک کمر اثر امی خواهند * کشتیش کز قضا و
 قدر است * در دستش آسمان برزیر و پازیر * رباعی *
 کمر سایه دستش در خاک شود * از زور زمین شاخ
 بغم پاک شود * در هم شکنند بقوت بازویش * زنجیر
 کباده گزاف پاک شود * بسم الله الرحمن الرحیم * کرم
 قلم خطاب این رقم در دناک طفر است * که از ماتم

افروزی باغش نوحه شاه و که است * چو بدست خلق
 نشان بر تیر اجل * چشمک زده بر جیات و همگیر اجل
 * نموده ز کف چرخ سپهر دازنی کس * کرد و چو قلم
 بقتل شمشیر اجل * روز یکد اگر ساز نهال یعنی همایون
 برشکال بساز مکر فن فوج گلها ارتکاب داشت *
 و دلبر رقم پسرکش به جنت شکر نویسی قلم
 ز مردین بر فروز را افشان میگذاشت * یکد تار نسیم
 بشنیدن این چنین ناخه از سبزه باین عرض داشت زبان
 بکشاده * که نهال باغ جوانگیری در کنار آب جنبه سپهر
 که بر شهادت از بافتاده * بشیدن این واقع خزان
 تا بر فوج خورمی را شکسته دلی رو نموده * که سواد
 پیاده اش بر درست گزین صلاح شکفتگی قاور توان
 بود * رعشه کرد و رت سپهر را از دوشش کلی زمین
 انداخت * و لرزه گفت دهنه را پهلوی سوسن بخاک
 یکی میخواست * سبزه شمشیر از غلاف زنگاری بر آوردن
 و شوار گردید * و ز بقی را نیزه از زمین شکرگاه برداشتن

بصعوبت کشید * بافر مان بسبب از کتاب غم از
 بر زمین و چو دمت داشت * و جعفری به جوت اشتغال
 الم ز وین بدستی را از کف گذاشت * غنچه در شین
 به شکله عزا بکلاه خود شگفتگی و سر ندارد * و در بجان در این
 ایام ماتم بخوشی و خورمی دلی نگذارد * و شقایق چار آیند
 داغ را به خون عکس نشاظر خود حرام بشرد * و گلزار زده
 بشنم را بر توانبساط مطلق نام نبرد * ابشار گلستان
 ترکش موج در کمان خانه جوی کج بر است کردن نشان
 واری کریمه پرداخت * فواره بسان ریح علم شده را
 از هم برد غم خود پاینده * و در اندازگاه کند ترشح خود را
 بجبل اشک ویزان رسانیده * حوض یاغ چلقه آب را
 ازین بر آورده غریبانی پذیرفت * و چون سایه لوای
 در خان از کدورت بروی زمین خفت * نهر چمن گریان
 جوش مسکین خود را سبک خاک کرد * بطریق شران
 سیلاب از بی طاقی بنا بر آورد * بمثل از چاک زدن
 صبیحه سراپا خویش را تار تار یافت * لاجرم در تعزیه خانه

چمن، نصف موکشایان را شناخت * تاج خرو بس اعتقاد
 قزل باشی شاه چمن و رکنا نهاد * و در میان فوج خور می
 از غم به بزدن مثل تاج گفت کشاد * و گل جسته
 و در این ماتم جیغه از دستار برداشت * و بلبل
 نافه دار درین عفرانه عنبرین را در گناه گذاشت *
 مشکوفا از عیز ازیش سفید خود را کنده بدست باد
 فغان داد * و بنفشه از قهر بلبل سیاه خویش را
 بریده برکت نسیم آ نهاد * گل کوزه درین تعزیت
 از شبنم انگاس بآب خود آمیخت * و گل با عفران درین
 مصیبت از زلاله بر بدین خویش ریخت * لشکر بهار
 سخن دام را بر بارانی شباه پوش کویه * کار خورشید
 این فوج کرمانی را در بفریاد رسید * بلبل نقاره فغان
 را از نیل که درت گبوه ساخت * و فاخته میفر مقدار را
 بانگ دل حاشو خواست * نیشکر ساز و هرک تخمبندی
 گفت کشود * و طوطی بخواندن این مرشد آواز بلند نمود *
 * مسوی * خبر از روزگاه آید که شاه صف شکن .

آخر * بسوی ملک عقی چون خدنگی از کمان رفته * برنگ
 چرخ از یک تیر داد صد ظفر داده * چو بر پیل فلک کرسی
 چنگ و دشمنان رفته * نخورده هیچ گاه خورشید تابان زخم
 بر صورت * ردایش از چه تیر آسمان چون خون چکان
 رفته * چو افتاده ز پای آن شهسوار عرضه مردی * بزور
 گریه آب از دیده تیغ پردلان رفته * کمان در خانه خود
 کرده ساز گریه و ماتم * بهر جانب فغان تغزیت الیردان
 رفته * بگریه کشت از چشم زده سیلاب خو بخاری *
 ز چشم سخت چار آینه اشک بحر سان رفته * درون
 را باخته خود سراپا آهن از کلفت * خرویش ز مح فولادی
 باوج ککشان رفته * چرا ز فوین نکر دد از کور و رت کمر
 کونه * که رنگ چلقه از اندوه هم چون زعفران رفته *
 پروزه کفته از مرد کمان در قبضه کردون * چو باضه زخم
 چنگ سوئی بی نشان رفته * شهادت مهر خرو کرده
 است چون گل سرخ روی را * از این کلنه از خونریزی
 برنگ از عوان رفته * با استقبال از گودون و دیده

شکر انجم * چو روح آن صف آرا از زمین بر آسمان
 رفته * ز اشک فوج و سیلی خون فدا شده شور در بطی *

که دلاری سپاه حق پرستی از جهان رفته * بی تاریخ
 قتلش یک تالا خامه حاجر شد * نبودی گرد و کم گشتی

پسند از میان رفته * اما بر در هوای عزا خانه انقدر
 گریست که سیلاب بر زمین گردید * در عدد در

فضا ماتم برای آن قدر نالیده که آواز بر آسمان پیچید
 * برین از جهت مکان ماتم چون اشک به طره زدن

پروا خفت * تحت مرصع گلشن از تنه باد زیر و زبر گردید *

و چهر ز مردارون از صرصر کرد و رت نیلگون شدن رسد
 * درون چنار از غم هرنگ چراغ شقایق سوخت * درون

گلزار بسان شمع لاله فروخت * عمر عمر شکستی شاخسار
 حیات خود تن داد * و صنوبر بر سبزی ریشه زندگی خویش

دل نهاد * مرو از گهانی باند و قدمی تواند برداشت *

و تاک از خوردن پیچ ملال کاهی تواند کرداشت * شمشاد
 درین ماتم بناخن برک رخسار می گدازد * و در غوان در

عزای پنج کل طیارچه پرو می زند * یه محبوب با صفت کشتی
 بعضا از محبت بدن گذشت * و سینه از از غم میرا یا
 سرخ و سیاه کشت * رباعی * چون باغ عزای خایه تمام
 شد * از گریه سر و کل زمین بر نم شد * شادی زخ و ش
 طایران نیز گریخت * غم را از هجوم آشوب با محکم شد *
 داغ لباس تمامی بنوشید که تواند از دوش برداشت * و کلاغ
 پوشاک عزای نگزید که تواند با کف دوش برداشت * پاهای
 از کسرت ناله خویش فغان لب را نشیند * و فاخته از
 هجوم آشوب دید گریه خود سرور اندید * طوطی چندان تن
 بزیر غم داد که رنگ سبز پذیرفت * مینا آن قدر دل
 بافیون ماتم نهاد که در سیاهی نفست * مرغاب را آتش
 بر تن زینت که آب دفع توان نمود * و طاووس را داغی
 بجان نیامیخت که بر هم خلاص تواند بود * مرغ آبی از
 ریختن اشک فرادان چادر بجز یافت * و یکک از
 انگین آه نمایان بگوید غمناک یافت * در و خجل که در
 ماتم از مال قبای مطابق رو شده * در آج منتعل که عزای

از پر خامه زر بفت گره دید * هر پیر برای خاک بسر گردن .
 از شانه دست بالا داشت * قمری به جست گلو خشدن
 از طوق کف چلق کند ~~است~~ ^{سوی} * ز بین واقع
 کشت صافی بزم آگاه * گردید گل جام بدستش چو گیاه *
 هضم بن جو خردا شد از ماتم او * بر جامه و دواز بس
 مرزده آه * نوبه بزم نشینان بسکه آهنگ سرایت
 یافت * ساز برگ نشاط بمقام عزاداری شافت *
 پیاله از حباب می بسینه گوئی خود شست کرده نموده * و
 ساغر از موج باده بچهره خراشی خویش دست کرده
 * ایام را آبی در چشم نگر دیده که گرد آتش نخواستند *
 و قدح را خونی از دیده بچسبید که مرجانش ندانند * صراحی از پنبه
 و سنار خویش را بر زمین محفل انداخت * قراپه از
 صافی گریبان خود پاره پاره ساخت * میا آن قدر
 اشک بارید که شعله اش را سیل برد * و سبوا این
 قدر بجاک غلطید * که از رفتهایش توان شمرد * بطاعت
 از گریه خویش را بر غابی دریا سنجید * و که داز نم اشک

خود را بر بسته کلهای صحرا دید * طبعش ز بجای مایه
سرود ز هر غم در کار ریخت * و در باب بعضی صاف
کردن نغمه نم از پرده بخت * گمانچه به دست مشرین
پیر آه سر خویش بر آورد * و موسیقار بر بخت
یوسف لب بزیردندان در آورد * و جنگ بیشتر
از ایل عزرا کیسوی خود پریشان ساخت * و عود
زیاده از اما تیمان بناله جان سوز پرداخت * قانون از
اشاره صداقت بر هر پاکشید * و بر ربط از سوراخها بر آرد
و اغما بر سینه دید * نای هر چند به خویش صدای توه
بر انگشت * و دف این غزل سوز ناک را بفغان
آمیخت * و نسوی * در شب سحاب تیره با واکریستم *
ز عد فغان نموده بغوغا گریستم * کل کرد حرف قتل شمر
دست مشکلی راغ * هر آه فوج بر کس شهلا گریستم * و در
فوت آن زمان گلستان پردی * با او بر مشکال بدعوا
هر صبح زار آنچو گل سبیل بر گویید میدوید * بیرون
بشهر و در هر جا که گریستم با او که ایام نشد و عالمی

خواب * با کوه کوه غم بدارا گریستم * یاد آمد از
 مشکفشی روزی بکاشش * چون آبشار بر لب جوی
 گریستم * زان پیشتر که جام بر آفتابان ز لب * در بر نگاه
 با ده چو سینا گریستم * تا شهر بار ملک دکن گریه مرا کند *
 بر در کشش گریه چو طغرا گریستم * بسم الله الرحمن الرحيم
 این تازه رفته چون بمطهر علی رسید گلدسته معنی رنگین
 بدید رقص دستگا ظاهر شد که نشمر فقیر بدست محمد رضا
 افتاده دوست از رضای محمد باور داشته * بعل خیانت
 دست کشاده * از دست بردش چه نگارم * و از
 دست اندازش چند چند شمارم * استعاره انگشت
 سیزه که بر ادا ده کیست که نشیده * و تشبیه سبزه
 پشیم گریه دست من فدا ده کیست که ندیده * اگر بید نیست
 و پای تخریر دبی از سخنوری میداشت سخن دست
 بدست کشته مرا باین دستور از خود نمی انگاشت
 * چون بند انگشت دلم بقرار است که این دست
 مردم را کسی نمیشی میداند چون کره شب خاطر م

جمیع است که مردم این دست را احری شاعر نمی خواند *
 سخن یکدست را که چون خط و دوست خدا و دوست
 از دوران بدست چه کریان * و از هر دست و روان
 چه نقصان * انگشت نمایان خیاست که بدست اندازی
 سخن گفت کشاده اند * چون انگشتان بدست درین کار
 دست بسته یکسان نبوده اند * اگر بدست باری توفیق
 بر ایشان دست انتقام انداخت * از چندین دست
 قصاص هر یک را بدستی عاجز باید ساخت * بعضی را چون
 ایهام از دیگر طوق سنگین بگردن زند * جمیع را چون خضر از
 حاتم بدگمانی بر تن نبرد * طائفه را چون دست شکسته
 بر چوب بسن رواست * طبقه را چون پای بریده در
 خون نشاندن بجاست * قومی را چون خضر کز لگ در بند
 آهنی باید جاداد * گروهی را لقمه و دانت بسته بچاه باید
 فرستاد * طایفه را چون دستگاه کاغذ پاره پاره باید
 مناجت * جمعی را چون پسته قلم بنه بند باید انداخت *
 اگر دست این گماره کرد و چون بهایو بمیان شان

خیر سید * پهلوان از چند دست قصاص بر کار خالی
 نمیکوید * من بید سگاه که از تلافی و سینه خاوردگی
 ندارم * بد سود چنانگونه داخلی بر دست شان کز ارم *
 سبک سنی کجاست که به تیغ سرشان از تن جدا سازد *
 و به جوت انگشت های خود باخن بریده بخاک اندازد *
 برادر و اسنان چمن از بیم این فرقه دست از سخن
 باز داشته * و دستان زن کلشن از ترس این قوم سخن
 باز دست گذاشته * الحاصل دست دست این
 وزگان است و سخنهای بالادست و آیه ایشان *
 بکه بخون زیری سخن بهر خانه دست کشاده * جلادان
 پیش اینها بشت دست بر زمین نهاده اند * ملک
 سخن از دست این قوم هر به خراب نگشت * که بقدر
 شکنجه سنی آمویش بخاطر توان گذشت * وقتی شود
 که چندین دست انگشت ندامت بکنند * و زمانی رسد
 که چندین انگشت دست پشیمانی بخارند * امید که
 چون انگشتواره خطا برادر صوراخ بدست شان

در آید * و چون در سینه خود تان هزار انگشتان بر آید *
 * ستونی * دستور بخش تحریر از روی پرده غیب *
 صد دست و دوا ایشان کدام برای طغرا * ز نیرمان
 که دست و زدی و آردند و ز و نبود * خط را اگر بدزدند
 از دست و پای طغرا * * با الله التوفیق بهل المرام * *

* تمیث و سایل ملا طغرا *

* خاتمه نسخه طغری *

حمزه و نصایب اما بعد بر ضمایر خوشید نظایر اصحاب دانش
 و عقل و خواطرید بیضا مظاہر ارباب بایش و فضل ستر
 و محبت ماند که رعایا ملایطفر از گیتی عباد آتش نه بر تیر
 شکافه تر که موسوم بهاری کشمیر جنت نظیر انعل دلا
 آتش اندازد و شادابی فخر آتش نه بد زده خوشتر
 که تر و تازگی گلستان ارم از نه و لها فراموش سازد چون
 بالاعمال رسایل مذکور بسبب تداول ایادی کسان
 از همه اخلاص عیارت و پریشانی مضمون بود و بحسب
 تصرف جایگاه کاتبان و ناظران ایام از مخدوشی و مشکوکی
 تغییر مضمون می نمود و خواطر اخباری شایقین و قلوب آشنایان
 معشاقین چار و چار بر آن آورده که آن کو اعب مجمع غرایب
 و آن ابکار منبع عجایب اگر بحالیه صحت و آراستگی پیراسته
 و محال عدم غلطی و پیراستگی آراسته جاو و افروز
 گاشانه مد نظر طالبان این فن و پیرایه ظهور پیشکش نگاه راغبان
 رسن گردد الحق حق که آن عروس زیبا و خاتون رعنا مقبول

نگاه خور و بزرگ و منظور نظر هر کس و سترگ خواهد بود
 پنا بران اضعاف النجا قه بل لاشی فی الحقیقه عاصی بر معاضی
 شیخ اشیر الدین احمد ساکن موضع پسند و متعلقه ضناح
 پروان آن رسایل مذکور را از جا بجا بصد کرد و کادش
 تلاش نموده قریب ده نسخه بهم رسانیده با سه عبارت تو اظہر
 مولوی ریاض علی صاحب شارح کلمسان شیخ محمدی و خصوصاً از
 اظہر تصحیح بالترجیح جناب مولوی محمد نور دزد حسین المیزون
 به سعید جان یلگر احمی مستخلص به نور و * بابت * کریم نگاه
 ادبی شبه و شک * کشته غلطی هر روز طفرات حک * و خادای
 شکوکی و خاشاک اشتباه و حشود زواید ازین چمنستان فردوس
 نشان جنات گردیده و خلعت محبت و لباس بی خلی
 و وقت بر قامت زیبای راست آمده بجهای خانه پنهان باز دارد
 من تحلات کاکه که بالتخصیص معموره فیما بین شرکتی من عاصی و
 مولوی محمد فیض الله تعالی طبع در آوردم * غرض نقیض است
 کرتا یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقای * کار صاحب دلی روزی
 بر خمت * کند هر کار این مسکین دجائی * و تارخ اتمامش من

تصنیف نوروز بیگلر امی بخت سطور در آمده ای که

* نظم *

- * چیز امر جا چه محرم است *
- * بی دلها عجیب شجر است *
- * مرغ دل سر بر دهن نمی آرد *
- * طرد کسر و دامن شجر است *
- * پلوه آن چو لبیان فرنگ *
- * نقش از رنگ و چین تصویر است *
- * شاه آرزو شده حاصل *
- * نعمت الحمد نیک تقدیر است *
- * بیکه این نسیم سطر دل است *
- * بهر تاریخ او چه تدبیر است *
- * دیدی نور در زبان خود من *
- * گفت بافت بهار کشمیر است *

* فاعل نام و مفعول مفعول *

مفعول	فاعل	مفعول	فاعل
۷	۵۶	مشی	مشی
۹	۹	گشت	گشت
۱۳	۳	مشرشار	مشرشار
۲۳	۴	دیر است	دیر است
۲۵	۸	ظا	ظا
۲۷	۱۶	دیر بد سازان	دیر بد سازان
۲۸	۱۲	جانش	جانش
۲۳	۶	باشراب	باشراب
۳۵	۱۲	بمید ای	بمید ای
۳۷	۱۹	معلوم	معلوم
۳۸	۲	تسیم	تسیم
ایضا	۹	در کارگاه	در کارگاه
۳۹	۱	بلاغت	بلاغت
ایضا	۷	ز	ز

مجموع	غلط	سطر	دقیقه
نیم	مشتی	۹	ایضا
یکم و دوم	بگرداخم	۱	۴۷
سکون و اول	نوار	۴	۵۷
پولاد	پولاد	۲	۶۲
چلاو	چلاو	ایضا	ایضا
زاد	زاد	۷	۶۶
منصوب	منصوب	۴	مجموع
آخرین	آخرین	۵	ایضا
تمام	م	۱	۸۰
یکم و دوم	یکم و دوم	۱۰	۸۲
رباعی	رباعی	۲	۸۴
ناملا	ناملا	۱	۸۸
وشتاد	وشتاد	۱۳	۸۹
گردانیده	گردانیده	۹	۹۰
مشتی	مشتی	۱۳	۹۳

* ۲۳۲ *

طغی	سطر	خط
۹۳	۵	در الکات
۱۰۱	۹	نیشتر
۱۰۱	۱۶	حامرس
۱۰۸	۱	فردازی
۱۱۳	۳	برده
۱۱۵	۵	کل رزی
۱۱۹	۳	قائم
۱۲۰	۱۱	حالی
۱۲۱	۲	شیران
۱۲۳	۱۳	کبری
۱۲۴	۱	کایی
۱۲۵	۸	دی
۱۲۶	۱۵	خالی از مخط
۱۲۹	۰۹	نیش
۱۳۰	۹	بر آب

نوع	سطح	خط	مجموع
ایضا	۶	زمیندارش	زمیندارش
۱۳۷	۱۶	اگر	اگر
۱۳۸	۷	میشای	میشای
ایضا	۱۴	تاشای	تاشای
ایضا	۹	بانی مسافت	بانی مسافت
۱۴۰	۷	مدت زیاری	مدت زیاری
۱۴۱	۱۵	دور مار	دور مار
۱۴۲	۱۵	پزک	پزک
۱۴۳	۸	جمنازه	جمنازه
ایضا	۱۳۰	شکاشش	شکاشش
۱۴۵	۱۶	تاک رازار	تاک رازار
۱۵۴	۱۱	بست	بست
۱۵۶	۹	ازین	ازین
۱۵۷	۱۶	سایشن	سایشن
۱۶۰	۱۴	کر	کر

صفحه	سطر	مقطع
۱۶۱	۱	اک
ایضا	۷	نزدادس
۱۶۳	۱۳	عطار
ایضا	ایضا	در المکس
ایضا	۱۳	اقلاک
۱۶۵	۸	در برجد
ایضا	۱۶	دار آتش
۱۶۶	۱	حر
۱۷۵	۳	چو سیده
۱۷۲	۲	مشنبه
ایضا	۹	اشاده
۱۷۳	۳	ابیضا
۱۷۶	۱	شمر
۱۷۷	۱	عطار
۱۷۸	۱۶	بهر

صفت	سطر	مطلوب	مصحح
۱۸۰۰	۱۲	گمان	گمان
۱۸۱	۱۲	نسی	نسی
۱۸۲	۸	بلست	پوس
ایضا	۹	پرواز	پرواز
ایضا	۱۲	آیاری	آیاری
۱۸۳	۸	سعدت	سعادیت
۱۹۱	۳	مرو	مرو
۲۰۳۰	۱۵	لا بیده	لا بیده
ایضا	۱۶	سفا	سفا
۲۰۴	۹	اومی رخد	اومیز سید
۲۰۵۰۰	۱۲	اره	اره
۲۰۵	۸	ریزان کنی	ا
ایضا	۱۵	مرخ وزد	مرخ
۲۰۹۰۰	۱۰	مر	مر
۲۱۱	۴	جوا	جوا

* ۲۳۶ *

مجموع	سطر	خط	مجموع
ایضا	۸	وزیرده	وزیده
۲۱۲	۱۵	مصر	مصرع
۲۱۳	۱۵	غیبیه اش سنب	غیبیه اش اسب
۲۱۶	۱۵	م	م
۲۱۷	۱۳	آبادیش	آبادیش
ایضا	۱۶	خا ط	خا ط
		* با هم تمام رسد *	

(R) ۱۲۹۴۷

CALL No. { ۱۲۹۴۷ ACC. No. ۱۲۹۴۷

AUTHOR طغرا' ملا

TITLE رسائل ملا طغرا

(R) ۱۲۹۴۷

Class No. ۱۲۹۴۷ Acc. No. ۱۲۹۴۷

Author طغرا' ملا

Title رسائل ملا طغرا

AT THE TIME

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above,
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

Chief Librarian
M. A. Library
A. M. U., Aligarh.

Date

